Adab. Kabul
Vol.24, No.3, Mizan-Qaws 1355
(September-November 1976)

Ketabton.com

# ادب

(c) ketabton.com: The Digital Library

# مضامین این شماره


| صفحه | مضمون | نویسنده ـ مترجم |
|---|---|---|
| ۱ | نظری بر متون امثال لافونتن | پوهندوی شاه‌علی اکبر |
| ۱۹ | بحثی در زمینه نمونه گیری احصائیوی واهمیت آن در تحقیقات علمی | پوهاند محمد امین |
| ۲۸ | آبادانیها وبقا یای آثار عمرانی از زمان آل کرت هرات ـ | پوهنیار جلال الدین صدیقی |
| ۴۱ | طریق عشق | سنایی (ره) |
| ۴۲ | سنایی | پوهنمل دکتور قیام الدین راعی |
| ۶۳ | دیوان بیدل بخط او ؟ | پوهاند عبدالحی حبیبی |
| ۶۶ | فرهنگ مضاف ومنسوب درستون نظم دری از .... | دکتور سید مخدوم رهین |
| ۷۳ | سخن عشق | سنایی (ره) |
| ۷۴ | ترجمه های آثار حکایتی دری | پوهنوال م. ن نگهت سعیدی |
| ۸۱ | گوشه هایی از فرهنگ عامیانهٔ کلاشوم نورستان | پوهنیار محمد علم |
| ۸۷ | گلشن | سنایی (ره) |
| ۸۸ | رستم واوس | پوهندوی عبدالقیوم قویم |
| ۹۹ | عدد در زبان دری | پوهندوی محمد عمر زاهدی |
| ۱۱۵ | هیجانات | پوهاند میر امان الدین |
| ۱۲۲ | تفکر | کمال خجندی |
| ۱۲۳ | خوابهای هولناک | پوهاند محمد فاضل |
| ۱۲۶ | دل فروزان | الحاج محمد ابراهیم خلیل |
| ۱۲۷ | مسائل عمدهٔ تدوین قاموس دری به روسی | محترمه ل. ن کسیلیوا |
| ۱۳۴ | بحثی ازجغرافیای شهری افغانستان | پوهنوال محب الله رحمتی |
| ۱۵۱ | شاخ یاسمن | بناغلی حیدری وجودی |
| ۱۵۲ | بحثی دربارهٔ فرهنگ | پوهاند محمد رحیم الهام |
| ۱۶۰ | اخبار علمی واداری | اداره |


قسمت لاتین :

Kaboul..

D. Rawan Farhadi

(c) ketabton.com: The Digital Library


# ادب

نشریهٔ سه ماهه پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل

سال بیست وچهارم — شماره سوم — میزان ـ قوس ۱۳۵۵


پوهندوی شاه علی اکبر

# نظری بر متون امثال لافونتن

## مقایسه آنها با متون شرقی و غربی

تأثیرات فرهنگی ملل و مردمان جهان بالخصوص ملت های پیشرفته بر همدیگر ناگزیر واجتناب ناپذیر است. زیرا همیشه اینگونه مردم می کوشند چیزهای خوب و مفید و زیبا و دلچسپ را از هر جا وهر کس فرا گیرند و از مزایا وقشنگیهای آن بهره بر گیرند واحیاناً آن را برای آرایش وپیرایش خود بکار برند.

دستوری زیبا ودلپسند داریم که: «انسان خوب گوهر علم را چنان می جوید که گویا گم گشته خویش را».

اینك در تحقیق متن امثال لافونتن چیزهایی را می یابیم که تأثیرات ثقافی سار ابر مغرب زمین نشان میدهد و این نه تنها ما بیم که از دیگران نکته های سودمند را باید بجوییم بلکه ایشان هم این کار را کردند و برای اصلاح جامعه خود نکات سودمند را از خلال آثار ما جستند و بکار بردند.

درمقایسه متون امثال شرق و غرب این مؤثرات متقابل را بخوبی مشاهده می کنیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library



## حکایه اول:

### سگی که به خیال استخوان طعمه خودرا از دهن رها کرد

این مثل در مجموعه امثال(۱) و کلیات(۲) لافونتن هست وچنین آغاز میگردد:

« هر کس را دنیای دون برنگیٔ و جلوه بی فریب سید هد».

این قصه در مجموعهٔ یکصدو هفده مثل ایزوپ (۳) موجود است و خاتمهٔ آن چنین است :

« . . . ولع برخوری او را فریب دادو به مصرف رزق موجود خود آموخت که آنچه را در دست هست نگه باید داشت و این بهتر است از آنکه کسی در پی شی ناموجود بشتابد ».

از مقایسه متون مختلفه بر می آید که این حکایه از کلیله و دمنه اقتباس گردیده است.

زیرا از سیاق عبارت که در باب« عرض الکتاب» کلیله و دمنه ابن مقفع (ص ۹۶ - ۹۷) (۴) و در کلیله و دمنه ابوالمعالی چاپ مینوی (۵) و همچنان نگارش (ص. ۱) آمده است، چنان معلوم می شود که این حکایه با متون مختلفه کلیله ودمنه عین چیز است وسر میخورد.

در کلیله و دمنه ابن مقفع عبارتی چنین آمده است:« . . . . فالدنیا کالماء الملح الذی لایزداد شاربه شرباً الا ازداد عطشاً وکالعظم الذی یصیبه الکلب فیجد فیه ریح اللحم حتی یدمی فاه ولاینال شیئاً مما طلب ...» (۶).

در کلیله ودمنه ابن مقفع این مطلب دوبارتکرار شده است.و در کلیله ودمنه، ابوالمعالی (چاپ مینوی) چنین است :

« . . همچون سگی که از پهلوی نهری میگذشت واستخوان ساقه و ضلع را یافت وسایه آن را در آب دیدوهوس کرد که آن رابگیرد وآنچه باخود داشت از دست داد ودرآب هیچ چیز نیافت» (۷) وهمچنان :

---

(۱) امثال ص ص ۲۱۲ — ۲۱۳ چاپ رادوان، طبع ۱۹۵۶ پاریس.

(۲) لافونتن، کلیات، طبع ژان سرمیه استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری رن، چاپ ۱۹۶۵ ص ۱۱۵.

(۳) ایزوپ، امثال، مثل ۵ ص ۹ چاپ ۱۹۶۳ پاریس.

(۴) ابن مقفع، کلیله و دمنه، چاپ سوم، بیروت ۱۸۸۸.

(۵) حکایه ۴، ص ۵۲.

(۶) همان اثر باب برزویه ص ۹۷.

(۷) ابوالمعالی، کلیله ودمنه، چاپ مینوی از انتشارات دانشگاه تهران. چاپ شرکت سهامی آفسیت طبع سال ۱۳۵۱ ص ۱۰۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library



داستان: «زغن ماهیخوار باماهی» درمرزبان نامه (۱) وحکایه «بط که در سایه ماهی را از منقار رها کرد» (۲). در کلیله ودمنه با این حکایه ازنگاه مفهوم مشترک است.

از تعدد منابع داستان دراثار مشرقزمین برمی‌آید که اصل داستان شرقی است وبا ذرایعیکه درمقالهٔ گذشته مذکور افتاد بغرب منتقل گردیده است. اگرچه منابع غربی آن را به ایزوپ وفید منسوب کرده اند. (۳)

## حکایه دوم:

### مثل: دو جوانه گاو و غوک

منشأ این حکایه در کلیات (حکایه ۴ ص ۸۲) و مجموعه امثال لافونتن (ص ۵۶ - ۵۸) بنام فیدر منسوب گردیده است (کتاب دوم حکایه ۴).

در کلیله ودمنه ابن مقفع (باب الاسدوالثور ص ۱۲۶) و ترجمه ابو المعالی نصر الله (باب شیر وگاو - حکایه ۳ ص ۵۷) جنگ میان دو «وعل» یا (دونخجیر) بوقوع پیوست و روباه آزمند که خون ریخته انها رامیخورده است دراثر ضربهٔ یکی از آنهاجان داد. در انوار السهیلی (باب اول دراجتناب از اهل غرض) باعین عبارت کلیله ودمنه ابو المعالی هست. ودر نگارنامش «ص ۳۶» نیز بعین عبارت هست. در وطن ما ضرب المثل ها یی هست:

۱ - میان دو قوچ پای میش می‌شکند.

۲ - میان دو اسپ خر لگد میخورد.

۳ - میان دوسنگ آرد است.

لافونتن ان مثل را برای نکوهش از روش بعضی از ارباب فرانسه می آرد.

از نگاه مفهوم مثل لافونتن با حکایه کلیله ودمنه کاملا مطابق است اما طرز افاده مطلب در حکایه واشخاص دران متفاوت است. چنانکه لافونتن «جوانه گاو» و «بقه» را ذکر میکند ودر کلیله ودمنه ابن مقفع «وعلین وثعلب» آمده است ودر متون دری به «دونخجیر» ترجمه گردیده است.

---

(۱) مرزبان بن رستم، مرزبان نامه، چاپ ۱۹۰۸ مطبعه بریل لیدن از بلاد هلاند، باهتمام ومقدمه محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۳۸.

(۲) کلیله و دمنه ص ۱۰۲.

(۳) لافونتن: امثال، کتاب ۵ حکایه ۱۷ ص ۲۱۲، فیدر: سگ حامل گوشت، ایزوپ سگی که گوشت در دهن داشت، نسخه نیولت ص ۲۵۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library



وعل، در زبان عربی «آهوی رنگ» را گویند ونام دیگر آن «تیس الجبل»(۱) است که در لهجه یکی از محلات وطن ما «تکهٔ کوهی» گویند.

این حکایه در پنجه تنترا(۲) بنام (داستان شگال ودو توچ» آمده است. و سرتاض هندی در آخر از آن حکایه چنین نتیجه میگیرد: «شگالی که خود را میان شاخ توچان اندازد بلا را بسوی خود کشیده است».

قهرمان حکایه خواه قچ یا گاو یا تکه (وعل)، هرچه باشد نتیجه ومطلب یکی است و منشاء شرقی دارد.

## حکایه سوم:

### مثل: دو کبوتر

این حکایه را لافونتن از ترجمه فرانسوی انوار السهیلی (۳) اقتباس کرده است این حکایه در کلیله ودمنه ابن مقفع وابو المعالی نصرالله وجود ندارد. محقق اشعار واشال لافونتن «را دوان» نیز گوید که لافونتن آن را از انوار سهیلی گرفته است. این حکایه درنگار دانش(۴) (منتخب عیار دانش ص ۱۷) هست ولی در حکایه لافونتن وانوار سهیلی تفاوتهای آتی وجود دارد.

۱ ـ در انوار السهیلی: خوبی سفر با ایراد آیات کریمه وضرب الامثال عربی ودری تاکید گردیده است وراجع به دشواریهای سفر نیز بحث شده است.

۲ ـ لافونتن در شعر خود روشن نکرده است که از جمله دو کبوتر: بازنده و نوازنده کدام یک راه سفر اختیار کرد. در حالیکه در انوار السهیلی «بازنده» سفر کرد.

۳ ـ درباطن بازنده راجع به دوستی بوی بی وفایی بمشام می رسد ونوازنده باارائه دلایل در باره محاسن دوستان قدیم وی را توصیه می کند تا از یار دیرین خویش جدایی نگزیند که پشیمان خواهد شد.

۴ ـ لافونتن میگوید: کبوتر مسافر (بازنده) بعد از رهایی از شر باران بچنگ کرگس افتاد حالانکه در انوار السهیلی «شاهین» آمده است. وقتیکه شاهین بسوی او قصد کرد از سوی دیگر

---

(۱) المنجد ص ۹۰۸، الرائد ص ۱۶۱۷.

(۲) دکتور ایند وشیکهر، پنچه تنترا، داستان سوم، سرتاض وپول دزد، چاپ ۱۳۴۱ از انتشارات دانشگاه تهران.

۳ ـ واعظ کاشفی، انوار سهیلی، باب اول: اجتناب از اهل غرض ص ۳۶ ـ ۴۳.

۴ ـ نگار دانش، چاپ مطبعه نول کشور، اکتوبر ۱۹۰۳ م طبع سوم ص ۱۷ ـ ۱۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library



عقابی بقصد او آمد وآن هردو باهم افتادند و کبوتر را از درگیری دو رقیب نجات حاصل آمد .

لافونتن کلمه Vautour رامی‌آرد واین مرغ گوشتخوار رادروطن ما «قجیر و کرگس» میگویند وکرگس صیاد نیست ولی‌شاهین صیاد تیز بال است. و آن را در زبان فرانسوی Faucon میگویند .

۵ - لافونتن موضوع «افتادن کبوتر را درچاه وبدان وسیله خلاص‌وی‌از دست کودک» را نیاورده است .شاید این‌نکته در نظر او دور از واقع جلوه کرده است .

۶ - واعظ کاشفی حکایه را با ایراد اشعار ومثل های‌نغز مبرهن ومدلل می سازد .

چون این حکایه در پنچه تنترا، کلیله ودمنه ونسخ دیگران نیست‌یمکن ماخذ دیگر هندی داشته‌باشد .این‌مثل درکتاب‌نهم کلیات‌لافونتن(ص. ۱۴۰)وامثال(ص۳۳۸ - ۳۴۱)موجود است.

## حکایه چهارم :

### مثل: گرگ وشکاری

این حکایه درکتاب هشتم،قصه۲۷ درمجموعه امثال وکلیات لافونتن آمده است‌وشارح امثال‌لافونتن«رادوان»ترجمه‌فرانسوی‌حکایه‌انوار السهیلی(۱)رانیز ذکرمیکند. و این‌قصه‌ازانوار السهیلی گرفته شده .مگر با عبارات ابن مقفع وابو المعالی‌مشابهت دارد . در انوار السهیلی تشبیهات وعبارت پردازی زیاد است (۲) اختلافات عبارات درآثار متذکره ازین قرار است :

«فضربت حلقه فمات . . . . » (۳)و« . . . گوشهای کمان‌بجست‌درگردن گرگ افتادوبرجای سرد شد » (۴) .

«...بیك ضرب دندان اوزه کمان گسسته‌شد ،گسیختن زه‌کمان همان‌بودو گوشهای کمان به دل او رسیدن همان وفی الحال‌جان دادن‌همان.. » (۵)

لافونتن میگوید :انیاب خوك گراز شکم شکاری‌رادرید.در انوارالسهیلی وعیار دانش مذکور است که : «زخم نیش خودرا به‌سینه‌صیاد،رسانید.» (۶)میان‌دیگر نسخ‌مختلفه کمترتفاوت هست وازنگاه مفهوم همه یکسان است ولافونتن در برخهای‌مختلف داستان‌هرجا مناسب‌پنداشته‌عباراتی اند رزآمیز دران افزوده است وبصورت تلمیح عبارات‌مشهور یونان‌باستان ولاتین راایراد کرده‌است.

---

۱ - امثال بیلپای ص۲۶۳ -۲۶۴، کلیات‌لافونتن ص۱۳۸ -۱۳۹ وامثال ص۳۳۰-۳۳۳ .

۲ -انوار السهیلی چاپ ۱۳۴۱ موسسه امیرکبیر ص ۲۴۵ - ۲۴۶ - (۳) کلیله ودمنه ابن مقفع ، باب الحمامة المطوقه ص ۲۱۷ . (۴) ابوالمعالی،چاپ مینوی ص ۱۷۲ .

۵ - انوارالسهیلی ص۲۴۵.(۶) بهار دانش ص ۸۹- ۹۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



و قبل از آغاز مطلب نسیبی برای شعر خود بشکل نسیب یك قصیده آورده و در ان اندرز داده است و این روش او شبیه به حکیم ناصر خسرو بلخی است .

عبارت «آهوبره» در عبارات لافونتن زاید می نماید که در عبارات عربی و دری نیست . این مثل در پنجه تنترا نیست، بمکن از منبع دیگر هندی اخذ گردیده باشد یا در نسخه بی غیر از نسخه مطبوع دانشگاه تهران وجود داشته باشد . طرز استنتاج لافونتن با طرز نتیجه گیری مولفان ومترجمان عربی و دری کلیله ودمنه یکسان است و همگی نتیجه حرص و آز و ذخیره کردن بیجا راشوم می انگارند.

## حکایه پنجم :

### مثل : شیر فروش و کاسه شیر

این حکایت را لافونتن از «بونه و انتوردی پیریه (۱)» اقتباس کرده است. و در مجموعه امثال و کلیات در کتاب هفتم موجوداست. (۲)

«بونه وانتور» یکی از اسقف های ایطالوی بود (۱۲۲۱ - ۱۲۷۴ م) که در قرن سیز دهم می زیست(۳). وی در امور مذهبی و فلسفه مطالعات داشت و یقیناً این حکایه را از منابع شرقی گرفته و شکل مذهبی داده است .

در کلیله ودمنه ابن مقفع در (باب الناسك و ابن عرس ص ۲۷۷) زیر عنوان «کوزه روغن وعسل» آمده است : «جزة السمن والعسل» که در کلیله ودمنه ابوالمعالی (باب زاهد وراسو ، حکایه اول ص ۲۶۳) زیر عنوان «پارسا مرد و کوزه شهدو روغن» آمده ولی با اندك تفاوت .

در ابن مقفع زاهد از بهای فروش روغن وعسل دمسربزمی خرد که در هرپنج ماه یکبار بزاید وبه زودی زیاد شوند ودر ظرف دو سال تعداد شان به چهارصدبز برسد وبه بهای آنها یکصدفردگاو بخرد و بالاخره زمین وخانه و کنیزو غلام بخرد وزن زیبا بخواهدوازان پسری آرد ودرو قت تادیب عصا ی خود را برد اردتا پسررا بزند که درعالم همین خیالات عصایش بر کوزه خورده کوزه می شکند و همه محتوای آن فرو میریزد .

مگر ابوالمعالی با خریدن پنج رأس گوسپند و زن خواستن ان را کوتاه کرده است، ولی آنچه در

---

(۱) لافونتن، امثال ص ۲۵۰ .

۲- امثال ص ۲۴۷-۲۵۰ و کلیات ص ۱۲۲ . (۳) وی در ایالت لا تیوم ایتالیا بدنیا آمده بود و به رتبه جنرالی و اداره او امر سن فرانسوانایل گردید (۱۲۵۶ م) و در ۱۲۷۳ کار دینال شدواز طرف پاپ بحیث نایب اودر شهرلیون گماشته شد. آثار مذهبی و فلسفی اوزیاداست . اورا بنام دکتورسیرافیك میخواندند . (ص ۱۰۸۳ قسمت اعلام لا روس ۱۹۷۱ م).

(c) ketabton.com: The Digital Library



ان خلاف واقع است آنست که د رهر پنج‌ماه‌بره زایند. وان‌خیال را مبالغه آمیزوچرب‌تر کرده‌است.

لافونتن کاسه شیررا برسر زن روستایی میدهد .وناسك یعنی زاهد وعابد (الزایدو المتجد) در ابوالمعالی پارسا مرد شده است. چون متن ایتا وی(۱) این‌حکایه باستون قدیم شرقی یعنی کلیله‌و دمنه و پنچه تنترا که بسیار قدیم تر از ایطالوي است شباهت تام‌دارد بل که عین چیز است.پس واضحاً از مشر ق زمین‌نقل نموده اند.انوار السهیلی این حکایه واز بر عنوان « زاهد خیا لباف » (باب ششم درآفت تعجیل و شتاب‌ص ۳۶۶-۳۶۷)آورده است ،ولی‌درآنجا د استان‌را معقول‌ترساخته است. درعیار دانش (ص۱۲۳) نیز عین حکایه انوار سهیلی آ مده ا ست. درپنچه‌تنترا(فصل پنجم دا ستان اول) بنام«برهمن خیالباف» مذکورا ست. اماتفا وت درینجاآنست که ا گر زن در تربیت فرزنداهما ل کند برهمن‌در عالم‌خیال می‌اندیشد که‌اوراباچوب تادیب کند.هما ن‌است که چوب برکوزه آرد تصادم کرده انرا پا شان می سازد.

ولی متن ا یطا اوي با متن کلیله ود منه نز دیک ا ست و یقیناً ازان گر فته شده ا ست .

## حکا یه ششم :

### مثل:روستایی وموار

این‌حکایه درکلیات (۲) وا مثال (۳) لافونتن‌درکتاب‌هفتم وحکایه سیز دهم آ مده ا ودر زمره ا مثال ایز وپ (۴) نیز ا مده ا ست ودر حاشیه تحقیق ا مثال‌لافونتن آن را به فیدرو ایزو پ هردونسبت‌داده اند.چون این‌داستان باعین سیاق و شیوه درسر زبان نا مه (۵) آ مده است.خصوصاً قسمت اول دا ستا ن بالکل شبیه است مگر قسمت آ خران اندکی تفاوت‌د ار د.

سر ز با ن نا مه د راوا خر قرن چهارم هجری (دهم‌میلادی )بزبان طبری‌تا لیف گردیده(۶) ود رقرن ششم هجری بوسیله محمد بن‌غازی به‌دری برگر دانیده شدوبار دیگر سعدالدین و راوینی آن را ترجمه کر د . (۷)

---

(۱) مقایسه کیماگران با زن ساده لوح شیرفر وش :داستان ۱۴ .

Les Contes ou les Nouvelles recreations XIV, et joyaux Devis, Nouvelles 14.

(۲) کلیات ص۱۱۴ (۳)امثال‌ص۲۰۸-۲۰۹ (۴) ایزوپ:مثل هشتم‌ص۱۵-۱۶ چاپ۱۹۶۳ پاریس.

(۵)مرزبان بن رستم،سرزبان‌نامه(باب‌دوم‌ص ۳۶ ).(۶) فر هنگ ادبیات‌فارسی‌دری‌ص۴۵۸-۴۵۹

(۷) مرزبان نامه طبع ۱۹۰۸ م مطبعه بریل لیدن ازبلاد هلا ند با مقدمه علا مه محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص۵ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



بنابران باوجودتفاوتهایی جزوی که درایرادوسیاق عبارت هست میتوان گفت که این مثل اصلا شرقی است وازمنابع دری به یونانی وازان‌به فرانسوی انتقال یافته‌است زیرا علاوه برمرزبان نامه،این حکایه در انوار سهیلی تحت عنوان«شترسوارو ماروبیان اعتمادبرتملق دشمنان» (۱)نیز آمده است که از نگاه مفهوم هردو حکایه‌با هم شبیه‌است .

## حکایه هفتم:

### دوطوطی ؛شاه ،وپسرش

در کلیات(۲) وامثال (۳)لافونتن موجود است.طوریکه‌پروفیسور رادوان‌میگویداین حکایه را لافونتن ازمنابع لاتین ترجمه کلیله‌و دمنه اخذ کرده بشعر درآورده است(۴)پ.پوسین آن را از کلیله‌ودمنه ابن‌مقفع ترجمه نموده‌است . این حکایه‌در«باب الملک‌والطایرفنزه»(ابن مقفع ص۲۸۹) آمده است.نام ملک هنددرنسخه عربی«برویدون»ودرنسخه‌ابوالمعالی«ابن مدین»ودرانوارالسهیلی نیز همچنان‌است(۵) . نام‌مرغ در نسخ عربی ودری«فنزه»ودربعضی از نسخ کلیله‌دمنه‌وانوارلسهیلی «قبره» آمده است. درعیار دانش در زیر عنوان:«حکایت‌شاه وچکاوك»(ص۱۲۹) «فنزه» آمده است.

این‌حکایه‌در«پنچه‌تنترا»نیست.در ترجمه‌سریانی کلیله‌ودمنه‌نام‌شاه Brnzir یابرشیرونام‌مرغ راپینزوه یاپینزیه» نبشته اند.(۶) که اصل آن‌درسنسکریت«پوجانی»است یعنی«پاکزاد» (۷)

این داستان که ازطریق ترجمه از عربی به یونانی ولاتین به فرانسوی‌انتقال یافته است،بابی جداگانه وطویل است.مگر بسیاری ازنکات آن د رفرانسوی محذوف است وآن‌هم به لحاظ رعایت قافیه وایجاز درشعر بوده است .(۸)

اگرچه لافونتن آن مرغ رابه «طوطی»ودر بعضی‌نسخ کلیله‌ودمنه «قبرة»،«چکاوك»ترجمه‌شده است‌مگر«فنزه»اسمی است‌خاص‌وبرکدام پرنده معین اطلاق نمی شود .

این داستان«رعایت‌رشته باریک دوستی،عدم‌اعتماد برستمکار وبازی تقدیر»راسی‌رساند که

---

(۱)حسین‌واعظ،انوار السهیلی‌چاپ‌امیر کبیر (۲) کلیات کتاب‌دهم‌حکایه ۱۱ص۱۵۳-۱۵۴

(۳)امثال‌ص۴۰۲-۴۰۵ . (۴)پوسین،نمونه حکمت هند یان باستان‌ص ۶۰۸-۶۱۱

به‌حواله‌امثال‌ص۴۰۵ . (۵)ابوالمعالی، کلیله‌ودمنه،چاپ‌مینوی‌ص۲۸۳-انوارسهیلی‌ص۳۹۹ -۴۲۲ . (۶)جواد مشکور،ضمیمه پنچه تنتراچاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۱ .

(۷)محمدجعفر محجوب ،درباره کلیله‌ودمنه،چاپ ۱۳۴۹ ص۲۴ ودیگر صفحات .

(۸)رک:شاه علی اکبر ،تحقیق منابع شرقی اشعار لافونتین‌ص ص۷۳- ۷۰۴

(c) ketabton.com: The Digital Library



هر کدام بحث مفصل میخواهد که از سه منبع مهم اخلاق، سیاست وفلسفه آب می‌خورد ودر ین مختصر نمی گنجد.

## حکایه هشتم:

### گربه، راسو و خرگوش کوچک

در کلیات لافونتن این حکایه بنام بید پای (۱) ودر دیوان امثال او به‌نام پیلپای فیلسوف هندی واقتباس ازانوار سهیلی (۲) ثبت گردیده است. در کلیله ودمنه ابن مقفع زیرعنوان: «مثل الصفرد والارنب» (۳) آمده. در کلیله ودمنه ابوالمعالی داستان میان کبک انجیر و خرگوش سیر می نماید. ودرانوار سهیلی قصه میان «کبک وتیهو» گزارش می یابد (۴) در پنچه تنترا زیر عنوان: «داستان گربه وکبکنجیر وخرگوش» (۵) آمده. است پس معلوم است که بناغلی رادوان در تحقیق خویش به خطا رفته است این حکایت رالافونتن ازترجمه انوار سهیلی نگرفته بلکه از ترجمه کلیله و دمنه یا پنچه تنتره اقتباس کرده است. مگر در طرز ایراد قصه میان شعر لافونتن ومتن قصه در کلیله ودمنه وپنچه تنتره تفاوت هایی هست.

۱ـ درمتن سنسکریت وعربی ودری مالک لانه «کبک انجیر یاراسو» است ولی لافونتن خرگوش را مالک گفته است.

۲ـ لافونتن نام عشرراتلمیحا ذکر میکند ومرادش ازان ازد یاد قوت وزیات قدرت است زیرا Octroi معنای واگذاری افتخار یا امتیاز را دارد. یاحقوقی بوده است که حین دخول دریک شهر برمال وضع میگردید.

۳ـ عبارات لافونتن بعضابه پنچه تنتره شباهت دارد. اما ازسیاق عمومی داستان برمی‌آید که از کلیله ودمنه گرفته شده است. همچنانکه در شعرلافونتن و متن عربی ودری کلیله ودمنه وپنچه تنتره ذکر گردیده است، واقعه میان «راسویا کبکنجیر وخرگوش» روی داده است وبالاخر برای قضاوت نزدگربه زاهد شتافته اند. ولی حسین واعظ چون «کبکنجیر» رانامانوس احساس کرده آن رابه «کبک» تبدیل کرده وبرای معقول ساختن امرعوض خرگوش «تیهو» راجای داده است.

---

(۱) کلیات: ص ۱۲۵ ح ۵ (۲) امثال ص ۲۶۳-۲۶۶.

(۳) ابن مقفع، کلیله ودمنه (باب البوم والغربان ص ۲۴۱ـ (۴) ابوالمعالی: کلیله ودمنه چاپ مینوی ازنشرات دانشگاه تهران ص ۲۰۶ـ انوار سهیلی ص ۲۸۷ـ (۵) پنچه تنتره فصل سوم: بوسان وزاغان، داستان چهارم

(c) ketabton.com: The Digital Library



## حکایه نهم:

### پرنده ییکه با تیر زخمی شد

این داستان که اصلا بنام «عقاب مغرور» مشهور است در کلیات (۱) وامثال (۲) لافونتن موجود است. شعر لافونتن وشعر ناصر خسرو بلخی به‌عین عبارت میباشند (۳) مگر در تعلیقات دیوان ناصرخسرو (ص ۶۸۹) این شعر را اصلا به Eschyle شاعر مرثیه سرای یونان نسبت داده اند. ایز شیل (۵۲۵ — ۴۵۶ ق م) شاعر ونمایشنامه نویس یونان باستان بوده است که در رثا دست قوی داشت. (۴)

اندره شارل بروتیه (۵) در کتابی بنام «اریستوفان» در تیاتر موسوم به «پرندگان» که آن را از یونانی ترجمه نموده ودر پاریس بطبع رسانده است، این حکایه را به ایز شیل نسبت داده است.

آقای مجتبی مینوی در تعلیقات متذکره گوید: (۶) «در دیوان موید الدین طغرایی چاپ قسطنطنیه ص ۷۱ قطعه یی دارد که بیتی ازان چنین است:

فقال: والسهم تحدوه قوادمه  من ذا الوم وحتفی جاء من قبلی (۷)

موید الدین طغرایی در ۵۱۴ ه (۱۱۲۱ م) باتهام الحاد مقتول گردید. (۸) ولی ناصرخسرو بین سال های ۴۶۰-۴۸۰ یا ۴۸۱ ه (۱۰۸۸ م) وفات نموده (۹) وگویا موت او ۳۳ سال قبل ازموید الدین بوده است وطغرایی شاید این قطعه را از ناصرخسرو گرفته وبعربی در آورده باشد.

اما محققان اروپایی درانتساب این قطعه به ایزوپ (۱۰) وایزشیل اختلاف دارند چنانکه «رادوان» آن را به نقل از (نیولت ص ۱۹۶) منسوب به ایزوپ میداند و بروتیه به ایزشیل (۱۱) نسبت میدهد.

مگر ملاحظات بنده چنین است:

---

۱ — لافونتن، کلیات، کتاب دوم حکایه ششم ص ۸۴ (۲) امثال: ص ۵۹

(۳) ناصرخسرو، دیوان چاپ ۱۳۰۴-۱۳۰۷ ه ص ۴۹۹ (۴): لاروس، اعلام ص ۱۲۰۴.

(۵) Andre ch. Brotier. ناشر کتاب برادران گرنیه.

(۶) دیوان ناصرخسرو، تعلیقات صفحه ۶۸۹.

(۷) رک: تعلیقات دیوان ناصرخسرو ص ۶۸۹ و، ما بعد آن. تحقیق منابع شرقی اشعار لافونتن ص ۸۲.

(۸) المنجد، اعلام ص ۴۳۶ و فرهنگ ادبیات فارسی دری ص ۳۲۷.

(۹) المنجد ص ۷۰۴، یمگان بدخشان تألیف استاد خلیل الله خلیلی چاپ ۱۳۳۸ مطبعه دولتی کابل ص ۱۹-۲۰، زهرا خانلری: فرهنگ ادبیات فارسی دری، ناشر بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸ ص ۴۹۷. (۱۰) امثال لافونتن ص ۵۹ — (۱۱) تعلیقات دیوان ناصرخسرو ص ۶۸۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library



۱ــ ضرب المثل: «آخر زکه نالیم که از ماست که بر ماست» درعصر ملاحسین واعظ کاشفی یعنی قرن نهم هجری درعرات سایر بوده است که دراثراو بعین عبارت آمده است . (۱)

۲ــ در کشور ما ضرب المثلی عام وسایراست که گویند :«درخت گفت: اگردسته ازخودم نباشد تیشه سر ابریده نمیتو اند.» که این ضرب المثل عین مفهوم را دارد .

پس میتوان گفت که شعرنا صرخسرو بلخی بروي ضرب المثل و طرز تفکر هموطنان او ونکوهش از «تکبر» سرود شده و ازطرف دیگر در عقیده اسلامی تکبر خیلی مذموم است: «وعبا دالرحمن الذین یمشون علی الارض هونا..... آیه مبارکه» واگرحکیم ناصرخسر والهام گرفته باشد هم از همان آیه قران کریم بوده است که آن را با آوردن مثلی تمثیل کرده است .

## حکایه دهم :

### مثل : گرگ و بره

این مثل رالافونتن بدین جمله آغاز میکند: «هر که تو انا تردلیلش قوي تر» گویا لافونتن دلیل حقانیت رانیروی بیشتر تعبیر میکند و براي اثبات قول خود مثل (گرگ وبره ) راسی آرد .

مثل گرگ وبره در کلیات (۲) و امثال لافونتن (۳) آمده است و محقق امثال او این مثل رابه فیدرو ایزوپ نسبت داده است (۴)

این حکایه درجمله امثال ایزوپ هست (۵)

در کتاب انوار السهیلي زیر عنوان «حکایه باز شکاري و کبك دري» (۶) همین مثل باعین مفهوم وجود دارد با تفاوتهاي آتی :

۱ــ قهرمان داستان دوتا پرنده است .

۲ــ میان هرد ودرمرحله نخستین اندکی دوستی قایم می شود .

۳ــ بازبمجرد احساس گرسنگی ونه یافتن طعمه پیمان دوستی رافراموش میکند. نکات مشابه در هر دو مثل قرارزیر است:

---

۱ــ انوار سهیلی، چاپ امیر کبیر ۱۳۴۱ ص ۹۷ . (۲) کلیات کتاب اول ،ص ۷۸

۳ ــ امثال ص ۲۹ مثل دهم .

۴ــ فیدر: ۱، نیولت ص ۳۸۹، ایزوپ: گرگ وبره نیولت ص ۲۷۴ .

۵ــ ایزوپ مثل ۲ ص ۳ چاپ ۱۹۶۳ پاریس .

۶ــ انوار سهیلی صفحات ۲۲۹-۲۳۲ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



۱ـ تقابل قوي وضعيف وطرز استدلال .

۲ـ جبار جزبه‌مرام خود به هيچ چيزی ديگر پابند نيست.

۳ـ بهانه‌جويی وافتراء ودروغ بستن قوي برضعيف و ناتوان رابهر حال ملزم وگاهكارنشان دادن.

اين حكايه در كتاب شمسه وقهقه نيزآمده است . (۱) ولی درينجا قهرمانان مثل شاهين و كبوترازد ودر كتاب عيارد انش زيرعنوان (كبك وباز) آمده است (۲)

پس ميتوان گفت كه اين مثل ازمنابع شرقی سرچشمه دارد وتنها درمنابع غربی قهرمان راتغيرداده اند. و درهمه آن منابع مفهوم يكی است وتنها عبارت پردازي وا سلوب نگارش آن تغيرخورده است .

## مثل يازدهم :

### موشی كه بشكل دختر در آمد

اين حكايت در كليات (۳) و امثال (۴) لافونتن باشرح وبسطواستدلال واستنتاج درج است و سخن رابه درازا كشانده است .استدلال برهمن را با طرز تفكر فيثاغورس حكيم يونانی مقايسه ومقارنه نموده.

بناغلی «رادولن» مأخذاين مثل لافونتن راانوار السهيلي: «ترجمه فرانسوي ص ۳۴۵-۳۴۷» ميداند.

اين حكايت در كليله ودمنه ابن مقفع (۵) وكليله ودمنه ابو المعالی نصر الله و انوار سهيلی وعيار دانش آمده است .(۶)

اين مثل در پنچه تنتره نيز موجود است (فصل سوم : بومان وزاغان، داستان نهم، داستان موش).

درشعر لافونتن باآثار ديگر تفاوتهاي آتی وجود دارد:

---

۱ـ برخورد ارين محمود تركمان فراهی متخلص به ممتاز، شمسه وقهقه: تاريخ تاليف قرن دهم هجري ازانتشارات امير كبير، خردادماه ۱۳۳۶، باب چهارم : دربيان اداب صحبت ص ۵۰۹-۵۱۰.

(۲) نگار دانش ص ۸۴

۳ـ كليات، كتاب نهم، حكايه ۷ ص ۱۴۲. (۴) امثال ص ۳۴۹-۳۵۲

(۵) ابن مقفع، كليله ودمنه، باب البوم والغربان، ص ۲۵۵-۲۵۶. (۶) ابو المعالی، كليله ودمنه، باب بوف وزاغ، حكايه ۶ ص ۲۲۴-۲۲۶.

انوار السهيلی، باب چهارم در ملاحظه مكروحيله دشمنان ص ۳۱۹-۳۲۲.

عيار دانش : (نگار دانش) ص ۱۱۰-۱۱۱

(c) ketabton.com: The Digital Library



۱- در آثار عربی ودری «جادوگر» به «درویش مستجاب الدعوات» تبدیل شده است :این از جهتی بوده است که لفظ «جادوگر» باطرز تفکر اسلامی وفق ندارد .

۲- لافونتن «جادوگر» وپنچه تنترا «زاهد» یا «مرتاض» میگوید.

۳- درآثار عربی ودری براصل فکر وعقیده برهمنی که «تناسخ وحلول» است. هرگز اشارتی نه رفته است و تنها به ایراد اصل داستان اکتفا شده است .

۴- لافونتن با فکار تناسخ وحلول هندی ومقایسه آن با افکار فیثاغورس اشاره نموده و درآن مناقشه می نماید . (۱)

۵- روح مطلب دربن حکایه عدم تجاوز بر ذیحیاة است وتناسخ وحلول نظربه عقیده برهمن.

۶- لافونتن برای دلچسپ ساختن شعرخود بصورت تلمیح ازقهرمانان جنگ «تروا» ویونان بحث می کند.

۷- درپنچه تنترا ضمناً درین داستان همگون وهمجنس بودن رادرا زدواج شرط می داند مگر لافونتن درینجا جذبه عشق را از همه چیز والاترمی انگارد .

حکایه های «صیاد ،باشه وشاه» و«گربه ئیکه بشکل زن درآمد» در امثال لافونتن به پیروی ازهمین قصه پرداخته شده وهمه روح تناسخ وحلول دارند . ودر پنچه تنترا و کلیله ودمنه علاوه برین قصه، داستان «زنیکه بامار ازدواج کرد» (۲) عین مفهوم را در بردارد.

## مثل دوازدهم:

### حکایهٔ شوهر ،زن، ودزد

این حکایه تنها درکلیات لافونتن (۳) ذکر است ودر مجموعه امثال او موجود نیست و در حاشیه ۱۴۸ ص ۱۴۵ ماخذراآن«بید پای» نوشته است . (۳)

این قصه در کلیله ودمنه عربی زیر عنوان «مثل التاجر والسارق» (۴) مذکور است و در کلیله ودمنه ابو المعالی بنام «بازرگان دشمن روی وزن او» (۵) ودر انوار السهیلی «زن بازرگان» آمده ودر نگارداش نیست ودر پنچه تنترا عنوانش «دختر جوان وشوهر پیر و دزد» (۶) است .

---

(۱) کلیات ص ۱۴۲ وامثال ص ۳۵۰.

(۲) دکتور ذاکر حسین ،منتخب پنچه تنترا، چاپ سال ۱۹۶۵ دهلي .

(۳) لافونتن کلیات کتاب ۹ حکایه ۱۵، ص ۱۴۵ چاپ Seuil.

(۴) ابن مقفع ، کلیله ودمنه،باب البوم والغربان ،مثل التاجر والسارق ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

(۵) ابو المعالی، کلیله ودمنه ،باب بوف وزاغ ص ۲۱۴ چاپ مینوی.

(۶) انوار السهیلی،باب چهارم در ملاحظه مکروحیله دشمنان ص ۳۰۰- ۳۰۱ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



لافونتن ازین حکایت برای طنز گفتن به اعیان هسپانیه کار میگیرد. این حکایه را از انوار السهیلی اقتباس کرده بشعر در آورده است.

## مثل سیزدهم:

### سنگپشت و دو مرغابی

کلیات لافونتن ومجموعه امثال او (۱) هر دو این حکایت را دارند. این حکایه در پنچه تنتره بنام «داستان دوقو و سنگپشت» (۲) و در کلیله ودمنه عربی بنام: «مثل السلحفاة والبطتین» (۳) ودر ابو المعالی در باب شیر وگاو (۴) و در انوار السهیلی در باب «اجتناب از اهل غرض» (ص ۱۴۱-۱۴۴) ودر عیار دانش (ص ۶۱ -۶۲) بعین عنوان انوار السهیلی مذکور است. قرار گفته محققان فرانسوی (۵) ماخذ لافونتن ترجمه انوار السهیلی است. در پنچه تنتره بعض عبارات زاید هست که در کلیله ودمنه وشعر لافونتن نیست.

۱- نام سنگپشت «صدف گردن» است:

۲- نامهای قوها: «پریشان» و «ترش رو» است.

۳- دوام خشك سالی دوازده سال است

۴- درپنچه تنترا چنین نتیجه میگیرد: «وتنها دور اندیش وتیز هوش کامیاب می شوند» درنسخ عربی ودری نتیجه چنین است:

ان من لم یسمع قول الناصح یصیب به ما اصاب السلحفاة» (۶)

نیك خواهان دهند پند ولیك نیك بختان بوند پند پذیر (۷)

هرکه موعظه دوستان به سمع قبول اصغا نکند در هلاك خود سعی نموده باشد (۸)

---

۱- کلیات، کتاب دهم، داستان دوهم ص ۱۵۰ امثال ص ۳۸۵ -۳۸۷.

۲- فصل اول، نفاق دوستان داستان دهم (۳) ابن مقفع ص ۱۶۱-۲۶۲- (۴) ص ص ۱۱۰-۱۱۳

۵- کلیات ص ۱۵۰ ح ۱۶۷. امثال ص ۳۸۷ به حواله صفحات ۱۵۳ - ۱۵۵ ترجمه.

۶- ابن مقفع ص ۱۶۱. (۷) ابوالمعالی ص ۱۱۲. انوار السهیلی ص ۱۴۴

(c) ketabton.com: The Digital Library



## مثل چهار دهم :

### ماهیان و ماهیخوار

قصه در کلیات (۱) وامثال (۲) لافونتن ازانوار السهیلی (ترجمه ص ۱۱۱—۱۱۴) ماخوذ است .

این قصه در کلیله ودمنه عربی بنام : «مثل العلجوم والسرطان» (۳) ودر کلیله ودمنه ابوا لمعالی زیرعنوان «ماهیخوار وخرچنگ یاپنجپایك» (۴) ودرانوا ر السهیلی تحت عنوان : «ماهیخوار» (۵) ودر نگاردانش بعین عنوان وعبارت ودرپنچه تنترا زیر عنوان «ماهیخوار وخرچنگ (۶) آمده است. جامی (ره) نیز درهفت او رنگ این داستان رامی آورد (۷)

بعمان یکی مرغ فرتوت بود — که از ماهیش قوت وقوت بود

بجز ساحل بحر منزل نداشت — بجز ماهی از صید حاصل نداشت

چنان شد بروضعف پیری درست — که اسباب صیاد یش گشت سست

.... الخ

ازنگاه نیرنگی که ماهیخوار پیر بکاربرده است باداستان «شیروگرگ وروباه» شباهت دارد (۸) و نتیجه آن زیان کردن است . چنانکه روبا گفت :

«هرکس برای دیگران بداند یشد ، در راه خود دام گسترده است . » یعنی هر که چاه در راه مردمان کند عاقبت خود در آن افتد .

## مثل پانزدهم :

### زاغ ، غزال ، سنگپشت وموش

درحاشیه امثال لافونتن مذکور است که این حکایه درسال ۱۶۸۵م درجمله اوراق لافونتن

---

۱ـ کلیات ، کتاب دهم حکایه ۳ ص ۱۵۰-۱۵۱ بحواله بید پای ، ح ۱۶۹ .

۲ـ امثال ص ۳۸۷ -۳۸۹ -(۳) باب الاسد والثورص ۱۳۳—۱۳۵ .

۴ـ باب شیروگاو ، حکایه ۴ آ ص ۸۲-۸۵ -(۵) انوار السهیلی باب اول ص ۱۰۴-۱۰۶

نگارد انش ص ۴۲-۴۴ (۶) فصل اول داستان پنجم . (۷) او رنگ هفتم ، خرد نامه اسکندري ص ۹۵۰-۹۵۱

۸ـ امثال ، کتاب هشتم ، حکایه ۳ ص ۲۷۷-۲۷۹ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



ودوست او Maucroix بدست آمد (۱) ودرمنبع امثال تذکر داده شده است که این مثل از کتاب سیر ملوك (انوارالسهیلی) از داستان (زاغ، موش و کبوتر وسنگپشت وغزال) (ص ۲۳۶-۲۴۳) گرفته شده است (۲).

این مثل در کلیات لافونتن نیز هست (۳). در پنچه تنتره بنام «آیین دوستی» (۴) آمده است ودر کلیله ودمنه ابن مقفع (۵) وابوالمعالی (۶) و انوارالسهیلی ونگارد انش (۷) به تفصیل زیاد آمده وازجمله داستانهای طویل کلیله ودمنه میباشد. جریان واقعه در همه آثار مذکور مشابه است.

مگر درنامها اختلاف هست:

۱- درپنچه تنتره داستان از «شهرسرور زمان» درناحیه جنوبی هندآغازمی یابد.

۲- در کلیله ودمنه عربی محل آغاز قصه «سکاوند جین» هندمدینة داهر میباشد.

۳- درابوالمعالی حکایه در کشمیر بوقوع پیوسته است.

۴- درپنچه تنتره نام موش «زرین تن» است ودرنسخ مختلف کلیله ودمنه نامش را «زیرك» نبشته اند.

۵- درپنچه تنتر اعلت گرفتاری کبوتران را «قضاء» به قلم داده است.

۶- درنسخ عربی ودری نیز انواع خیروشر رابه «تقدیر» منوط دانسته اند.

مگر این قسمت درشعر لافونتن نیامده است وآخرین جمله آن اینست. «در آخر کدام کس راسکافات بایدداد، اگر بگفت من باور شود برای دل بایدداد.»

نتیجه گیری درهمه آثار دری وعربی یکسان است، اتفاق واخلاص ویکدلی را سبب نجات دانسته اند.

---

۱- امثال «ص ۴۸۷-۴۹۳» (۲) همان اثر.

۳- کلیات ص ۱۶۹-۱۷۰.

۴- فصل دوم، آیین دوستی -۵- باب الحمامة المطوقه ص ۲۰۷-۲۳۱.

۶- باب دوستی کبوتر، زاغ وموش وباخه وآهوازص ۱۵۸ تا ۱۹۰

۷- انوار السهیلی درفواید یك دلی دوستان ص ۲۲۱-۲۶۵ ونگارد انش ایضا صفحه ۸۱-۹۴.

(c) ketabton.com: The Digital Library



## حکایه شانزدهم:

### مثل دودوست

این داستان رالافونتن ازترجمه انوارالسهیلی «ص۲۷۳-۲۷۴» اقتباس کرده است(۱) دردیوان امثال وکایاتش موجود است (۲). قصه مذکوردرباب‌سوم (در فواید موافقت‌دوستان) (۳) تنها د رانوارالسهیلی آمده ودرکلیله ودمنه ونگاردانش موجود نیست ود ر پنچه تنتره هم نیست. ظاهرمطلب دربن حکایه دوستی دوکبوتراست و دران باصل و حقیقت موضوع اشاره می‌نمایدونشان میدهد که انسان بایست‌اندرز دوست یکدل و مهربان را بشنود و اگر نشنود به بدی‌هاوسیه روزي ها دچاروگرفتار میگردد .

هرکه‌نشنید پند اهل وفا آخرش کارمیرسد به سزا

## حکایه هفدهم :

### مثل: خردر پوست شیر

دربن حکایه اصل موضوع این‌است که: خری ازکار خسته شدو صاحبش که گازری‌بود بر او پوست ببررا پوشانید ودرمرغزارش رهاکرد تاروزی چند بیارامد و فربه و بکارآماده شود. مگر وحوش و انسانان از دیدن او می‌رسیدند. بالاخروقتیکه آواز برآورد همه دانستند(۴).

این مثل در پنچه تنتره (فصل‌سوم ،بومان و زاغان)آمده. است ایزوپ هم این حکایه را ایراد نموده مگر اختلافاتی در هردو اثر هست :

۱ ـ در پنچه تنتره خررا مالك او که گازر بوده است جهت‌فربه‌شدن رها کرده بود. وقتیکه خر فربه شد و در اثربطرستی به عر زدن پرداخت‌ورعب‌اواز دلها برخاست بالاخر شکاربی‌اورا کشت.

۲ـ در نسخه انگلیسی چند داستان پنچه‌تنتره که‌درسال ۱۹۰۶ بامقد مه‌دکتور ذاکرحسین در دهلی طبع گردیده بنام «خرآواز خوان» The Musical Donkey. آمده است .

۳ـ د ر زمره یکصدوهفده مثل ایزوپ‌نیز آمده است مگردرین اثرمضمون‌حکایه طوری‌است که

---

۱ـلافونتن،امثال، کتاب هشتم، حکایه ۱۱،ص۲۹۴-۲۹۵ (۲) کلیات ص۱۳۱ .

۳ـانوارالسهیلی ص ۲۵۸ .

۴ـ دکتوراینودوشیکهر ،پنچه تنتره ، فصل سوم .

(c) ketabton.com: The Digital Library



خر تصادفاً پوست شیر رایافت وبر پشت خود انداخت و مردم را به هراس افگند تا روزی صاحبش سراغ اورا گرفت ودستگیرش نمود و بکار معمول محکومش کرد (۱)

طوریکه دیده می‌شود طرز ایراد حکایه و اسلوب پنچه تنتره از یکسو منطقی تر به نظرمیرسد واز سوی دیگر قدامت آن ثابت است .

و نیز محقق امثال لافونتن آن‌را بحواله منابع مختلف به ایزوپ ،او یانوس، هودان منسوب کرده است (۲) .

و ازین اختلافات محقق میشود که منبع آن همان پنچه تنتره میباشد . این داستان در کلیات (کتاب پنجم، حکایه ۲۱ ص ۱۱۰) لافونتن و امثال او (۱۸۹-۱۹۰) آمده است .

## حکایه هژدهم:

### مثل : سوداگرزاده، شریف زاده، شبان وشاهزاده

اینجا داستان چهارتن مسافري است که با هم همراه میشوند که سوداگرزاده هرچیزراوابسته به سوداگری میداند و شریفزاده به حسن وجمال وشبان به کارو زحمت وشهزاده به طالع وبخت نیکو وهر کدام متاع خودرا درمعرض آزمایش میگذارد .

لافونتن حکایت رابه تمام نیاورده وجریان امور را تاهمانجا می‌آورد که شبان ازثمره کارخود برای همراهان نان تهیه می کند واز سه تن دیگر راقصداً حذف کرده است. وآن را یقیناً ازحقیقت دور میدانسته است . (دنباله دارد)

---

۱- ایزوپ ، یکصدو هفده مثل، مثل ۸۷ ص ۱۸۴-۱۸۵ چاپ ۱۹۶۳ پاریس .

۲- امثال لافونتن ص ۱۸۹ - ۱۹۰ بحواله منابع ذیل : ایزوپ، خرو روباه (نیولت ص ۱۸۰) اویانوس: روستایی وخر (مثل ۵). هودان: داستان یك خر که پوست یك شیررا پوشیده بود (ج ۱، ص ۹۵ وج ۲ ص ۵۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند محمدامین

# بحثی در زمینه نمونه گیری احصائیوی واهمیت آن در تحقیقات علمی

درحلقه های مختلفهٔ علمی وغیرعلمی ازنمونه ونمونه گیری بحث می شود، مثلا انسان می شنود که: «مشت نمونهٔ خروار است» ویا «انگشت نمک خروار نمک» امکان دارد درحصهٔ صحت مقولهٔ دوم کسی اعتراضی نداشته باشد ولی مقولهٔ اولی نمی تواند همیشه صحیح باشد. درینجاه دیده می شود که هرقدر اشیای مورد نظرجهت نمونه گیری همجنس ومشابه باشند به همان اندازه باداشتن نمونهٔ خیلی کوچک میتوان درحصهٔ تمام آن اشیأ تصمیماتی اتخاذ کرد. ولی اگر اشیاء یاجامعه موردنظر غیرمشابه باشند درانصورت بایدتعداد نمونه هم زیاد انتخاب شود تا از نتایج آن اطمینان حاصل شده بتواند.

از مقوله هاوضرب الامثال بالابرمی آید که نمونه گیری واستفاده ازآن ازسالیان درازی به این طرف در کشور ما معمول ومروج بوده است. ولی نمونه گیری واستفاده ازآن در تحقیقات علمی موضوعی است جدید که توضیحات وتشریحات مفصل را ایجاب می نماید. درین جامعی بعمل می آید تا معلومات موثق ومفصلی درین زمینه ارائه شود. امیداست که روشنی بیشتری در زوایای تاریک این مشکل انداخته شود وذواتیرا که بانمونه گیری سروکاردارند کمک نماید.

بهترین استفاده یی که امروز از احصائیه گرفته می شود همانا نتیجه گیری واستنباط ازگروه های بزرگتر به اساس نمونه های کوچکتر می باشد که البته صحت ومقم این امر مربوط ومنوط به کفایت ودرایت است که بتوان نظریات احصائیوی را درینباره بدرستی تطبیق نمود.

نمونه ـ طوریکه از نامش پید است ـ عبارت ازجزء کوچکی از کل است که بتواند ازآن بخوبی نمایندگی کند (۱ و ۴) پس شرط لازم وکافی برای اینکه نمونه گیری صایب وقابل اطمینان باشد اینست که اول باید هرنمونه از نفوس اصلي نمایندگی کرده بتواند، دوم باید اندازه یاتعداد آن بحد کافی تعیین شده باشد، درغیرآن نمونه ونمونه گیری صایب وقابل اعتماد واطمینان نخواهد بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library



در نمونه گیری، به دو نوع نمونه مواجه شده می توانیم. نمونهٔ نوع اول آن است که بقضاوت افراد ارتباط دارد ودر تعیین یا تحلیل وار زیابی نتایج آن کدام اقدامی بعمل نمی آید ، بلکه قضاوت اشخاص عامل عمدهٔ در تعین وارزیابی نمونه ،محسوب می شود وما این نوع نمونه رابنام نمونهٔ ذهنی یاد میکنیم مثلا به اساس فعالیت وسلوک دویاسه نفر قضاوت می شود که فارغان فلان پوهنځی از فارغان پوهنځی دیگر که مشابه آن است لایق تر و موفق ترند. نمونهٔ نوع دوم که عموماً در تحقیقات علمی بکار میرود بنام نمونه گیری احصائیوی یادمی شود .این نوع نمونه گیری ازچندین نگاه ازنمونه گیری ذهنی (قضاوتی) فرق دارد .اول اینکه درنمونه گیری احصائیوی نمونه به اسلوب خاص تعیین می شود .دوم صحت نتایج نمونه اندازه گیری شده وهرنوع خطر احتمالی آن قبل از تصمیم نهایی پیش بینی می شود. دبالاخر طرق واصول لازمه رابدسترس ما میگذارد تاازخطا وخطر احتمالی درحصهٔ نمونه ونتایج آن جلوگیری بعمل آید. گرچه نمونه گیری احصائیوی خیلی جدید است ولی نتایجیکه از آن بدست می آید خیلی قابل اعتماد و اطمینان میباشد. در حقیقت نمونه گیری احصائیوی بشکل اصولی ومنظم آن بعداز ۱۹۲۰ آنهم درموضوعات زراعتی بکاررفته است(۴). ولی امروز نمونه گیری احصائیوی بعدی در ساحات مختلفهٔ از قبیل تعلیم وتربیه ،علوم اجتماعی و علوم طبیعی کسب اهمیت نموده است که حتی بمشکل می توان تحقیقی رابدون داشتن نمونهٔ صایب وموفق درین ساحات انجام داد فلهذا گفته می توانیم که نمونه گیری جزوسهم تحقیقات علمی محسوب میگردد در هر ساحه یی که باشد . در حقیقت هرتجربه یی که در ساحات علمی صورت میگیرد نمونه یی از مشاهدات است که صورت گرفته می تواند تعداد همچو مشاهدات که من حیث اساس تصمیمات در ساحهٔ علوم قبول شده است مربوط به تعداد تجاربی است که در آن کنترول متحولین ** امکان پذیر باشد واین امر در ساحهٔ علوم طبیعی مشکل نیست ولی درعلوم اجتماعی کنترول متحولین تااندازه یی مشکل است. باوجود آنهم تمام تجاربیکه درساحهٔ علوم اجتماعی صورت گرفته می تواند بحیث نمونه های قبول شده از جوامع مربوط نمایندگی میتواند بکند .

برای اینکه نمونه یی از نفوس * اصلی بخوبی نمایندگی کرده بتواند باید پیش از همه نفوس

---

*اصطلاح نفوس احصائیوی حتماً مترادف نفوس بشری نیست زیرا نفوس احصائیوی شامل صفات خواص وکیفیت اشیا، حیوانات وانسانها نیز می باشد. همچنین نفوس احصائیوی مشتمل بر واردات وصادرات، تولیدات فابریکه ها ونظریات اشخاص نیز بوده می تواند .

** مراد از متحولین کلمه Variables است که در حالات مختلف براندازهٔ ایقان وعدم ایقان تحقیق تاثیر می اندازد .

(c) ketabton.com: The Digital Library



اصلی تعریف وتعیین شود وتماس به آن قابل امکان باشد وهم وسائلیکه جهت تعیین نمونه از نفوس اصلی بکار میرود بحد کافی ساده وقابل استفاده باشدتا از تمایلات شخصی ازین ناحیه جلوگیری بعمل آید . پس انتخاب نمونه باید طوری صورت گیرد که هریک از افراد نفوس مربوط فرصت مساوی جهت انتخاب شدن را داشته باشد، درغیر آن نمونهٔ حاصله قابل اطمینان نبوده و از نفوس اصلی نمایندگی کرده نمی تواند . پس برای اینکه نمونهٔ حاصله از نفوس اصلی نمایندگی کرده بتواند باید بصورت تصادفی یا اتفاقی انتخاب گردد. اکثر اوقات نمونهٔ حاصله دارای خلاهایی است که نتایج آن قابل اطمینان نیست .

مثالهای کلاسیکی (باستانی) این خلا ها را میتوان در پیشگویی نتایج انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال های ۱۹۳۶ و ۱۹۴۸ ارائه نمود . درسال ۱۹۳۶ مجله یی بنام Literary Digest به اساس جوابات تقریباً دوملیون نفر پیش بینی نمود که فرنکلن روزولت کاندید حزب دیموکرات از رقیبش الفرید لیندن (Alfrtd London) که کاندید حزب جمهوریت خواه بود درانتخابات ریاست جمهوری امریکا عقب خواهد افتاد . ولی عکس آن اتفاق افتاد وروزولت بر رقیبش فیروز گشت ولی درهمان وقت مجله یی بنام Fortune به اساس اظهار رای ۴۵۰۰ نفر توانست که نتیجهٔ انتخابات را به نفع روزولت به اعتماد ۹۹ فیصد به درستی پیش بینی نماید .

همچنین در سپتامبر سال ۱۹۴۸ یکی از رای شماران ملی امریکا پیش گویی نمود که توماس دیوی Thrmos Dewey بر رقیبش هری ترومن (Harry Truman) فیروز خواهد شد ولی عکس آن اتفاق افتاد یعنی ترومن گوی سبقت را ربود و برمسند ریاست جمهوری امریکا نشست. (۴،۴،۲)

آیا دلیل آنکه Literary Digest نتوانست با داشتن نمونهٔ خیلی زیاد (تقریباً دوملیون نفر بدرستی نتیجه گیری کند چه بود ؟ ویاچرا بعضی از سرشماران ملی امریکا نتوانستند نتایج انتخابات سال ۱۹۴۸ را طور عینی پیش گوئی کنند ؟ در موضوع اول باید گفته شود که Literary Digest نمونهٔ خود را از کسانی انتخاب نموده بود که دارای تلفون یا موتر بودند . درسال ۱۹۳۶ اتفاقاً حداکثر صاحبان موتر و تلفون در امریکا به حزب جمهوریت خواه متعلق بودند . لهذا دیده می شود که نمونهٔ حاصله به هیچوجه از نفوس اصلی نمایندگی کرده نمی تواند. در مورد انتخابات سال ۱۹۴۸ باید گفته شود که یک تعداد زیاد رای دهندگان اظهار عقیده کرده بودند که ایشان تا هنوز تصمیم نهایی که به کی رای خواهند داد، نگرفته اند . ولی سرشماران در حصهٔ این اشخاص چنین فیصله نموده بودند که گویا نیمی به یکی از کاندیدان

(c) ketabton.com: The Digital Library



و نیم دیگری برای کاندید دیگر رای خواهند داد. امانتیجه نشان داد که تعداد بیشتر ایشان به طرفداری از ترومن رای دادند. بنابرین دیده می شود که درین حالت در تحلیل و تجزیهٔ نمونهٔ حاصله اهمال صورت گرفته است. (۲)

پس برای اینکه نتایج نمونه گیری اطمینان بخش باشد باید طرق صحیح در تعین نمونه بکار رود. بصورت عموم سه طریق ذیل جهت نمونه گیری استعمال می شود.

الف—نمونه گیری تصادفی ساده (۱). ب—نمونه گیری تصادفی مرکب (۲). ج—نمونه گیری هدفی (۳). چون نمونه گیری هدفی عموماً به مقصد معلوم کردن آرای عمومی صورت میگیرد لهذا ما تنها دونوع عمومی تر را مورد بحث قرار میدهیم:

نمونه گیری تصادفی ساده طوری صورت میگیرد که هر یک از اعضای نفوس مربوطه فرصت مساوی انتخاب شدن داشته باشد. این قسم نمونه گیری عموماً توسط جدول مخصوصی که بنام جدول تصادفی یاد می شود تعیین میگردد. معمولا در ابتدا هریک از اعضای نفوس اصلی مربوطه توسط نمرهٔ معینی تشخیص داده می شود وبعداً بطریق قرعه یکی از ستونهای جدول تصادفی تعین و بصورت افقی یا عمودی نمرات جدول تعقیب می شود. بدینترتیب هر نمره که از جدول به نمرهٔ شخصی تصادف کند آن شخص بحیث نمونه قبول می شود. بهمین قسم تمام اعضای نمونهٔ مطلوب تعین وتثبیت می شود. چون جدول تصادفی عموماً به اساس اعداد پنج رقمی ویاده رقمی ترتیب یافته است فلهذا اگر تعداد نمونه از صد کمتر باشد قبلا دو رقم طرف راست، چپ یا وسط نمرهٔ تصادفی جهت تثبیت وتعین اشخاص مدنظر گرفته می شود. اگر تعداد نمونه بین صد الی هزار باشد سه رقم اعداد مذکور مدنظر گرفته می شود وعلی هذاالقیاس، نمونه گیری تصادفی مرکب به اساس نمونه گیری تصادفی ساده بدست می آید و ای نفوس مربوطه نظر به خواص معینه یی که دارد به گروه های جداگانه تقسیم می شوند واز هریک به تناسب تعداد آن نمونه یی بصورت تصادفی اخذ می شود. (۱ و ۳).

موضوع مهم دیگر یکه باید در نمونه گیری مدنظر گرفته شود اینست که باید تعداد یا اندازهٔ نمونه مطلوب بصورت کافی قبلا تعیین وبرآورد شده باشد. این موضوع در تحقیقات علمی خیلی قابل اهمیت است زیرا اگر تعداد نمونه از اندازهٔ مطلوب آن بیشتر باشد این وضع باعث اتلاف وقت محقق میگردد و مصارف پولی زیادی را ایجاب می نماید. برعکس اگر تعداد نمونه خیلی کم باشد نتایج حاصله از آن قابل اطمینان نیست واطلاعات دقیق وموثق را می توان از آن بدست آورد.

1: Simple random. Sampling, 2: Stratified random Sampling
3: Purposive Sampling.

(c) ketabton.com: The Digital Library



نظریات احصائیوی نمونه یی بما فرصت میدهد تا اندازه یا تعداد نمونهٔ مطلوب وقابل اعتماد را تعین کنیم و مورد استفاده قرار دهیم. برای این منظور پیش از همه باید مفهوم «اشتباه معیاری» فهمیده شود. برای فهمیدن مفهوم اشتباه معیاری لازم است تا دو مفهوم عمدهٔ احصائیوی دیگرنیز فهمیده شود.

آن دو مفهوم عبارت است از اوسط حسابی و انحراف معیاری . *

اوسط حسابی عددی است که از تقسیم حاصل جمع نمرات حاصله بر تعداد اشخاص یا حالات مربوطه بدست می آید. انحراف معیاری از طرف دیگر اندازه گیری تشتت وپراگندگی را نشان میدهد یا بعبارت دیگر انحراف معیاری نشان میدهد که نمرات مربوطه چقدر به اوسط حسابی نمرات مذکور نزدیک یا از آن دور است.

اشتباه معیاری از طرف دیگر نشان میدهد که چقدر نمرات مربوطه به «اوسط حسابی فرضی» نزدیک یا از آن دور می باشد. در حقیقت این اوسط حسابی فرضی عبارت از اوسط حسابی نمونه های مختلفه است که بدست آمده است .

طور مثال اگر ما یك نفوس بزرگ مثلا تمام اطفال ده ساله را در افغانستان مد نظر گرفته و راجع به بهرهٔ ذکای ایشان تحقیق بعمل آوریم .

مسلم است که ازین نفوس بسیار بزرگ نمونه های مختلف را گرفته می توانیم .فرضاً یک نمونهٔ صد نفری ازین گروه را از یك مکتب انتخاب و امتحان ذکاء را بالای آنها تطبیق کنیم درینصورت فرضاً اوسط نمرات ذکای این صد نفر ۹۹٫۸ وانحراف معیاری نمرات مذکور ۱۵٫۷ باشد. بعد از آن بیك مکتب دیگر رفته ویک نمونه صد نفری دیگریرا انتخاب و امتحان ذکارا برآنها تطبیق می کنیم، درینصورت فرضاً اوسط نمرات ذکای این گروه ۱۰۵٫۶ و انحراف معیاری نمرات مذکور ۵/۲ باشد. و نیز فرض میکنیم که به همین قسم ۹۹۸ نمونه ۲ صد نفری دیگر را ازمکاتب مختلف بدست آورده و ۹۹۸ اوسط وانحراف معیاری مختلف راحاصل میکنیم. درینصورت هرگاه اوسط حسابی وانحراف معیاری ۱۰۰۰ نمونهٔ صد نفری مختلف باهم مقایسه شوند تفاوتهای بین آنها دیده خواهد شد . حالا اگر فرض کنیم که اوسط عمومی تمام این ۱۰۰۰ اوسط ۱۰۲ فیصد باشد ما میتوانیم این اوسط عمومی نمونه هارا بحیث اوسط بهرهٔ ذکای تمام اطفال ده ساله مذکور در افغانستان قبول کنیم. چون نمی توان به تمام نفوس اطفال

---

*راجع به تعیین انحراف معیاری و اوسط حسابی توسط فورمول مراجعه کنید به کتاب اصول اساسی احصائیه مولفهٔ داونی وصمیث. ص ص ۳۲ - ۵۰

(c) ketabton.com: The Digital Library



ده ساله امتحان ذکا را تطبیق کرد پس امکان ندارد که اوسط حقیقی نفوس مذکور بدست آید لهذا تخمین آن اوسط امکان پذیر است.

بصورت عموم مشکل است نمونه های مختلف را از یك نفوس بدست آورده و اوسط حسابی آنرا معلوم و بعد آنها را بیکدیگر مقایسه کنیم. درعمل فقط یك نمونه از نفوس تحت تحقیق اخذ می شود و نتائیج مطلوب از آن بدست می آید. دانستن اشتباه معیاری ما را از نتایج مطلوب ازآن بدست می آید. دانستن اشتباه معیاری ما را از نتایج حاصله نمونهٔ مربوطه با خبر می سازد.

اشتباه معیاری قرار فورمول ذیل تعیین می شود: (۲، ۳، ۴، ۶)

$$\text{اشتباه معیاری} = \frac{\text{انحراف معیاری نمونه}}{\text{جذر تعداد نمونه}} \qquad (۱)$$

مثلا اگر انحراف معیاری نمونهٔ حاصله ۵ باشد و تعداد بانمونه صد واحد شد درینصورت داریم که:

$$\text{اشتباه معیاری} = \frac{۵}{\text{جذر } ۱۰۰} = \frac{۵}{۱۰} = ۰/۵$$

(جهت محاسبات بعدی فرض میکنیم که اوسط حسابی این نمونه ۷۰ باشد.)

اشتباه معیاری قابلیت اعتماد و اطمینان حقایق مربوطه را نشان میدهد. درحقیقت هرگاه اندازه اشتباه معیاری به مقایسه واحد های اندازه گیری شده کوچك باشد بهمان اندازه تفاوت بین نمونه های مختلفه از نفوس مربوطه کمتر بوده و در نتیجه اعتماد به نتایج حاصله نمونه بیشتر می شود.

اگر ما فورمول اشتباه معیاری فوق را باز رسی کنیم حقایق وخصوصیات مهمی راجع به اشتباه معیاری بدست خواهیم آورد. مثلا از فورمول بالا دیده می شود که اشتباه معیاری مستقیماً متناسب است به انحراف معیاری نمونه و معکوساً متناسب است به جذر تعداد نمونهٔ اخذ شده.

یا بعبارت دیگر هرقدر تعداد نمونه زیادتر باشد بهمان اندازه اشتباه معیاری کمتر است. البته این موضوع صحت دارد زیرا نتایجیکه از نمونه کلانتر بدست می آید موثق تر وبااعتمادتر ازنتایجی است که از نمونه های کوچك بدست می آید.

## تعبیر و تفسیر اشتباه معیاری

چون اشتباه معیاری بذات خود انحراف معیاری محسوب می شود بدان ملحوظ تعبیر وتفسیر آن نیز مشابه به تفسیر وتعبیر انحراف معیاری است. درمثال بحث گذشته اوسط حسابی نمونه ۱۰۰ نفری را ۷۰ فرض نمودیم و اشتباه معیاری این اوسط را دریافت کردیم واندازه آن مساوی بود به ۰/۵ در حقیقت راجع به اوسط

(c) ketabton.com: The Digital Library



حسابی نفوس اصلی معلومات نداریم که چنداست ولی باداشتن اوسط حسابی نمونه . ۷ واشتباه معیاری ۵/. میتوان اوسط حسابی نفوس اصلی را تخمین نمود چنانچه تخمین نموده می توانیم که ازسه چانس دو چانس موجوداست که اگرنمونه ها بقدرنمونه صدنفری بالاانتخاب شوند اوسط حسابی شان از ۵/. ازاوسط حسابی نفوس اصلی تجاوز نخواهد کرد. واین ازسببی است که در منحنی نورمال (یاقوس طبیعی) اگر بقدر یك انحراف معیاری دردو طرف اوسط حسابی گرفته شود مساحتی را که این ساحه احتوا می کند مساوی ۶۸ فیصد کل میباشد. ازین لحاظ گفته می توانیم که به اعتماد ۶۸ فیصد بابه تخمین دوبه نسبت سه چانس اوسط حسابی نمونه مربوطه بقدر ۵/. (یك اشتباه معیاری) ازاوسط حسابی نفوس اصلی فرق خواهد داشت. به همین قسم و به اساس قوس طبیعی ۹۵ فیصد اعتماد وجود دارد که اوسط حسابی نمونه ۷. از اوسط نفوس اصلی بقدر دو اشتباه معیاری یا (۲×۵/. = ۱) تفاوت دارد. اگرموضوع رابه اعتماد ۹۹ فیصد تعین کنیم به اساس قوس طبیعی می توان گفت که اوسط حسابی نمونه ۷. از اوسط نفوس اصلی بقدر سه اشتباه معیاری یا (۳×۵/. = ۱/۵) تفاوت دارد.

از بیانات بالا فهمیده می شود که هرقدر اشتباه معیاری کوچکترباشد بهمان اندازه اوسط حسابی نمونه به اوسط حسابی نفوس اصلی نزدیك تر ودرنتیجه نمونه حاصله مابیشتر قابل اعتماد می باشد. واین وقتی امکان پذیر است که تعداد یا اندازه نمونه منتخبه زیاد باشد.

امروز می توانیم تعداد نمونه مطلوب را بدون آنکه اشتباه معیاری را بدانیم به اعتماد ۹۵ الی ۹۹ فیصد تعیین کنیم. جدول ذیل که به اساس فورمول:

$$(5)\quad N=[x^2 np[1-P]]\div[(d^2(N-1)+x^2 p(1-p]$$

استوار است موضوع را بهتر توضیح می نماید.

درینجا:

تعداد نمونه مطلوب ـ n

قیمت کا مربع برای آزادی یکدرجه و سویه اعتماد مطلوب ـ x2

اندازه یا تعداد نفوس اصلی ـ N

تناسب نفوس اصلی که باید تخمین شود (۵/. اندازه اعظمی نمونه را میدهد) ـ p

درجه صحت (آیاچقدر اشتباه رادر نمونه گیری قبول کرده می توانیم) ـ d

بزرگترین اشتباهیرا که قبول می توانیم می باشد)

اداره تحقیقات ملی امریکامعیار اصغری رادر نمونه گیری بر مبنای فورمول فوق قبول کرده است

(c) ketabton.com: The Digital Library



وآن اینست که کم از کم باید نمونه مطلوب به اعتماد ۹۰ فیصد صدق کند و بیش از پنج فیصد اشتباه در درجه صحت آن دخیل نباشد. یا بعبارت دیگر اگر تحقیقی راجع به نظریهٔ اشخاص در بارهٔ موضوع مخصوصی صورت گیرد درینحال باید از ده چانس نه چانس وجود داشته باشد که جوابات اشخاص مذکور بیش از پنج فیصد از جوابات واقعی تمام نفوس فرق نداشته باشد.

جدول ذیل به اساس درجه صحت و اعتماد اعظمی واصغری نمونه های مطلوب را نظر به نفوس مربوطه تخمین می نماید.

اندازه مناسب نمونه مطلوب برای درجهٔ اشتباه اعظمی واصغری ودرجات اعتماد ۹۰ و ۹۹ فیصد درحالیکه تناسب نفوس ۰،۵۰ فرض شده است.

| تعداد نفوس اصلی | تعداد نمونه بدرجه اعظمی اشتباه | | تعداد نمونه بدرجه اصغری اشتباه | |
|---|---|---|---|---|
| | به اعتماد ۹۰٪ | به اعتماد ۹۹٪ | به اعتماد ۹۰٪ | به اعتماد ۹۹٪ |
| ۱۰۰ | ۷۳ | ۸۷ | ۹۹ | ۹۹ |
| ۲۰۰ | ۱۱۵ | ۱۵۴ | ۱۹۴ | ۱۹۸ |
| ۴۰۰ | ۱۶۱ | ۲۵۰ | ۳۷۴ | ۳۹۱ |
| ۵۰۰ | ۱۷۶ | ۲۸۵ | ۴۶۶ | ۴۸۵ |
| ۱۰۰۰ | ۲۱۳ | ۳۹۹ | ۸۷۱ | ۹۴۳ |
| ۱۰۰۰۰ | ۲۶۳ | ۶۲۲ | ۴۰۳۵ | ۶۲۳۹ |
| ۵۰۰۰۰ | ۲۶۹ | ۶۵۵ | ۵۹۵۹ | ۱۲۴۵۶ |
| ۱۰۰۰۰۰ | ۲۷۰ | ۲۵۹ | ۶۳۳۶ | ۱۴۲۲۹ |
| ۱۰۰۰۰۰۰ | ۲۷۱ | ۶۶۳ | ۶۷۲۰ | ۱۶۳۱۹ |
| ۲۰۰۰۰۰۰ | ۲۷۱ | ۶۶۳ | ۴۷۴۲ | ۱۶۴۵۳ |

اقتباس از: ( به مآخذ اخیر (۷) مراجعه شود.

ازجدول بالا برمی آید که موضوع نمونه های کوچك وبزرگ بدرجه اشتباه ودرجه اعتماد دریك نمونه گیری مطلوب بستگی دارد نه به حدس وگمان.

**نتایج:** ازآنچه گفتیم برمی آید که هرنمونه برای اینکه صایب وقابل اعتماد باشد باید پیش ازهمه تعداد آن به اندازه معین وقابل اعتماد تعیین شده باشد. دوم درتعیین اعضای نمونه باید کوشش بعمل آید تا هریك ازافراد نفوس مربوطه فرصت مساوی راجهت انتخاب شدن داشته باشد. یا بعبارت دیگر نمونه خوبی ازنفوس اصلی نمایندگی کند. ازتطبیق فورمول های احصائیوی برمی آید که کوچکی یا بزرگی تعداد نمونه بستگی به امری دارد که چقدر اشتباه رادرنمونه خود قبول میکنیم و درجهٔ اعتماد آن چنداست بصورت عموم ۹۰ فیصد اشتباه حداعظمی قبول شده است که از ان بیشتر را در نمونه گیری قبول کرده

* تناسب نفوس به اندازهٔ ۰،۵۰ قیمت اعظمی نمونه را میدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library



نمیتوانیم. وهم باید نمونه‌ها کم از کم به اعتماد ۹۰ فیصد قابل اطمینان باشد. در غیر این شرایط حکم کرده می‌توانیم که نمونه حاصله از نفوس اصلی بدرستی نمایندگی کرده نمی‌تواند. ونتایج حاصله از آن قابل اطمینان نیست. از جدول مربوط بر می‌آید که هرقدر اشتباه کمتر واعتماد بیشتر باشد به همان اندازه تعداد نمونه بیشتر می‌باشد. عکس این موضوع نیز صدق میکند یعنی هرقدر که تعداد نمونه زیاد تر باشد بشرطیکه به اسلوب صحیح تعیین شده باشد بهمان اندازه اشتباه در نتیجه گیری از آن کمتر و درجه اعتماد آن نیز بیشتر است.

## مآخذ ومنابع


1— Cyert, R. M. & David son, H. J., Statistical sampling for accounting Information, Prentice Hall, New Jarsey, 1962, pp. 5-7 & p. 84.

2— Downie, N. M. & Heath, A. W., Basic Statistical Methods, Harper and Brothers N. Y. 1959 pp. 32-50.

3— Glass, G. V. & Stanley, J. C., Statistical Methods in Education & Psychology, Printice Hall, Jersey, 1970, pp. 212-243.

4— Goode, W.J., & Hatt, P. K., Methods in Social Reseach, Mc Graw-Hill, N.Y., 1952 pp. 209-223.

5— N.E.A. "Small Sample Techniques", NEA Research Bulletin, (vol. 38, No. 4, Dec. 1960, p.p. 99-105).

6— Young, P. V., & Schmid, C.F. Scientific Social Surveys and Research vey in Education, Washington D. C. 1965, p.p. 131-134.

7— NEA/R.D, Appendix to sampling and Statistics handbook for Sur- Prentice Hall. N.J. 1956, p.p. 301-311.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنیار جلال الدین صدیقی

# آبادانی ها و بقایای آثار عمرانی از زمان آل کرت هرات

قلمرو ملوک کرت هرات بر روی ویرانه ها یی بنیان گذارده شده بود که پس از غلبهٔ چنگیزیان بوجود آمده بود. این ویرانی ها مخصوصا درشهر قشنگ وآبادان هرات واقعاً مورد توجه است. چه این شهر بکلی ویران شد وهرچه آبادی داشت نیست ونابود شده بود. بقول مولف تاریخنامه هرات نتیجه این غارتگریها وکشت وکشتارهای تاتاران این بود که در شهر هرات «نه مردم باقی ماندو نه گندم ونی خورش» (۱) هر چه بود بباد فنا رفت وهستی ها همه به نیستی گرائید.

ملوک کرت هرات از کوهپایه غور بفریاد این شهر رسیدند وبتدبیر آن آزاد مردان وغمخواران به خاک میهن، این ویرانه دوباره آباد وخراسان بازرونق اصلی خود را تا حدی بدست آورد. ملوک کرت هرات در آبادانی وکارهای ساختمانی ونیز احیای آثار گذشته توجه والتفات خاصی مبذول داشتند چنانچه بعضی از این آثار تاکنون هم در شهر هرات مشهوداست واثرات آنها باقی مانده است. آثار وساختمانهای آندوره که بعد، تعمیر شده ویا بعضی ازآنها بنیان گذاری شده بود تا جایکه امکان داشته باشد در زیر معرفی میگردد.

## گازرگاه:

گازرگاه یکی از نواحی یست که درهرات شهرت فراوان دارد. تاکنون هم زیارت گاه ومحل رفت آمد مردم این شهر بزرگ تاریخی میباشد. موقعیت جغرافیایی این منطقه چنین است:

درشمال شهر هرات باستان که کوه آن را زنجیر گاه گویند در دامن آن قریه سرسبز گازرگاه

---

۱ـ سیفی، تاریخنامه هرات، صفحه ۸۳، چاپ عکسی، انتشارات کتابخانه خیام، چاپ دوم ۱۳۵۲ تهران.

(c) ketabton.com: The Digital Library



قرار دارد. سلسله کوه گازرگاه به کوه دیواندر می پیوندد. دیواندر به معنی جایگاه بدو آمده است. دیواندر دره های سرسبز وفیض بخشایی دارد که چشمه اوبه ازسینه آن می خیزد.

یاقوت در معجم البلدان کازرگاه راه کازیارگاه ضبط نموده گوید: کازیارگاه بعدالالف زای وبای مثناة و الف وراء کوه و قریه یست به هرات از آنجمله مقبرهٔ شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله الانصاری و جماعتی ازاهل علم وزهد. برخی کازرگاه گویند. گازریان در انجا که چشمه یی بود ملابس شویی میکردند.

جامی نیز درتعریف گازرگاه وتوصیف پیرهرات در یك بیت قصیده یی اشارت کرده است:

گازرگهی است تربت او کابر مغفرت، * در ساحتش سفید کند جامهٔ سیاه

گازرگاه نیز آمده که ظاهراً همین نام اصح باشد که دراینجا جنگ وکارزار صورت گرفته بعد ازان تخفیف یافته به‌شکل گازرگاه درآمده باشد.

مولف حبیب السیر نیز از گازرگاه یاد نموده می نویسد: «مزار بزرگوار خواجه عبدالله درگازرگاه است وصفاء آن منزل نزاهت صفات زیاده ازان است که بیان بنان پیرامن تفصیل آن تواند گشت». (۱)

شیخ عمویه از صوفیان عصر پیرهرات (قرن پنجم هجری معاصر آلپ ارسلان سلجوقی و خواجه نظام الملك) درگازرگاه مسجد جامع و رباطی بنا کرده بودو مریدان گردوی جمع می شدند. خواجه را نیز به‌ان شیخ ارادت کامل بود که در محضرش گاه میرفت.

در انتهای دره گازرگاه به فاصله یك فرسنگ جایی باشد که آنرا مردم بومی «تشت وافتابه» گویند. درپایان دره کوچه تنگی است چهار مترو به درازای پانزده متر، پنداری با قلم آهنی این دره را تراشیده اند، آب بسیاری که دران دره می‌ریزد آبشارهایی تشکیل میکند که درنتیجه این کوچه تنگ می ریزد که دیدنی است.

در بغل کوه تهی گاهی نیز وجود دارد، دهن آن به سنگ بر آورده شده و اینجا خانگاه خواجه عبدالله انصاری شناخته شده است. (۲) از تاریخنامه سیفی هروی دانسته می شود که امیرعزالدین عمر سرغنی جد ملوك کرت که در روزگار شاهان غوری سمت وزارت داشته غیراز سایر مدارس ورباطها که درهرات بنیادگذاشته بود درگازرگاه هم عمارت و مدرسه ساخته که تامدتی ان مدرسه وعمارت دراکناف واطراف ولایات سلطان مذکور (سلطان غیاث الدین غوری ۵۵-۵۵۸ ه ق)

---

۱- حبیب السیر. ج ۲. صفحه ۳۱۵. چاپ انتشارات کتابخانه خیام، چاپ ۱۳۳۳ ش.

۲- جغرافیای حافظ ابرو، چاپ بنیاد فرهنگ. ص ۸۹.، چاپ سال ۱۳۴۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library



معمور بوده است و بقول سیفی از مال حلال بی وبال خویشتن مساجد و مدارس ور باطات بنا افگند وازان جمله عمارات مدرسه مقام مبارك و مزار متبرك کازرگاه است که مثل آن در هیچ بلاد از بلاد خراسان نیست. (۱)

## قلعه خیسار:

شاهان کرت درعهد سلطنت وزمامداری شان توجه زیادی به آبادی واستحکام قلاع وحصارهای دست نیافتنی مبذول داشته اند. ازآن جمله قلعهٔ خیسار است که یکی از قلاع معروف آن زمان بوده است ومعمولا محل بودوباش ملوك کرت هرات به شمار میرفته است.

در وقت امیرعز الدین عمر مرغنی این حصار از تیول ملك تاج الدین بود ودر سال ۶۶۷ ه.ق ملك شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت درین قعله گوشه گیری اختیار نمود ودر سال ۶۸۰ ه ق ملك رکن الدین بعد از کشودن قندهار غالباً درین قعله ایام رامیگذراند. وی بعد از مرگ آباقاخان دراین قلعه تحصن گزید. ملك فخرالدین مدت هفت سال یعنی از سال ۶۸۶ ه ق تا ۷۹۳ ه.ق در زمان زندگی پدر خود دراین قلعه زندانی بود. ربیعی پوشنجی شاعر معروف نیزدراین قلعه تا سال ۷۰۲ ه ق. که پایان زندگی اوست درزندان بودومثنوی کارنامه را در همین زندان حصار خیسار در شرح حال خود منظوم کرد. (۲)

سیفی هروي درتاریخنامه هرات دروصف استحکام وتسخیر ناپذیری این حصار بزرگ مینویسد که چنگیز خان عدهٔ از کسان خود را برای فتح قلعه خیسار موظف ساخت اما آنان که نزدیك قلعه شدند قلعه بی رادیدند درغایت محکمی وبلندی قلل کوههای آهن نمای، جوانب اوبربلندی تندی ایوان کیوان وشرف برجهای قصر اوبرفوق فرقدان وسرسرطان ودخایر اورا تاسیعادیوم التناد وظهور نفخ صورامکان سپری شدن نیست. هوای جانفزای دلربای صباآسای اواز بادشمال عنبربال خوشتر ست ومیاه کوثرچاه زمزم پناه اوازآب روح بخش چشمه حیوان بهتر (۳).

کوه خیسار سخت پر ارتفاع وامتداد بوده که اهالی قدیم غوراز راسیات جبال عالم بشمار میامده وروی یکی ازپوزه های بلند این کوه به ارتفاع تقریباً ۴۰۰ متر ازسطح زمین قلعه خیسار بنا گردیده بود که دراستحکامات ومتانت در میان قلعه های معروف غور کمترنظیر داشت ودر

---

۱- تاریخنامه هرات، سیفی ص ۱۴۱.

۲- مجله آریانا، سال دوم. شماره ششم ص ۱۱.

۳- تاریخ نامه هرات سیفی، ص ۱۴۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library



تاریخ دودمان آل کرت حایز اهمیت وارزش زیاد است .(۱)

زنجی اسفزاری در روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات مینویسد : از قلاع منیع که بر جبال رفیع واقع است قلعه خیسار بود . که بمتانت وحصانت او هیچ جانشان نمیدهند وملوك کرت خراسان را باستظهار آن قلعه میداشتند وچنگیزخان که لشکرها به اطرف ممالك خراسان وهرشهر وقلعه که بود بگرفت وبگشاد ، برین قلعه دست نیافت .(۲)

آقای کهزاد مورخ معاصر افغانستان طی مقاله یی در روز نامه معروف انیس چاپ کابل در باره قلعه خیسار چنین مینویسد :قلعه خیسار که اد بای غور بنام :(خونسار) و قیصارو عوام به اسم «قلعه دختر» هم یادمیکنند یکی از قلعه های نهایت حصین و مستحکم بلند غور است وبلندی زیاد آنرا نسبتاً ازخراب کاری های دست بشری محافظه کرد .ویگانه قلعه ایست که تا امروز آنقدر از حصارداخلی وخارجی آن شواهد باقی مانده که شکل استحکام وابهت زمان آبادی آنرا بخوبی میتوان تصور کرد.

خیسار بفاصله ۳۳ کیلو متری پرچمن واقع است و فاصله آن از تیوره یا (دیوره) اگر از راه «دورودی» وانه وراه یخن سفلی که ماحین مراجعت تعقیب نمودیم تخمین شود ۵۰ کیلومترمیشود. خیسار بصورت خط مستقیم بطرف جنوب غرب تیوره واقع است. درطبقات ناصری بصورت واضح از کدام قلعه ای به صفت واسم (خیسار) یاد نشده بلکه درجمله پنج بارهٔ کوه بلند وعالی غوریکی هم خیسار یا فج خیسار بشمار آمده است. این کوه را امروز «جهان قلعه» گویند ویکی از زیبا ترین و بلند ترین کوه های غور است که از حوالی نزد یك (زرنی) تا کوتل (لخت) انبساط دارد و میان دره سژگان و تولی و خیسار حایل میباشد.وبقایای قلعه قدیم روی یکی از پوزه های بلند آن موجوداست(۳). عبارت صاحب طبقات ناصری در باره کوه خیسار چنین است :پنجم فج خیسار است که طول وامتداد و رفعت او از حدوهم ودرك فهم وذهن بیرون است. درشهور سنه تسعین وخمسمائه بر بالای اویك قصر

---

۱-آریانا .شماره ۱۲ مورخ اول جدی سال ۱۳۳۶ .صفحه ۳۵

۲-زنجی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات .ج ۱ ص ۳۵۷، چاپ دانشگاه تهران باتصحیح وحواشی وتعلیقات سید محمد کاظم امام .

۳-طبقات ناصری، منهاج سراج .ج ۲ بخش تعلیقات . ص ۳۳۸-۳۳۹ .

از تنه درخت آبنوس یافتند زیادت از دوهزار من و کیفیت وضع ووقع آن هیچ کس درك نکرد (۱) آقای حبیبی مورخ معاصر افغانستان در تحشیه برجلد دوم طبقات ناصری زیر عنوان خیسار چنین مینویسد: بقول یاقوت خیسار از بلاد سرحدی بین غزنه وهرات بود که بیهقی نیز در حوادث (۴۱۱ ه.ق) وقتیکه سلطان مسعود از هرات برغور میتازد منزل اولین را باشان و دومین راخیسار بقلم میدهد ودر جای دیگر آنرا در ردیف تولك می شمارد واصطخری آنرا بافاصله دو روزه راه از هرات ذکر میکند.

در مورد قلعه خیسار مورخ مزبور مینویسد که قلعه تاریخی خیسار اکنون مانند سایر بلاد وقلاع مستحکم غور ویران گردید. لیسترینج در اراضی خلافت شرقی آنرادر نقشه تاریخی خویش درشرق هرات بعد از باشان قرار میدهد که بین اوبه وهرات واقع میگردد.

اماآنچه برخی از ویسندگان موقعیت کوه خیسار را در سلسله جبال سمت غربی زرنی کنونی در محل جهان قلعه تخمین کرده اند نزد نویسنده سطور محل تأمل است زیرا در این صورت باید چندین منزل از هرات دورباشد که باقول جغرافیون ومورخان سابقه نقیض می افتد، مخفی نماند که اکنون هم قیصار که مصحف همان خیسار است در سلسله جبال فیروز کوه علیا واقع است. (۲).

## قعله امان کوه:

قعله امان کوه بنام قلعه اشکلجه واشکلجو در دوره سلاطین کرت یکی از قلعه های دست نیافتنی وغیر قابل تسخیر بوده ودر چهار فرسخی جنوب غربی شهر هرات بنا یافته بود.

در تاریخنامه هرات از قعله امان کوه چنین نامبرده شده است «ملك فخرالدین پناه بقلعه محروسه اسکلجه که او را امان کوه میخوانند، برد . . . (۳)

از عبارت صاحب تاریخنامه هرات در مورد خزاین وگنجینه های این قلعه چنین برمی آید که این قلعه از این نگاه اهمیت داشته است ودر آنجا ملوك کرت هرات زرونقره وعدلی سپاه وجامه وساز نبرد (۴) فراوان نگهداری میکردند. در روضة الصفا چنین بیان شده است که قلعه امان کوه که

---

۱- دوره سال ۱۳۲۲ روزنامه انیس شماره ۲۶.

۲- طبقات ناصری، جوز جانی، چاپ کابل. ج اول. صفحه ۳۳۸- ۳۳۹.

۳- تاریخنامه هرات، سیفی. ص ۴۳۴. -۴ تاریخنامه هرات. سیفی ص ۴۳۷

(c) ketabton.com: The Digital Library



به اسکلجه اشتها ر یافته وآن قلعه را ابا واجداد او(مقصود ملك فخرالدین کرت است)د رجلگا ه هرات بطرف مایل بغربی ساخته وپرداخته بودند مشحون بذخایر بسیار بود .(۱)حمد الله مستوفی گوید :بر دو فرسنگی هرات بر کوه آتشخانه (اتشکده) بوده است آنرا (ارشد) گفته اندواین زمان قلعه ( اشکلجه) میگویند (۲). این قعله بدست امیر تیمور گور کان کشوده شده بودویران گردید. این قلعه پناگاه ملوك کرت هرات بود،چنانچه ملك فخرالدین درتمام مدت انقلاب وشورش هرات در سال ۷۰۶ هـ.ق تاروز مرگ خود در این قلعه بسر میبرد.

## قلعه اختیار الدین:

قلعه اختیار الدین که اکنون بنام ارگ هرات مشهور است درسمت شمال شهر و درمرکز شهرهرات کهنه واقع است که چشم بینندگان را خیره میسازد وگذشته خیلی تاریخی دارد.این قلعه در دوران سلاله های سلطنتی بعدی همیشه تعمیر گردیده وبر استو اری و دوام و بقای آن افزوده شده است.اما درین اوآخر قبل از دوره جمهوری و یران گردید و اکنون آثار ویرانی در آن بخوبی مشهو داست.

قلعه اختیار الدین از بناهای ملك فخرا لدین کرت (۷۰۵-۷۰۶ هـ.ق)است.

بارتولد میگوید:به عقیده توماشك شهر آرتا کوان( پایتخت قدیم محای)در جای ارگ هرات واقع بوده و بعد ها در زمان سلسله آل کرت قرن (۱۳-۱۴م) باسم اختیار الدین معروف گردید. در زمان حکومت ملك فخرالدین کرت دونفر بنام اختیار الدین معروف بودند: یکی اختیار الدین بیشه یا بیشه.دیگری اختیار الدین محمد هارون که مورخ تار یخنامه هرات، سیفی هروی او را لیث وفاوغیث سخا میخواند و ملك فخرالدین در هنگام مر گ خود حفاظت قلعه امان کوه را بموجب وصیت نامه باو سپرد.این قلعه شاید باسم یکی ازین دو نفر مسمی شده و بعداً بهمین نام معروف گردیده باشد.(۳)

قلعه اختیار الدین خصوصاً در زمان فرمانروایی ملك فخرالدین کرت از آباد ترین حصارها بوده وبنابر استحکام و استواری که داشت خزانه عمومی والات وادوات جنگی ارزشمند وسایر مواد و ذخایر مهم دولتی در آنجا نگهداری میشده است.

مؤلف تاریخنامه هرات مینویسد که چون شهور سنه تسع وتسعین وستمایه(۶۹۹ هـ.ق) درآمد

---

(۱) روضة الصفاء ، ج۴ صفحه ۸۹۹.

۲- روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات زیر نویس صفحه ۸۲ اول.

۳ - مجله آریانا،سال دوم شماره ششم. صفحه ۱۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library



دراین سال ملک مرحوم فخرالدوله والدین طاب ثراه بفرمود تا برج وبارو وخاک ریزو بند خندق شهر هرات راعمارت کردند و دیوار بارو را بیندودند وبرجها را مقدار چارده گز برافراشتند وازمیان دیوار بارو و دیوار فیصل شش گز خاک برداشت وبدان خاک خاکریزارا تند گردانید. و بر هر دربندی بزرگ بیست وتماست رعایای هرات واسفزارو غور وغرجستان و آزاب و هراة رود وفوشنج وخره و کوسویه وباخرز را بعمارت برج وبارو وخندق مامور گردانید. (۱)

از متن تاریخنامه هرات چنین بر میاید که حصار اختیار الدین قبل از دوره زمامداری ملک فخرالدین کرت هم موجود بوده، وممکن است این حصار را ملک فخرالدین تعمیر و مرمت کرده باشد نه اینکه بنیاد آنرا گذاشته باشد.

صاحب مطلع السعدین مینویسد: قلعه اختیار الدین «قلعه ایست بر دیوار شمال شهر که در زمان ملوک کرت ملک فخر الدین ساخته به حصار اختیار الدین مشهور بوده ونوکر او محمد نام در این قلعه اسیر دانشمند را که از امرأ معتبر خدا بنده اولجایتو سلطان بود قتل فرمود. (۲) مولف روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات نیز از این حصار بزرگ وفنا نا پذیر نام برده مینویسد: «دیگر از مستغرباتِ بقاع ومستبدعات قلاع، قلعه محروسه معموره اختیار الدین است که درجانب شمال این بلده (هرات) جنت مثال سر باوج قلال قلاع افلاک کشیده و دندانهای شرفات بروجش که اکوتوال قلعه هفتم زبان یکی دارد. (۳)

درمورد خندق اطراف این حصار حصین، صاحب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات چنین بیان میدارد: هیچ فکر دقیق غرقاب خندق عمیقش را پایاب نکرده وهیچ پادشاه شدید البطش عظیم القدر برفتح باب او کامیاب نگشته، بلندی باروی او بمرتبه که پاسبانش اگر بکنگره برآید از آسیب شیر فلک در خطر بود و ژرفی خندقش بحیثیتی که اگر در جنبش سبزه دمد از تعرض گاو زمین امان نیابد، ازپهنای خندقش عقاب نیک پرواز نتواند گذشت ومرغ بر کنگره اش اگر تو اند رسید. از شدت حرارت آفتاب نتواند نشست، (۴)

درحصار اختیار الدین چاههایی تعبیه شده بود که هرگاه سپاه محافظ برسپاه مهاجم درداخل قلعه

---

۱ - تاریخنامه هرات، سیفی ص ۴۴. (۲) عبدالرزاق سمرقندی مطلع السعدین، ج اول. ص ۸۱۸، به تصحیح محمد شفیع، چاپخانه گیلانی، لاهور سال ۱۳۶۰ ق.

(۳) روضات الجناب فی اوصاف مدینه هرات. ج اول ص ۳۶-۳۷

۴ - روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ج اول ص ۳۷.

(c) ketabton.com: The Digital Library



بجنگ وستیز می پرداختند ،سپاه مهاجم رامیشد درین چا ها افکند وحصار را ازسقوط نجات داد. وزیر درخانه های این حصار بزرگ دریچه شیشه ای درست شده بود که ازیك جانب نور و روشنی بداخل اتاقها میتابید واز سوی دیگر درهنگام خطر راه فرار برای ساکنین انها بشمار می آمد چه ازین طریق ساکنین میتوانستند ببام خانه راه یافته واز راههای مرموزی که درجوانب این حصار تعبیه شده بود پابفرار بگذارند واز هلاکت نجات یابند. (۱)

## حصار ترشیز:

این حصار درعهد سلوك کرت یکی از حصارهای حصین وموضع رصین بوده وملوك کرت درآن اقامت داشتند وبه آبادی آن توجه مینمودند. اما از نوشته جغرافیای سرزمین های خلافت شرقی برمیاید که این قلعه را اسماعیلیان ساخته باشند و شهر ترشیز در زمانهای قدیم جای خوب و دارای آب وهوای خیلی خوش وگوارا بوده است. چنانچه این شهر« بازار های معمور داشت وانبار خراسان محسوب میشد و کالاهای تجارتی ازانجا به فارس واصفهان واز فارس واصفهان به آنجا حمل میشد. ابن اثیر گوید: در سال ۵۲۰ ه. ق وزیر سلطان سنجر سلجوقی ترشیز را محاصره وغارت کرد وازآن پس این شهر یکی ازبلاد اسماعیلیه گردید و شیخ الجبل یعنی رئیس اسماعیلیه برنقاط مهمی درحول و خوش ترشیز استیلاء یافت ودران جا چندین قلعه برای تسلط برنواحی مختلف قهستان بنا کرد. (۲)

شرف الدین علی یزدی در کتاب سفر نامه اش مینویسد :قلعه ترشیز حصنی بود، نامدار حصاری بغایت محکم واستوار در ولایت قهستان، بلندی باروی آن بمرتبه ای که پاسبانش اگر بر کنگره برآمدی از آسیب شیرفلك درخطر بودی وژرفی خندقش عقاب بیك پرواز نتوانستی گذشت ومرغ بر کنگره اش اگر توانستی رسید ازشدت حرارت نتوانستی نشست ومحافظان حصار درآن روزگار سدیدیان بودند که ملك غیاث الدین (پیر علی) آن قلعه را بسا میر علی سدیدی سپرده بود و بسا سدیدیان جماعتی غوریان بودند، ببهادری وحصار داری مشهورودر واقع ایشان طایفه ای بودند در شیوه شجاعت وبهادری بحد کمال و در دلاوری وپهلوانی بی شبه ومثال وقلعه از کفایت وتدابیر ایشان از ذخیره بسیار واز آلات حرب واسباب پیکار مالامال وگروهی انبوه در انجامتحصن شده

---

۱ ـ تاریخنامه هرات. سیفی ص ۴۹۴ .

۲ ـ استرنج جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی ، چاپ تهران ص ۳۷۹ ،ترجمه محمود ـ عرفانی ،چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، تهران ، ۱۳۳۷ ه ش .

(c) ketabton.com: The Digital Library



مستعد وآماده قتال وجدال (۱) .

این حصار بزرگ نیز مانند حصار های دیگر در زمان امیر تیمور گورکان ویران گردید. لسترینج مینویسد: درپایان قرن هشتم ترشیز بسبب داشتن باروی بلند قعله ای غیرقابل تسخیر حساب میشد .اما چون امیر تیمور در مقابل آن بار و ظاهر گردید وبوسیله نقب آنرا خراب کرد و شهر را متصرف شده بباد غارت داد وجز خرابه‌ای ازآن شهرباقی نماند .این واقعه درسال ۷۸۳ ه بوقوع پیوست واز آن پس اسم ترشیز از نقشه محو گردید .(۲)

## کوشك مرغنی:

ا زجمله عمارات امیر عزالدین عمر مرغنی که تا زمان حمله تیمور درشهر هرات باقی مانده بود کوشك عمر مرغنی است که در کنار نهر انجیل واقع بوده است ومولف روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات درباره ورود امیر تیمور گورکان باین کوشك چنین مینویسد : لشکر صفدر صاحب قران پیش رفته بعضی از نزدیك کوشك مرغنی که حالا مسجد جامع ومدرسه و بقاع خیرات حضرت مملکت پناهی مقرب الحضرت السلطانی اعتضاد الدوله الخاقانی امیرنظام الدین علیشیر درآن موضوع احداث یافته از محلی که آب شهر درمی آمد درآمدند . (۳)

## مسجد فلك الدین:

از مساجد معروف زمان ملوك کرت بوده، خصوصاً درعهد ملك فخر الدین رونق تمام داشته، بقول سیفی هروی محمددلداء درجوار مسجد فلك الدین از زن ومرد رعیت بازاری ساخت وآنرا بسوق السلطان مسمی گردانید و فرمود که اهل سوق قدیم بدین بازار ایند و بیع و شری برسر چهارسوی این سوق کنند . (۴).

## باغ زاغان:

از جمله باغهای معروف آن وقت یکی هم باغ زاغان بوده که در عهدشاهان کرت رونق و شکوه تمام داشت ۱. امیر تیمور گورکان در موقع حمله وتسخیر هرات درهمین باغ اقامت داشته .

---

۱ ـ مولانا شرف الدین علی یزدی،ظفرنامه،ج اول ص ۲۲۵، ۲۵۳، چاپ شرکت سهامی چاپ رنگین ،با هتمام محمد عباسی .

۲ ـ لسترینج جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی ،چاپ تهران ص ۳۸۰ .

۳ـ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج اول صفحه ۴۰.

۴ـ تاریخ نامه هرات ـ سیفی صفحه ۵۹۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



غیاث‌الدین پیرعلی آخرین ملک کرت رادر همین باغ ملاقات کرده آخرین تصمیمات خود رانسبت به شهر هرات از همین جا اجرا نمود.

باغ زاغان کوشکی داشته‌است که از آثار ملوك کرت بوده‌است. چون تیمور بر هرات حمله کرد، کوشک باغ زاغانرا محل نزول خود قرار داد. (۱)

سیفی هروی در تاریخنامه گوید: درجوار مسجد زاغان حایطی بوده بینال بفرمود که از خاق هرات هرکه دران حایط بود اورا به جان امان باشد. (۲)

## مرغزار کهدستان:

کهدستان را که سیفی هروی در تاریخنامه هرات قهدستان ثبت کرده است قریه مشهور میباشد طرف شرق هرات قریباً ده فرسنگ. مرغزار کهدستان جای خرم و معمور بوده و شاید یکی از تفرج گاههای شاهان کرت بوده باشد. امیرتیمور گورکان بقول صاحب حبیب‌السیر در موقع هجوم به هرات بعد از سه روز اقامت درباغ زاغان ازآنجا به مرغزار کهدستان رفته و بتخریب حصاربیرون و اندرون‌شهر ونقل خزاین و دفاین سلاطین کرت فرمان فرمود وفرمود که دروازه های آهنین که القاب ملوك کرت بران منقور بود برگردونها بارکرده بشهر سبز بردند و انجا نصب کردند. (۳)

## دیگ فلزی هفت جوش:

دیگ فلزی بزرگ هفت جوش و منقش که تاکنون در ایوان غربی مسجد جامع هرات روی پایه ها گذاشته شده از آثار ملوك کرت هرات است ودر زمان یکی از شاهان کرت قلندر نام فقاعی این دیگ را ساخته است. قطر آن یك و نیم متر و عمق آن دومتر است. این دیگ رابرای پر کردن شربت در ایام مبارك وقف مسجد جامع ساخته بودند. درحاشیه بیرونی دیگ اسم محمدبن محمد کرت نقر شده واین دو بیت درمدح پادشاه وقت. و تاریخ درست کردن آن درحواشی آن دیده میشود:

هزار سال جلالی بقای ملکش باد — شهور اوهمه اردی بهشت و فرور دین

بسال هفتصد و هفتادوشش بد از هجرت — که نقش بند حوادث نمودصورت این

این تاریخ مقارن است باسال درگذشت ملك فخرالدین محمد بن ملك شمس الدین محمدبن ملك رکن الدین ابی بکر کرت است. بنا براین چون درپهلوی نام ملك کرت هرات همواره اسم «محمد» افزود میشده‌است. ممکن است ساختن این دیگ کمی قبل از درگذشت

---

۱- رساله طریق قسمت آب قلب به تصحیح و تحشیه مایل هروی. صحفه ۲۶.

۲- تاریخنامه هرات. سیفی هروی. صفحه ۱۸۲.

۳- حبیب السیرج ۳ جزء ۳ صفحه ۳۳۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library



ملك فخرالدین محمد تمام شده باشد .

بهر حال آنچه واضح است اینست که این دیگ منقش وزیبا وبادوام تاکنون باقی مانده ودست حوادث روزگار نقصانی دران وارد نیاورده است. بنا بر این میتوان گفت که دیگ فلزی هفت جوش از آثار برازنده صنایع دیگ سازی بشمار میرفته و نبوغ و استعداد صنعت گران آن عصر را در خاطر هازنده میسازد. *

## دربهای آهنین :

شهر هرات در زمان ملوك کرت هرات دربهائی داشته مغرق ازفولاد و آهن که اساسی و القاب ملوك کرت را برانها نقر نموده بودند چون در جمله تیمور برج وباره شهر هرات را اشکر یغماگر و خانمان سوزاو خراب کردند به موجب حکم تیمور دربهای آهنین مزبور را کندند وبر گردونه ها بار کرده به شهر سبزبردندوتا زمان عبدالرزاق سمرقندي مولف مطلع السعدین (سال ۸۸۰ ه.ق)این دربها درشهر سبزنصب بود. (۱)

## سایر عمرانات آل کرت :

علاوه بر ساختمانهای خیریه وآثار عمرانی که در مباحث گذشته مطرح شد ملوك کرت هرات هر کدام بنوبه خود ساختمانهایی انیز درشهر هاتعمیر وترمیم نموده اند که باذکر نام هر یك از این ملوك در این جااشاره شده واز کارهاي عمرانی شان غیر از بناههای که ذکرشد یادآوری بعمل میاید .

در زمان فرمانروائی ملك شمس الدین مهین بقول سیفی هروی بنای عالی در « باغی که برسرمیدان بود بنا افگندند که بباغ حوض کوشك معروف گردید» و نیز وی از ائمه و سادات و اشراف و اهالی هرات تقاضا نمود تااندرون شهررا آبادان نموده ونیز در محلات مساجدودر راهها تنظرات (۲) ساخت ونیز برای انجام امور ساختمانی ملك شمس الدین مزبور یك مقدار هزینه در اختیار مردم گذاشت. بقول سیفی ملك شمس الدین کرت چون از نزد اباقاخان به هرات مراجعت نمود بفرمود تاخلق درشهر درآیند وهر کس بجهت خود عمارتی کند، در جای دیگراز کتابش سیفی مینویسد چون شهورسنه ست وستین وستمایه (۶۶۶ ه.ق) درآمد ملك اسلام شمس الحق والدین درین سال از

---

۱ـ مجله اریانا سال دوم شماره ششم اول نیر سال ۱۳۲۳ شمسی صفحه ۱۱.

*بقرار گفته فقید ماریك فرانسوی در « کتاب منارجام» همانند این دیگ در موزهٔ لینگراد نیز هست که گویا هردو را یك شخص ساخته باشد.

۲ـ تاریخنامهٔ هرات. سیفی ص ۳۱۵ -

(c) ketabton.com: The Digital Library



عراق به هرات امدو چهار ماه در هرات مقام کرد ودرین چهارماه بسیارجای از مواضع خیر چون مسجدو جسرورباطو حوض عمارت فرمود.(۱)

ملك شمس‌الدین علاوه بر کارهای آبادانی مذکور در شهر هرات کارخانه عالی بساخت ودر پیش این کارخانه بازاری عمارت کرد وسیفی این موضوع اشاره‌نموده مینویسد: از اطراف خراسان استادآن واره وبناآن ماهر حاضرگردانیدند وبه‌اندك روزگاری برطرف‌جنوبی شهر کارخانه عالی که امروز آثار آن لایح است، بساختند و در مقابل آن بازاری‌معمور گردانیدندتادرب فیروز آباد.(۲)

مختصراینکه در زمان فرمانروائی ملك شمس‌الدین مهین شهر هرات چنان ترقی وپیشرفت نمود که مردمان هرات برای پذیرائی ومهمانداری عساکرو همراهان شاهزاده براق توانستند چندین خروار ارد وشراب وسیوه و چند سر اسپ وگوسفند و چندین تاجامه وچندین‌وجوه‌نقد تهیه وتدارك نمایند.(۳)واین‌شهر در تجارت ومعاملات ودادوستد پیشقدم دیگرشهرهای‌خراسان‌گردید. واز طرف خراسان تجار روی‌آوردند و کاردخل ونفع شهرهرات رونق تمام گرفت (۴)

دردوران زمامداری ملك‌فخرالدین کرت نیزبه آبادی‌وعمران هرات‌توجه شد وبه قول‌تحریر تاریخ و صاف‌ملك‌فخرالدین به‌استوار ساختن باروی‌هرات‌مشغول‌شدوفرمودتاگرد اگردقصراونیزخندق کندند که‌چهل گزعرض‌آن بودوسی‌بایست‌بازورق‌ازان گذشت‌وشصت‌هزارمرد لشکري گرد کرد(۵) این‌ملك درساختن حصارجدید تمامت‌رعایاي هرات، اسفزار وغوروغرجستان وازآب و هرات رود ونوشنج‌وخره و کوسویه وباخرزرا بعمارت‌برج وباروخندق‌مامور گردانید ودرعهددولت خودشهررا چنان‌استوار گردانید که هیچ پادشاهی وشهر یاري راباالشکرهاي گران بمحاصره ازچشم‌درندیدند و نیزدرپاي حصارمیدانی ساخت‌بس‌بزرگ وباسم‌عید گاه دیواري گرداودر کشید ودرپاي‌حصارفیروزي خانقاه عالی‌منقش‌برآورد. ونیزدرپاي‌حصاردارند رون شهردوخندق عظیم‌بکند وفیل‌بندي‌بس‌بزرگ بساخت‌ومسجد عبدالله‌عامر رابحال‌معموري بازآوردودر مقابل درب‌بر امان‌مسجدي که معروفست

---

۱ـ تاریخنامه هرات.سیفی ص۲۲۸.

۲ـ تحریر تاریخ وصاف چاپ بنیاد فرهنگ ایران .ص ۲۰۸.

۳ـ تاریخنامهٔ هرات ، ص ۳۴۰.

۴ـ همان اثر.

۵ـ تحریر تاریخ وصاف ، چاپ بنیاد فرهنگ ص ۲۰۸.

(c) ketabton.com: The Digital Library



به مسجد تره‌فروش آبادان کرد و بازاری در پای حصار بساخت (۱). ملک غیاث الدین کرت نیز مانند اسلاف خود به امر آبادانی و ساختمان بناهای خیریه توجه زیادی نمود. مولف تاریخنامه هرات سیفی هروی که معاصر این ملک بوده است مینویسد ملک غیاث الدین کرت مسجد جامع شهر هرات بحال عمارت باز آورده و خود بنفسه با تمامت نواب و ارکان دولت و اعیان ولایت هرات پنجاه روز در مسجد جامع (۲) متوطن شده و دران سعی جمیل و خیر نامی باعتقاد صافی اجتهاد تمام وجد بلیغ مبذول داشت و بفرمود تا هر موقع را که خراب شده بود بهتر و کمتر از وضع اول بحال آبادانی بار آورد و بلطایف کتابت و دقایق صنعت آراسته گردانید و اشکال غریب و نقوش بدیع ساخته و پرداخته کرد... و در حصار بر طرف شمال بارگاهی که منسوب است بدار بساخت و بفرمود تا آنرا به نقوش و صور مزین گردانیدند و گوش هیچ مسافر در شرق و غرب جهان مانند آن نشنود... و نقاشان را مامور گردانید که طرف جدار غربی بارگاه را به نقوش عساکر پادشاهزاده جهان سلطان ابو سعید منقش گردانند بعظمت هرچه تمامتر و بشکوه هرچه بیشتر و جانب شرقی را بجموش شاهزاده یسور مصور کنند اما عساکر شاهزاده یسور را منهزم و گرفتار و مقتول و مجروح بپردازند و شاهزاده یسور را پیاده و غمگین و خایف و خاسر بر کشید... دیگر در جوار خندق پای حصار حمامی ساخت که بوضع هیات آن در عراق و عراقین و شام و شامات دیده هیچ آفریده ندید و مال بیحد در پرداختن آن مصروف داشت... و در شرق حصار کوشک عالی بنا افگند و از پای حصار تا سر چهارسوی بازاری با دوکار و انسرای بساخت و در بیرون شهر در جوار باغ سفید خانقاهی بس عظیم برآورد و اسباب و آنچه که مایحتاج خانقاه داری میباشد

---

۱ — تاریخنامه هرات. سیفی صفحه. ۴۴.

۲ — حافظ ابرو درباره ساختمان بنای مسجد جامع چنین مینویسد از آثار سلطان غیاث الدین محمد بن سام عمارت مسجد جامع هرات است و در تاریخ طبقات میگوید که سلطان غیاث الدین بغزوی از غزاوات هند رفت و دران سفر بتخانه خراب کرد و مال بسیار از آن بتخانه بیرون آوردند. از جمله حریره زرین ساخته بودند و بحلقه و زنجیر زرین در آن خانه معلق گردانید. ان حلقه و زنجیر و حریره را هیچ یک چهار پای بقوت نمی برد بر گردون بار کرد بفیروز کوه که مقر سلطنت ایشان بود رسانید و از پیش طاق مسجد جامع فیروز کوه بیاویخت ناگاه سیلی امد و ان مسجد خراب کرد و ان طاق بیفتاد، سلطان غیاث الدین ان طلاها را بهرات فرستاد و بدان وجه ان مسجد که حالا در هرات است عمارت کردند. ابتدای عمارت در شهور سنه ست و تسعین و خمسمایه ۵۹۶ ه. ق بوده است. فیلم ۱۳۷۱ — ۳۷۳۳ نسخه عکسی محفوظ در بخش نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

(c) ketabton.com: The Digital Library



ازخالص مال بی وبال خود بروقف کردودرطرف شمال مسجد تره فروش حوض عظیم وحجره بس ملکانه بساخت ودر غربی مسجد تره فروش خانقاهی وبردر او کاروان سرای بناافگند . . . ودرهربلده وبقعه وحصن که درتحت تصرف اوبودعمارتی فرمود . (۱)

ملک معزالدین حسین کرت نیز بنر به خوددر امورساختمان شهرهرات توجه وعلاقه نشان داد. وی شهر بندی درشهر هرات ساخته بود که بغایت و سیع بود چنانکه قطر او از سرپل جوی انجیل تا دربند شیخ خرم وازنواحی ملاسیان تا سرپل خیمه دو زان قریب بیك فرسنگ است واین شهربندان چنان بزرگ واستووار بوده است که ضبط و محافظت اومتعذر بوده است . (۲)

---

۱ــ تاریخنامه هرات. سیفی ص ۱۴۷ــ۷۴۸ تا ۷۵۰

۲ــ روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات. ج اول ص ۸۲ .

## طریق عشق

تا جایزی همی بشناسی زلایجوز — اندرطریق عشق مسلم نه ای هنوز
عاشق نباشد آنکه مراو راخبر بود — از سردی زمستان وزگرمی تموز
درکوی عشق راست نیایی چوتیروزه — تاپشت چون کمان نکنی روی همچوتوز
چون درمیان عشق چوشین اندرآمدی — خودعین وقاف باش همه ساله پشت کوز
گرسرداین رهی قدم ازجان کن و درای — ورعاجزی بر دره دین وره عجوز

سنایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده: استاد دکتور احمد آتش

از دایرة المعارف اسلام، جلد دهم

# سنایی (۱۰۷۲-۱۱۳۱؟)

مترجم: پوهنمل دکتور رواعی

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم السنایی الغزنوی یکی از بزرگترین شاعران زبان دری و یکتن از موسسین مثنوی های تصوفی والهام دهندهٔ عطار و مولانا است.

**۱- شرح حیات وی:** منابعی که دربارهٔ زندگی سنایی معلوماتی ارائه داشته اند، ضد و نقیض و از حوصلهٔ نقد و بررسی مزید خارج است. معلوماتی که از آثار خود سنایی بدست آمده، چون در باره تاریخ آندوره معلومات کافی ارائه نمیدارد، بنابران تااندازه زیادی مبهم است. تحقیقات درین باره تا هنوز به نتیجه قاطعی نرسیده است (مراجعه شود: خلیلی الله خلیلی، احوال و آثار حکیم سنایی، کابل، ۱۳۱۰-م. مصطفی، دیوان سنایی، تهران، ۱۳۳۶، مقدمه- مدرس رضوی، دیوان سنایی غزنوی، تهران، ۱۳۴۱، مقدمه- نظیر احمد، مکاتیب سنایی، رامپور، ۱۹۶۲ از نشرات یونیورسٹی اسلامی علیگر، شماره ۳، مقدمه).

نام سنایی، طوریکه دربالا یادآوری گردید، ازطرف خودش نیز تذکر داده شده است (دیده شود: دیوان، نشر مدرس رضوی ص ۳، حدیقه، نشر مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۹، ص ۷۱۷). بنابران شکل های دیگری که ازطرف این منابع داده شده، اشتباهاتی است که دراثر استنساخ آثار بوجود آمده است. تنها در بعضی از اشعار سنایی، نام وی به شکل حسن بوضاحت دیده میشود (مراجعه شود: دیوان، نشر مدرس رضوی، ص ۵۴۴، سطر آخر، ۵۲۲/۷، فروزانفر، سخن و سخنوران، تهران ۱۳۱۸، ۱، ص ۲۶۷- خلیلی، آئین اثر، ص ۶- مدرس رضوی، دیوان سنایی غزنوی، ص ۳). بنابر نوشته حمید قلندر در خیرالمجالس، ۷۵۶ه که از نصیرالدین چراغ دهلی نقل قول نموده، مجدود نام پدر سنایی بوده است. این روایت مانند روایات دیگرش (دیده شود: نظیر احمد، مکاتیب سنایی

ص ۲۴۷ ) . کاملا به محیط قلندران عایدبوده وارزش تاریخی ندارد . سنایی گذشته از اینکه تخلص خود را ماخوذ از کلمهٔ سنا بمعنای تشعشع وروشنی(دیوان، ص ۳۴۴،۶۰۷) بکاربرده، بعلاوه بمنظورمتابعت درتناسب اشعار،از نام الهی نیز استفاده کرده است(دیده شود: دیوان،ص۱۱۵).

سنایی در اشعارش ،منسوب بودنش را به خانوادهٔ محترمی خاطرنشان میکند(دیده شود: دیوان ص،۳۶۱،۱۵،۷۴۵).در نخستین مثنوی خود یعنی کارنامهٔ بلخ،سنایی خودرا از سلسله راد مردان و فرزند شخصی بنام آدم یادآورمیشود. بقول جامی(دیده شود: نفحات الانس،ترجمهٔ لامعی ،استانبول، ۱۲۷۹ ،ص ۴۹۲) ،رضی الدین علی لالا از صوفی های مشهور غزنه،نواسه کاکای سنایی میباشد. تولد سنایی در غزنه محقق است(دیده شود :حدیقه،ص۷۰۷، ۱۶ -۱۷ ، دیوان ،۵۲۸،۶) . هرچند بعضی از منابع تولداورا در بلخ نیزنگاشته اند،مگر این سخن اتکایی به مأخذتاریخی ندارد. درباره سال تولد سنایی ،در کتاب مجمل فصیحی ،اثر فصیحی خوافی( نشر محمد فرخ ، مشهد ، ۲،۱۳۴،۱۴۴) وهم چنین درمنابع دیگری که ازین اثراستفاده برده اند،سال ۴۳۷(۱۰۴۵-۱۰۴۶) بحیث سال تولد سنایی ارائه شده است. مگرسنایی حدیقه را که بسال ۵۲۷(۱۱۲۹)آغاز نموده ،آنزمان ۶۰ سال داشته است ، که بنابراین قرینه باید بسال ۴۶۴ تولد شده باشد . کسانی که ختم حدیقه را بسال ۵۳۴ ووفات سنایی رادرشصت ودوسالگی قبول کرده اند،تولدو یرا بسال ۴۷۳ میدانند (دیده شود: نظیراحمد، مکاتیب سنایی ،ص ۵، مدرس رضوی دیوان سنایی غزنوی ص ۱۴). چنین برمی آید که پدر سنایی در زمان ثقة الملك طاهر بن علی (وفات در ۵۰۰ - ۵۱۰)به اشارهٔ مدرس رضوی، دیوان سنایی غزنوی ،ص ۹۷) وزیر مسعودسوم ،مأموریتی نزدوی داشته است. درکارنامهٔ بلخ که در سال ۴۹۵ نگاشته شده ، شاعر از کمك های وزیر موصوف یادآوری مینماید، و این خود نشان میدهد که وزیر موصوف تاآنزمان درقید حیات بوده است .

دربارهٔ دوره های کودکی وجوانی سنایی هیچگونه معلوماتی دردست نیست. ازینکه شاعر تحصیل منظم و اساسی دیده است، جای تردیدی نیست ،تاآنجا که این تحصیل اساسی و استعداد سرشار شاعریش ویرادرشمار شاعران دربار قرارداد. مگردربارهٔ سلطان ابراهیم(۴۵۱-۴۹۲) که درین دوره حکمروایی داشت ،ازسنایی مدحیه یی دردست نیست. این وضع رادال بر ان دانسته اند ، که نظر به تغیربزرگ روحی که درصفحه یی اززندگی شاعر بوجود آمد ،ویرا بران داشت تااز سرودن مدیحه اباورزد وآنچه راکه سروده است ،محوونابود نماید (دیده شود .خلیلی ،ص ۱۷) ،(مدرس رضوی ،ص۳۸ ) . تنهامدرس رضوی وقوع این تغیر روحی شاعر رامدتها بعد یعنی دربلخ میداند. مطابق این حکایت (دیده شود :نفحات ،ص ۶۶۶ ،مدرس رضوی ،ص ۷۰)،سلطان ابراهیم(بقول نفحات محمود غزنوی !)

هنگامی که سفر هند را سازمان میداد ، سنایی قصیده یی بمدح او سرود و راه در بار را در پیش گرفت . در میان راه به مجذوبی بنام لایخوار برخورد و بنابر سخنان او، شاعر مدیحه سرایی را کنار گذاشت (در بارهٔ حکایتی که در مجالس العشاق و منابع دیگر دیده شده است، مراجعه شود به: (مدرس رضوی، ص ۷۱) سنایی در حالیکه تا آخرین دقایق زندگی خود مدایح زیادی سروده است (عین اثر دیده شود) بنابر عللی که تا هنوز بما معلوم نیست، شاعر با همه تلاش خود نتوانست مانند دوستش مختاری غزنوی (وفات ۵۳۰) شاعر دربار قبول گردد . بعضی اشعاری که از ابتلای شاعر به فقر و ناتوانی حکایت میکند، امکان دارد با همین دورهٔ زندگی شاعر پیوندی داشته باشد. از آنجمله خانه اش از طرف عده یی از ناکسان تخریب گردید و از آنانی که انتظار محبت و دوستی داشت، زجر دید (دیوان، ص ۵۰۱ - ۵۲۱) در عین زمان از معاونت و کمک طبیبی بنام ابوالحسن علی بن محمد غزنوی نیز برخوردار بوده است (دیوان، ص ۱۲۵ و بخصوص، ص ص ۱۰ - ۹ - ۱۲۸). مدحیه یی که سنایی در وصف این طبیب سروده از بیماری روحی واقعی وی نمایندگی میکند (دیوان، ص ۳۵۵). چنانکه وجود شاعر را ملال، هوس و رخوت فرا گرفته و خود را مانند انسانی که در زنجیر اثرات تریاک قرار گرفته باشد، احساس میکرده و کوچکترین صدا، بزرگترین تاثیر را به وجود شاعر وارد می آورده است. تا آنجا که باسقیم بودن در غزنه، اندیشه اش گاهی به چین و زمانی هم به موصل پرواز میکرده است. تا آنکه بنابر توصیه این طبیب با بکار بردن مسهلی حافظه اش باز میگردد و روشن میشود (دیوان، ص ۳۵۷) .

این بیماری روحی هرچند در آن زمان از میان رفته هم باشد، تاثیر آن بدون تردید تا پایان حیات شاعر نیز باقی بوده است. آرزوی مرگ شاعر، که در کلام هیچ شاعری نمیتوان بدین شکل سراغ کرد، خود به اثبات این امر کافیست، (دیوان، ص ۳۷۱، حدیقه ص ۷۲۲، ۱۲ - ۱۳ و بخصوص ص ۷۲۳) . تضادهای را که در اندیشه و طرز دید شاعر مشاهده میشود، میتوان مرتبط با این وضع روحی شاعر ارزیابی نمود .

با رویکار آمدن مسعود سوم پسر سلطان ابراهیم (۴۹۲ - ۱۰۹۹). سنایی انسان رسیده یی بود و با معاصرش مختاری که به دربار رابطه داشت و سنایی ویرا استاد خود میدانست، رابطهٔ دوستانه و بسیار نزدیکی بر قرار ساخته بود (دیوان، ۲۷۹، ۳، ۲۸۱)، در کار نامه سنایی در حالیکه شاعران دیگر را هجو کرده است، از مختاری بحیث شاعر جوان و ارزشمند یاد میکند، (دیده شود: ح. فرخ، حکیم مختاری غزنوی، تهران، ۱۳۳۶، مقدمه، ص ۳۴) . مختاری در قصیده یی که به سلطان مسعود سوم تقدیم داشته (دیده شود: حکیم مختاری غزنوی، ص ۱۸۱)، سفارشی در بارهٔ سنایی نیز نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library



نتیجهٔ این سفارش هرچند معلوم هم نباشد. بعد از اندک مدتی، از آمدن شاعر به بلخ در تحت شرایط دشوار حکایت میکند.

سنایی در کارنامه بلخ که آنرا بسال ۴۹۵ نگاشته است، هرچند مسعود سوم و وزیرش ثقة الملک طاهر بن علی را مدح هم کرده باشد، کدام رابطهٔ خاص دیگری با آنان نداشته است.

در سیاحت بلخ که صفحهٔ مهم زندگی شاعر را تشکیل میدهد، بنابر توصیهٔ پدرش، سنایی به اسعد هروی که در بلخ میزیست، مراجعه کرد و حمایت ویرا کسب نمود. نظر به مدحیه یی که در صفحهٔ ۵۴۳ دیوان ضبط میباشد، سنایی ازین شخص خواست تا ویرا کودکی تصور نماید و بخدمت پسرش حسن بگمارد. بدین ترتیب سنایی بخدمت حسن که خود شاعر و علاقمند به شاعری بود، گرفته شد. چنانکه سنایی در دیوان (ص ۷۸۶) این شاعر جوان را می ستاید و اشعار ویرا همپایه اشعار عسجدی میداند و ویرا به ترتیب دیوانی تشویق میکند (ص ۷۸۸) بدین ترتیب سنایی که به زندگی آرامی پیوسته بود، واقامتش در بلخ نیز طولانی به نظر میرسید، علاوه بر مدایح، در بارهٔ موضوعاتی چون توحید، گذران بودن جهان، زهد، عزلت و هم چنین بر ضد دهریون اشعاری به شکل قصیده، که به بزرگی و شهرت وی افزود، سرود (دیوان به ترتیب: ص ص ۱۰۳، ۱۷۳، ۱۷۹، ۲۳۸ و ۳۷۳). بنا بران بحثی که دربارهٔ تغییرات روحی شاعر گذشت و آنانی که وقوع این تغییر را در بلخ دانسته و از رفتن شاعر به بلخ و از بازگشت دو باره اش باین شهر یاد کرده اند، باید آنرا قضاوت ناحق دانست (دیده شود: مدرس رضوی، ص ۴۶) هرچند در دیوان (ص ۴۱۴) پارچه شعری که آرزوی ویرا به رفتن حج از بلخ ارائه میدارد، نیز وجود دارد. مگر ازینکه آرزویش تحقق نپذیرفت، واضح است، چه در غیر آن مانند خاقانی (دائرة المعارف اسلام، ۱۷، ب ۸۸، الف ۹۱) باید در جاهای متبرکه اشعاری میسرود و یا در آثار دیگر خود ازین سفر یادآوری میکرد (دیده شود: دیوان ص ۶۰۸، شعر تسلی آمیز به شخصی که عزم حج نموده، مگر از راه برگشته است). بعضی منابع (دولتشاه، تذکرة الشعراء، نثر براون، ص ۹۵، نفحات با مقایسه خلیلی، ص ۱۴ و دوام آن مدرس رضوی، ص ۱۲۱) در بازگشت حج از دیدن شاعر باصوفی مشهور شیخ یوسف همدانی (وفات ۵۳۵ ه - ۱۱۴۰ ع) هم یاد نموده باشند در آثار خود سنایی کوچکترین اشارتی برین موضوع وجود ندارد. مگر آنچه که بالعموم مورد قبول است، سنایی بعد از اقامت طولانی در بلخ به سرخس مسافرت کرده است (مدرس رضوی، ص ۳۸).

مگر اینرا باید پذیرفت که شاعر درین میان بار دیگر به غزنه بازگشته و مدت درازی درین شهر زیسته است، زیرا در دیوانش قصاید ی که در خلال این مدت و در غزنه باید سروده شده باشد، وجود دارد (دیده شود: ص ۳۴۱ و دوام آن، ۱۰۶۸ و دوام آن، ۶۸۲ و دوام آن، ۹۱ و دوام آن، ۲۰۹

(c) ketabton.com: The Digital Library



ودوام آن، ۴۲۱ و دوام آن، ۱۰۹۵، ۱۱۶۷، ۶۴۱). درین میان سنایی، اشعار مسعود سعد (وفات ۵۱۵) را که به غزنه آمده ودر کتابخانهٔ دربار بکار گماشته شده بود، جمع آوری نموده و ازآن دیوانی ترتیب کرد (دیده شود: دیوان، ص. ۱۰۶) بیت نخستین ومقایسه آن (دیده شود: انسکلو پیدی اسلام، ۷۱۱، ب ۱۴۲ والف ۱۴۳). هم چنین زمان دیگری که تاریخش بما معلوم نیست سنایی به بلخ بازگشته واز آنجا مجبورشده است که به سرخس برود. منابعی که ازین سفر هیچگونه معلوماتی نداده اند، علل این سفررا امکان دارد بتوان تا حدی بوسیلهٔ اشعار خودشاعرتوضیح کرد. طوریکه سنایی در کار نامهٔ بلخ بعضی از عالمان ریاکار وشاعران دروغین رابشکل مطایبه، هجو کرده است، طبیعی است که دشمنانی بخود کسب کرده بود. هجویهٔ مستهجنی که شاعر علیه اهالی شهر سروده بود (دیوان، ص ۱۰۵۶، نمبر ۳۲)، خشم وحساسیت مردم را دربرابر شاعر نیز میتوان حدس زد. بدین ترتیب، سنایی بابر گرداندن نظر قسمتی بزرگی ازمردم راعلیه خود، بایک حرکت دیگر، حامی اصیلش رانیز ازمحیط ریاضت وتقوی بیرون کرد. باتوضیح حیات زاهدانه ومنزویانه حامیش سکر با اشعار مستهجنی که چگونه آنرا از دیوانش نیز خارج نکرده است (دیده شود: دیوان، ص ۳۸۲-۳۷۸) برمی آید که عطوفت حامیش راکسب کرده واحوال نابسامان اورا ازنزدیک شاهد گردیده وبدین وسیله به بدگویی هایی پرداخته است. اسعد هروی با شنیدن این سخنان، توسط پیروانش (بقول سنایی، بارندان فرو سایهٔ چون خودش) بشمول دستار تمام اشیای سنایی را گرفته واورا ازشهربرون رانده اند. شاعر نیزبامصایب، زحمات وحسرت واندیشهٔ بی پایان بلخ راترک گفته وبسوی سرخس روانه شده است (دیوان، ص ۳۸۲ ودوام ان). وقوع این حادثه را در حدود سال ۵۰۵ ه ۱۱۱۱/۱۱۱۲ ع بااعتنای کامل میتوان یاد آوری کرد.

در زندگی سنایی، در آغازمرحلهٔ جدیدی که آنرا باید دومین دورهٔ زندگی خراسان یاد کرد، در لحظاتیکه شاعر آرزوی مرابطه به یکی از حکمر وایان بزرگ ویا وزیر انسلجوقی را داشت، تقرب و بر ابیک تن از قاضیان زمان مشاهده میکنیم.

این شخص قاضی مشهور خراسان محمد بن منصور السرخسی است (دیده شود: راوندی، راحة الصدور، ترجمهٔ احمد آتش، ص. ۴۳۳،۳، ۴۳۴). سنایی با دو ترکیب بند مطول (دیده شود: دیوان، ص ۷۱۷-۷۳۳ و ۷۴۷-۷۶۰) بمدح قاضی موصوف پرداخته وازوی تقاضای خلعت کرده است. چنین برمی آید که قاضی موصوف نیزهرگونه آرزوی شاعر را تامین کرده است (قاضی موصوف نیز باپذیرفتن اینگونه آرزو ها مساعد بود، چنانکه قبلا نیز خانقاهی اعمارنموده ودرپهلوی آن کتابخانه ودوا خانه نیزساخته بود، که بفقرابصورت رایگان ادویه توزیع میگردید،

(c) ketabton.com: The Digital Library



(دیده شود: دیوان، ص ۱۰۷۴) سنایی مثنوی سیر العباد را باین شخص اهدا نموده و در پایان مثنوی، بعقیدهٔ بعضی از منتقدین، مدحیهٔ طولانی ومبالغه آمیزی که ارزش اثر را پایان آورده، نیز افزوده است (فروزانفر، عین اثر، ۱، ۲۷۲ دوام آن).

سنائی بعداز سال ۵۰۵ تکرار بغزنه باز گشته وتاسال ۵۲۱ ازاینکه حامی بزرگی در سرخس نصیبش شده بود، در آن شهر باقی نمانده‌است، موصوف به هرات، نیشاپور و حتی به مرو رفته (دیده شود دیوان ص ۷۱۰) ودر مشهد تربت امام علی الرضا (رض) را زیارت نموده است (دیوان، ص ۵۱۴ ودوام آن). درین زمان شاعر از یک طرف به آنانی که اکثر شان قاضی بودند، مدایح سروده است، در بین سمان باید درهرات از یحیی بن سعید وپسرش فضل بن یحیی یادآور شد، (دیده شود: دیوان، ص ۳۹ ودوام آن، ۱۵۷ ودوام آن ۷۱۵ ودوام آن)، از طرف دیگر در موضوعات دینی و اخلاقی با احساسات نهایت عالی به سرودن اشعار پرداخته است (دیده شود: دیوان، ص ۵۰۱ ودوام آن، ۲۸۶ ودوام آن، ۳۰۷ ودوام آن و ۵۵۵ ودوام آن، ۶۰۴ ودوام آن، تمام اینها در سرخس سروده شده است، هم چنان ص ۴۰۷ ودوام آن، ۷۰۴ درنیشاپور نگاشته شده است.) در خلال این مدت بخت بد بازهم بدنبال شاعر درتلاش بوده است. بازی در سفر نیشاپور با یکی ازشاگردانش به کاروانسرای سرخس فرودمی آید، درینجا براثر تصادف مبلغ هنگفت ومال التجاره تاجر بزرگی به سرقت میرود (جهة تفصیل بیشتر دیده شود: نظیر احمد، مکاتیب سنایی، ص ۲۹۷ دوام آن، ۲۰۵-۲۰۹)، یکتن از آنانی که مورد شبهه قرار گرفته بود، سرقت را به شاگردسنایی نسبت میدهد. سنایی ازین جریان بی اندازه متاثر گشته وسرایایش را آتش اندوه فرا میگیرد، به هرات برمیگردد وتاجری که پول را بوسیله مکتوب خواسته بود، به هرات آمده وشاعر از وی معذرت میخواهد. در تحت شرایطی که سنایی بحالت نا امیدی قرار داشت، تصمیم بران گرفت که به عمر خیام که در آن زمان شهرت زیادی در نیشاپور داشت، نامه بنویسد ودر برابر این بهتان از وی استعانت جوید. (درباره متن کامل نامه دیده شود: نظیر احمد، مکاتیب سنایی، ص ۷۰-۷۷) این یگانه نامهٔ قدیمی است که دربارهٔ خیام تا هنوز در دست است. درین زمان ازسیاحت سنایی تا خوارزم نیز سخنانی در میان است (دیده شود: نقل از مجالس العشاق، مدرس رضوی، ص ۷۲) مگر جزیی ترین اشارتی که این سیاحت را تأیید کند، موجود نیست.

درآخرین سالهای که سنایی در خراسان می زیست، درمحیط های دیگر دری زبان نیز شهرت وشخصیت بزرگی کسب نموده بود. طوریکه از دیوانش برمی آید ص ۵۴۵ ودوام آن بسال ۵۱۸ عده یی از شاعران خراسان وفارس مدایحی بشکل قصیده، رباعی وقطعه برایش فرستادند. هم چنین در ربیع الاول همین سال قوام الدین درگزینی وزیر سلطان محمود از سلاجقه عراق (دیده شود

(c) ketabton.com: The Digital Library



عباس اقبال ،وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، تهران ، ۱۳۳۸ انتشارات دانشگاه ، نمبر ۵۲۰ ، ص ۲۶۵ ودوام آن ) حین عبور از سرخس آرزوی دیدن سنایی را نموده، مگر شاعر بازگاشتن نامه و شعری این دعوت را نپذیرفته و از آن معذرت خواسته است(دیده شود :دیوان ،ص ۱۲۳ ودوام آن،مکاتیب سنایی ،ص ۴۲-۴۰) همین وزیر در دومین سفر خود به سرخس بار دیگر آرزوی دیدن سنایی رانموده و اینبار نیز دعوتش ردشده است(دیده شود دیوان،ص ۵۶۱ ودوام آن). در حالیکه سنایی از منزوی بودن ودرگوشهٔ عزلت زیستن خود رانیز تصریح کرده ،بسال ۵۱۸ به معین الدین کاشانی وزیر سلطان سنجر (دیده شود عباس اقبال ،عین اثر ،ص ۲۵۴-۲۶۰) مدحیه یی فرستاده است(دیوان،ص ۴۷۴ . قطعات مرثیه یی که سنایی در رثای معزی(متوفی میان سالهای ۵۱۸-۵۲۱)سروده است(عباس اقبال ،عین اثر،ص ۲۳۴-۲۴۲، ۳۶۱) ،درهمین زمان ودرخلال همین سالها باید گفته شده باشد (دیوان ،ص ۱۰۵۱، ۱۰۵۷، ۱۰۹۹)

آنچه که در بالا از حوادث زندگی سنایی تذکار بعمل آمد ، بعد از آن جریانها دلیلی که بر اقامت سنایی در خراسان باشد ،وجود ندارد . بنابران میتوان پذیرفت که شاعر محققاً در حدود سال ۵۲۱ به غزنه بازگشته است . شاعر بعد از سپری نمودن مدت طولانی غربت وبدست آوردن حیثیت وشخصیت بزرگ در اثر اندیشه های عالی دینی، اخلاقی وادبی در دنیای اسلام. آرزو داشت تادقایق آخرین زندگیش را با آسودگی کامل در زادگاهش سپری نماید . مگر اسنادی که در دست است نشان میدهد که وضع غیر از آنچه که شاعر تصور کرده بود، جریان نموده است . البته با اتکا باین اسناد نمیتوان تصویر کامل ، منتظم ومنطقی زندگی سنایی رادر سالهای اخیر ترسیم نمود . باساس آنچه که منابع نگاشته اند(بطور مثال دولتشاه،ص ۹۶)سنایی درغزنه کاملا بحالت انزوا میزیست وبا پاهای برهنه میگشت ودوستانش با دیدن این وضع همیشه اشک میریختند(مدرس رضوی،ص ۷۴، هم چنین قزوینی از آثار البلاد حکایتی به عین مفهوم ذکر کرده است .) هم چنین بنا به قول دولتشاه، بهرامشاه آرزو داشت، خواهرش را در عقد نکاح سنایی درآورد ،البته در حدیقه ابیاتی مرتبط باین حکایت نیز وجوددارد . هر چند ظاهراوقوع این حادثه قابل قبول به نظر می آید، مگر دور از واقعیت است زیرا سنایی درین زمان کاملا بحالت کهولت قرار داشته و از ماه تمام چون هلال گشته ودنیا به نظرش تیره و تار بوده است (حدیقه ،ص ۷۱۹ ) . وحتی بهرامشاه باری هم سنایی را به حضور نپذیرفته است . با اینهم در دیوان شاعر بطور مثال ،۲۴، ۶۶، ۹۳، ۱۰۶ و ۱۳۶) ۲۱ قصیده در بارهٔ بهرامشاه وجود دارد مگر تعجب در ینجاست که هیچیک از ین اشعار کامل نیست. درین اشعار درآنجاییکه نام حکمدار درمیان آمده. سلسلهٔ ابیات قطع شده است، آنچه که از

(c) ketabton.com: The Digital Library



مقدمهٔ منثور حدیقه بر می آید(ص ۱۲ ) بهرامشاه رو زی (بعضی از منابع تاریخ آنرا ۵۲۹ نگاشته اند، دیده‌شود: مدرس رضوی، ص ۵۳ ) بمنظور درک احوال سنایی، بادیدن چشم باطن ازیکطرف، آرزوی دیدن اورا باچشم ظاهر نیز نموده ونگاشتن اسمش را درجدول خواص امر نموده است، مگرسنایی آنرا نپذیرفته ومرتبط بالقب بهرامشاه، آرزوی فرستادن حدیقه رابنام فخری نامه بوی نموده است (ص ۱۶) . بدین ترتیب رابطهٔ سنایی با بهرامشاه بشکل مبهمی قرار گرفته و مناسبات وی بیشتر با قاضی ها استحکام یافته است (دیده شود : دیوان ص ۲۱۶ ، ۴۲۱ ، حدیقه، ص ۶۱۹ ). درینجا باید از یکی ازدوستانش یاد آور شد که درجمع آوری وترتیب دیوان شاعرسهم با رز داشت ، این شخص خواجه عمیداحمد بن مسعود تیشه است . این شخص مرثیه یی در مرگ پدرسنایی سروده (دیوان ص ۲۳۵ )وهم زمانیکه سنایی درغزنه نبوده ، ازین شهر برایش نامه فرستاده است (دیده شود مکاتیب ، ص ۱۸-۳۶ ، ومقایسه نظیر احمد ، ص ۱۳۰-۱۴۲ ). هم‌چنین این شخص جهة حفاظت و نجات سنایی ازسردی زمستان وازگرمی تابستان خانهٔ کوچکی نیزبه شاعر ساخته بود (حدیقه ص ص ۳۳ ، ۵۵ ، ۷۲۶ ، دیوان وص ۱۳ ). هم‌چنین وسایل تامین زندگی شاعر را که فلك ازعهدهٔ آن برون نیامده بود ، این شخص به‌عهده گرفت . بدین ترتیب شاعر که از آرامش وآسودگی نسبی برخوردار شده بود ، باید به‌جمع آوری وترتیب وتنظیم دیوان ویا کلیاتش دست یازیده باشد . در خلال این مدت شاعر قسمت زیادی از اشعاروحتی حدیقه را که قبلا نگاشته بود ، تکمیل کرده است. بقول شاعر « کوتاه نظر ان ونابینایانی که در ۳۶۰ رگ آنان ۳۶۰ خانهٔ شیطان وجود دارد (دیده شود مقدمه کلیات ، مدرس رضوی ، ص ۱۰۵ )، مسوده های این اثر رابدست آورد واز روی حسادت آنرا مغایر عقاید اهل سنت دانسته وسنایی رانیز کافروملحد بشمارآوردند. هرچند سنایی باکمك یکتن از سادات غزنه بنام محمد بن طاهرالحسینی ( دیده‌شود. مدرس رضوی، ۱۰۹ ) این مسوده هارااز دست حاسدان نجات داد ، باآنهم نتوانست تاثیر بدگویی اینان را از میان ببرد . روی این ملحوظ سنایی اثر خود راتوسط نامهٔ منظومی به برهان الدین ابوالحسن علی الغزنوی مشهور به بریا نگر که در بغداد میزیست ، فرستاد « حدیقه، ص ۷۴۴ » واز علمای بغداد فتوی خواست ( متن فتوی را که موثوقیت آن بطور کامل تعین نگردیده است، درپایان بعضی ازنسخه های حدیقه میتوان یافت.) دیده شود :

Sachau—Ethe, catal. of Persian... Mss in the Bodleian Liberary,, Nr. 528, 531; Ethe, Cat., I, 575, nr. 923).

درعین زمان نامه که به انتقادات جواب میگفت ، به بهرامشاه نیز فرستاد (دیده شود . مکاتیب ، ص ۱۲۱-۱۱۸ ) سنایی که درین زمان درمرحلهٔ آخرین پیری رسیده بود ، بیمارگشت ودیگر نیروی نگاشتن نامه رانداشت . باآنهم مقدمه حدیقه ویا کلیات خود رابه فضل الله بن طاهر الحسینی املامیگفت (. دیده‌شود. حدیقه ، ص ۲۶ ، مقدمه الرفاع ، مقایسه مدرس رضوی، ص ۱۰۹ ) در ین حال

(c) ketabton.com: The Digital Library



روزی، تب شدیدی وجود شاعر رافراگرفته بعد ازنمازعصر درناحیه نو آباد غزنی جان را به جان آفرین تسلیم کرد .

منابع سال وفات سنایی را ۵۹۹ (مجمل فصیحی ،ج ۲،۲۰۴) ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۷۶ و ۵۹۰ نگاشته اند (دیده شود خلیلی ،احوال وآثار حکیم سنایی، ص ۶۸ نظیراحمد ص ۹) الرفاع که حادثات فوق رانیز حکایه کرده است ،تاریخ وفات سنایی رادوشنبه ۱۱ شعبان ۵۲۵ میداند. ازمیان این تاریخ ها آنچه که باید پذیرفته میشد ،بدون تردید قول الرفاع بود مگر بنابر ادعای عده یی ازمحققان ،قول الرفاع از چند جهة درست نیست .

**الف**- ۱ ،شعبان روز دوشنبه نیست، بلکه پنجشنبه است ،ب. در بعضی ازنسخه های طریق التحقیق سال تالیف آن ۵۲۸ ذکرشده است،ج. در بعضی ازنسخه های حدیقه ،آغاز آن سال ۵۲۵ وختم آن بسال ۵۳۴ قیدشده است . مدرس رضوی در چاپ خودش، (دیده شود. ص ۷۴۷ همین شکل را پذرفته است) بابر رسی تمام این تاریخ ها (به تفصیل دیده شود . مدرس رضوی، ص ۴۵-۵۴) آنچه که به نظر قابل قبول می آید وتاحدی مورد پذیرش محققان نیز قرار گرفته است، سال ۵۳۵ میباشد مدرس رضوی این تاریخ را پذیرفته است . مگر درین صورت بنابر وفات سنایی ،الرفاع که ازطرف سلطان به جمع آوری وترتیب آثار شاعر وازجمله حدیقه موظف گردیده ودر هر صورت به مدت کوتاهی این کار رابه پایان رسانید ،چگونه موصوف سال ۵۲۵ راارائه داشته ، که درین موضوع ایضاح ده سال فرق درمیان باقی می ماند ، که از نظر ما ارتکاب این خطا ناممکن میباشد . علاوتاً لا یلی که برضد قول الرفاع بکارمیرود ،بخوبی میشود دردگردد . الف. تاریخی را که الرفاع داده است، به استثنای ماه وسال ،اشتباه در روز ونام روز ممکن است دراثر بخاطر آوردن نادرست از طرف مولف ویا در نتیجه اشتباهاتی دراستنساخ اثر بوقوع پیوسته باشد ،ب . ازینکه طریق التحقیق اثرسنایی است ،جای تردیدی نیست ،باوجود آن بیتی که بصورت تاریخ درآخرآن نگاشته شده ،امکان دارد ، بعداً علاوه شده باشد ،ج . بیتی که بشکل تاریخ در پایان حدیقه افزوده شده، بر خلاف قول مدرس رضوی (ص ۵۰) درقدیمترین ومعتبرترین (نسخه بطور مثال ) کتابخانه ولی الدین افندی، نمبر ۲۶۲۷ استانبول ،دریکی ازقدیمترین نسخ کلیات سنایی ، که تاریخ استنساخ آن ۶۸۴ است، درسطر ما قبل صفحهٔ الف ۱۰۶) ۵۳۴ نی ،بلکه ۵۲۵ است، بنا بران یگانه تاریخی که میتوان بحیث سال وفات شاعر پذیرفت، همانا ۵۲۵ است . سنگ قدیمی مزارسنایی درغزنه در محلی که زیارتگاه است ، تاهنوز محفوظ میباشد (دیده شود. خلیلی ،احوال وآثار حکیم سنایی، لوحه های، که بعد از صفحات ۴۲ و ۴۸ آمده وهم چنین ص ۷۰) ،مگرمتاسفانه درآن تاریخ دیده نمیشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library



II- **آثار شاعر**: ظاهراً چنین به نظر می آید، که دیوان سنایی جمع آوری شده وبعد آبه اثر تقاضای احمدبن مسعود تیشه از نو ترتیب، وتنظیم گردیده است (مکاتیب، ص ۳۵ ). درین میان بلکه سنایی بشمول حدیقه ، کلیاتی نیز ترتیب کرده باشد . در هرصورت، خواه حدیقه وخواه کلیات قبل از آنکه شکل کامل خود را بگیرد ، به سبب وفات سنایی ، دوستان و شاگردانش تا آنجاییکه در بدست آوردن مواد موفق شده اند ، حتی باتکمیل قسمت مقدمه ، نتیجه های جدید دیوان ، حدیقه وکلیات راترتیب کرده اند. فرق های مهمی که در محتوی وترتیب آثار شاعر دیده میشود ، ازین نگاه قابل ایضاح است . به اساس نمای خارجی کلیات سنایی ، آنچه که ازین ترتیب قدیمی نمایندگی میکند ونمونهٔ آنرا به هیچیك ازآثار شاعران دیگرنمیتوان سراغ کرد ، این نسخه های گرانبها را در اختیار داریم : ۱. نسخه نمبر ۱۶۷۲ ، کتابخانهٔ وهبي بغدادی ، که بسال ۵۵۲ درقونیه استنساخ شده است، ۲- نسخه کتابخانه ملی تهران که باوجود ناقص بودن، فهرست آن در دست است. این نسخه بنابر عقیده منزوی (دیده شود فهرست کتابخانه اهدایی.. مربوط به کتابخانه دانشگاه تهران ۱۳۲۰ ، انتشارات دانشگاه تهران، نمبر ۱۶۸ ص ۵۵ یادداشت ۵) بین سالهای ۵۱۲-۵۲۵ وبه عقیدهٔ مدرس رضوی (ص ۱۹۴ ) قبل ازسال ۵۸۲ استنساخ شده است (نسخه دیگری که فهرست آن به عین شکل میباشد، دیده شود : ریو، تکمله ، ص ۱۴۵ ، نمبر ۲۱۴ ) ، ۳. نسخه اند یا آفس باتاریخ ۶۳۷ (جهة معلومات بیشتر درباره این نسخه که تااندازه زیادی ناقص است دیده شود، اته. کتلاگ، نمبر ۹۱۶. ظاهرآ مانند نسخه ایست که قبلا یاد کردیم)، ۴. بالاخره نسخه که بسال ۶۸۴ استنساخ شده، وباوجود مکمل بودن آن بانسخ دیگر تطابق ندارد وتحت نمره ۶۲۸ در کتابخانه ولی الدین افندی دراستانبول قیداست (دونسخه دیگر که شبیه هم است: کتابخانه فاتح ، نمبر ۳۷۳ و کتابخانه خالدافندی، نمرهٔ ۸۹۴ ، جهة آگاهی ازنسخ استانبول دیده شود :

H. Ritter, Philologica VIII, Der Islam, 1935. XXII, 102).

**کلیات سنایی مشتمل بر این آثار است :**

۱- دیوان. اثریست که شامل قلندریات، قصیده، قطعه، ترکیب بند، ترجیع بند، غزل ورباعی میباشد. درنسخه های کلیات قدیم به اساس محتوی طبقه بندی شده است. بنا به قول دولتشاه (ص ۹۸ ) این دیوان حاوی ۳۰۰۰۰ بیت بوده (مدرس رضوی، ص ۱۴۲ ). فعلا دیوان چاپ مدرس رضوی که بااستفاده ازمهم ترین نسخ ترتیب گردیده است، شامل ۱۳۷۸۰ بیت میباشد. باآنهم درین دیوان ودر مقدمه کلیات سنایی چاپ مظاهر مصفا (دیده شود، مدرس رضوی، ص ۱۶۴ ) ازآنچه که سنایی شخصا یادآور شده است ، مقدار بیشتر شعر موجود میباشد. بطور مثال در کلیات سنایی بصورت مجموعی از موجودیت ۱۳۷ قصیده، ۲۰۶ غزل ۴۴۳ رباعی سخن گفته میشود ، درحالیکه در اثر مطبوع ، بیش از ۳۰۰ قصیده، ۴۰۸ غزل و ۵۳۷

(c) ketabton.com: The Digital Library



رباعی موجوداست. درنسخه های هندوستان و لندن اشعاری که درنسخه مطبوع نیزبه نظرنمیخورد، موجودمیباشد (دیده شود، نظیراحمد، ص ۱۰ یاد داشت ۲ ) درهرحال مقداری که دولتشاه ازآن یادآور شده است، بایدقبول کرد که یانادرست ویا مبالغه آمیزاست . این اشعاراضافی که سنایی در آغازسروده بودوحینیکه کلیاتش را ترتیب میکرد، همانطوریکه میشودگفت یانزدش موجود نبوده ویااینکه بخاطرش نیامده همانگونه میتوان از نسبت دادن آن اشعار به سنا یی نیز سخن گفت .بنابران نشرانتقادی وعلمی دیوان سنایی که تمام این مسایل راحل کند، تاهنوز روی دست گرفته نشده است. آنچه که ازین اثر در بالابنام نسخ کلیات یادشده و مدرس رضوی درصفحات ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۶۴ نسخ خطی آنرابشمار آورده است بر علاوه ازاین نسخه هانیز میتوان یادآوری کرد: اته ، کتلا گ، ۵۷۸ (نمره ۹۲۷ .باآنکه تاریخ آن. . . ۱ هجری است، ترتیب آن خیلی ها قدیمی به نظر می آید) و نسخ د یگری که د ر این کتلا گ ارائه شده است، هم چنین ،

Abdul Muqtadir, Cat.. Bankipore, Kalkute, 1908, I, 29;
Semenov, Uzbekistan SSR, Fanlar Akademiyasining sark Kulyazmalari toplam, Tashkent, 1954 II, 25.

A. Munzavi قبلاتذکر داده شد

Sultanov—Arasli, Elyaz malari katalogu, Baku, 1963. I, 142;
کتابخانه نور عثمانیه، نمره ۳۸۰۹ (قرن یازده هجری)، درقسمت نسخ عمده مطبوع دیوان مراجعه شود

به آثاری که دربالا یادآوری شدومدرس رضوی ،ص ۱۵۳ .

۲- کارنامه بلخ و یا کارنامه ،مثنوی کوچکیست در بحرخفیف وشامل ۹۷ بیت میباشد. این اثر که درنسخه های کلیات قدیمی نیزموجوداست وازنظرشرح حال شاعر ارزنده میباشد ،نخستین بارتوسط غلام جیلانی جلالی (مجموعه چهار کتاب نایاب، عشق نامه، عقل نامه، بهرام و بهروز، کار نامه بلخ ازمنشآت سنایی غزنوی بامقدمه وتصحیح ،غزنه ۱۳۳۲ شمسی) به طبع رسیده است. بعدا ازطرف مدرس رضوی نیزنشر شده است، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۴ شمسی، III، ۲۹۷-۳۶۶ . قبلا اثری تحت عنوان کارنامه عارف ربانی . . . سنایی (شیراز، ۱۳۱۸ ) نیزطبع شده است. هرچنداین اثر (مراجعه شود، سعید نفیسی، حواشی لباب، ص ۷۲۱ ) عشق نامه عم نامیده شده باشد (دیده شود، نمره ۶ ) باسنایی هیچگونه رابطه ندارد . کارنامه دراغت بمعانی « کتاب کار» است وپیروزی های شخصی راد راجرای کارهای مهم ارائه می دارد مانند ، کارنامه ارد شیربابکان. دراین اثرنیز چون از کارنامه های عده یی ازبزرگان زمان بشکل استهزاآمیزی بحث شده است، بعضا این اثررا بنام مطایبه نامه نیزیاد کرده اند .

۳- سیرالعباد (ویاالعباد) الی المعاد: این اثر که شامل ۷۷ بیت میباشد، توسط سنایی درسرخس نگاشته شده وبه محمدبن منصور السرخسی اهد اگردیده است. این اثر که به وزن کارنامه سروده شد،

(c) ketabton.com: The Digital Library



درقدیمترین نسخ کلیات موجود میباشد. اثر توسط سعید نفیسی بشکل نامطلوبی بطبع رسیده است، تهران ۱۳۱۶ شمسی. رضاقلی خان هدایت در اثر مشهورش، مجمع الفصحاء (۱، ۲۶۲-۲۷۴) تمام این اثر را گرفته است: دربعضی نسخه ها که ازین اثر بنام کنزالرموز و کنوزالرموز نیز یاد شده است، ازمراحل مختلف انتشار روح درداخل موجودات بحث میکند، ازین جاست که این اثر Divina Commedia اثر دانته را بخاطر می آورد و درواقع این اثر سنایی الهام بخشای دانته قرار گرفته است، دیده شود:

R.A. Nicholson, A persian Forerunner of Dante (Jo urnal of the Bombay Bra nch of the RAS, new series 1943, XIX, I—5,

ترجمه دری آن، یادگار، سال ۱، شماره ۴ ص ۴۸-۵۷). چنین معلوم میشود که باین اثر ازطرف شخصی بنام اوحدالدین طبیبی رازی ضمیمه نگاشته شده (دیده شود، کتابخانه یو نیو رستي استانبول، 538 FY این نسخه منحصر بفرد ازطرف عباس اقبال نشر شده است، ذیل سیرالعباد، مجله دانشکده ادبیات، تهران، ۱۳۳۴ شمسی، سال ۲، شماره ۳، ص ۸-۱۶) هم چنین توسط طولف نامعلومی بادقت نظر ورقت فکر به اثر شرحی نگاشته شده است (نسخ خطی آن کتابخانه نظیف پاشا، نمره ۴۱۰، کتابخانه ایاصوفیه، نمره ۳۲۴۱، ۴۸۰۳ دیده شود، ریتر، عین اثر، ص ۴۱۰)

۴- حدیقة الحقیقه و طریقة الشریعه، ازینکه به بهر امشاه اهدا گردیده است فخری نامه ویا کتاب الفخری نیز یاد میگردد. اثر به بحر خفیف بوده و شامل ۱۰۰۰۰ (ده هزار) بیت میباشد. اثر بحیث بزرگترین مثنوی تصوفی و اخلاقی، از نخستین مثنوی های تصوفی در ادبیات دری بشمار میرود. مولانا نظر به علاقه که باین اثر داشت، موضوعات مهم آنرا در مثنوی گنجانیده (دیده شود. عبداللطیف العباسی. شرح حدیقه) ودرمثنوی ودر هرجای دیگر آنرا بنام الهی نامه یاد کرده است (افلاکی. مناقب العارفین. چاپ تحسین یازیجی. ص. ۲۲۲ - ۷۴۰). اثر بصورت کلی شامل ده باب است و موضوعاتی از قبیل توحید، قرآن، نعت، عقل، فضیلت علم، نفس کل، انسان، مدح متنفذین دربار بهر امشاه، وبزرگان غزنه، راه سعادت و احوال شخص شاعر را احتوا میکند و در هر باب اندیشه ها بشکل حکایات توسعه یافته است.

سنایی در آخرین سالهای زندگیش به پایان رسانیدن این اثر کوشید، مگر بدون بدست آوردن این فرصت چشم ازجهان بست. در پایان اثر (دیده شود: چاپ مدرس رضوی تهران، ۱۳۲۹ شمسی ۸۱۸ و مقدمه، ص ۴۲) شاعر از کهولت سن شکایت نموده و از ناقص بودن اثر و آرزوی تمام نمودن خاطر نشان کرده است. سنایی درین اثر، طوریکه در بعضی از نسخ دیده شده، مقدمهٔ منثوری نیز نگاشته بوده، که بعداً الرفاع آنرا ضم مقدمهٔ خود ساخته است. ازینکه اثر تا حدی بشکل ناقص باقی ماند، در میان نسخه های خطی آن فرق های زیادی بمشاهده میرسد، مثلاً طوریکه در بالا

(c) ketabton.com: The Digital Library



از آن یاد شد، در نسخه مؤرخهٔ ۵۵۲ مربوط کتابخانهٔ وهبی بغدادی. همانطوریکه مقدمه وجود ندارد. در نسخ دیگر نیز تفکیك آن بشکل ده باب نیز دیده نمیشود. در نسخه های که به ده باب تقسیم شده، در پایان باب هشتم (دیده شود: چاپ مدرس رضوی، ص ۶۴۲) از پایان یافتن اثر، اشارت هایی در میان است. این خصوصیت اثر از قدیم توجه را جلب نموده و عبداللطیف العباسی که با تحقیقات ثمربخش خود در مثنوی مولانا شخص شناخته شده در هندوستان میباشد (وفات ۱۰۴۸ ویا ۱۰۴۹، دیده شود: اته کتلاگ، I ۵۷۵) با اتکابه نسخه های قدیمی که از طرف شخصی از غزنه آورده شده، بسال ۱۰۳۸ یك شکلی از متن انتقادی آنرا آماده ساخته (دربارهٔ یکی ازین نسخه ها دیده شود:

کتابخانه یونیورستی استانبول، Fy ۱۷۷۵) و بعداً شرحی نیز بر آن افزوده و آنرالطایف الحدیقه (و یا الحدایق) نامیده است، که این شرح (مراجعه شود: اته، کتلاگ I ۵۷۵ وعبدالمقتدر عین اثر، ۱، ص ۲۵) بسال ۱۸۸۷ دولکنهو بچاپ رسیده است. اصل اثر که بااتکاء به قدیمترین نسخه های خطی تهیه شده، مگر در راه رفع ضرورت های علمی ناتوان بوده است، توسط مدرس رضوی بچاپ رسیده است. طبع دوم. تهران، ۱۳۲۹ شمسی (دربارهٔ چاپ ها و شرح های دیگر، مراجعه شود: مدرس رضوی، ۸۴). منتخباتی از حدیقه نیز وجود دارد که هر کدام آن بدیگری شباهتی نمیرساند (دیده شود: کتابخانه یونیورستی استانبول، (1008 FY, 560b—554b, 538 Fy

یکی ازین منتخبات بسیار معروف بوده و نسخه هایی بنام های منتخب حدیقه و یا انتخاب حدیقه موجود است (دیده شود:

کتابخانهٔ یونیورستی استانبول، (498 302, FY . در بعضی از نسخه ها، این اثر به صوفی مشهور فریدالدین عطار نسبت داده میشود (بطور مثال دیده شود: عبدالمقتدر، عین اثر I۰، ص Sachau—Tthe, Cat. Bodl. I, 476, 24. ) مدرس رضوی نیز (ص ۸۹) روی این احتمال سخن گفته است، که گویا این اثر بصورت منتخبی از طرف سنایی ترتیب شده باشد.

مگر در منتخبات قبلی شخصی که این منتخب را ترتیب کرده، تخلص خود را بشکل واضحی داعی ذکر کرده است. که این شخص از صوفیان قرن ده بوده و بر مثنوی مولانا و گلشن راز شرح هایی نگاشته است، که به احتمال قوی این شخص همان نظام الدین محمود شیرازی است که بنام داعی شیرازی شهرت دارد (خیامپور، فرهنگ سخنوران، تهران، ۱۳۴۰ شمسی، ص ۲۰۲ ب ومنابعی که در آنجا ذکر شده است).

(c) ketabton.com: The Digital Library



۵- تحریمات (ویا تجربیات) القام، مثنوی کوچکیست که بر وزن حدیقه بوده و دارای ۲۰۲ بیت میباشد واز طرف مجتبی مینوی بچاپ رسیده است (فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۶ شمسی، V، 0—10).

۶- عشقنامه، مثنوی کوچکیست بروزن حدیقه و دارای ۵۷۶ بیت میباشد. این اثر نیز ازطرف غلام جیلانی جلالی، طوریکه در بالا نیز یاد آوری شد، بچاپ رسیده است (غزنه ۱۳۳۲ شمسی نمره ۲ دیده شود). درین اثر عشق از نظر فلسفی وتصوفی تحلیل گردیده، که در قسمت های اول آن، طرز دید وتفکر شاعر وحتی انتخاب موضوع وبکار بردن تعبیرات آنرا میتوان در رساله فی ماهیت العشق ابن سینا مشاهده کرد (دیده شود: چاپ احمد آتش، استانبول، ۱۹۵۳، بو نیورستی استانبول، ازنشرات فاکولته ادبیات، نمره ۵۵۲). دربخش آخر این اثر موضوع بیشتر ازهمه بشکل تصوفی وروانی ارزیابی گردیده است.

۷- عقل نامه، مثنویست در بحر خفیف و شامل ۹۵۲ بیت میباشد. این اثر نیز در غزنه بسال ۱۳۳۲ شمسی از طرف غلام جیلانی جلالی طبع شده است.

۸- سنایی آباد، در مقدمه کلیات الرفاع بشکل اثر جداگانهٔ به نظر میخورد. اته آنرا باعقل نامه عین اثر میداند (کتلاگ نمره ۹۲۷، ۹۱۴). مگر مدرس رضوی (ص ۸۷) از آن بشکل یک اثر جداگانه ۵۹۶ بیتی بحث میکند.

۹- مکاتیب، نامه هایی است که توسط خود سنایی نگاشته شده ودر شرح حال شاعر ازآن به دفعات یاد گردیده و مجموعاً ۱۷ نامه میباشد. بصورت متشکل ویا پراگنده در اکثر نسخه های آثار شاعر دیده میشود. جهة معلومات مفصل وچاپ های جداگانه این مکاتیب، راجعه شود به: نظیر احمد ص ۲۱—۳۵.

گذشته ازینها از اثر دیگر سنایی بنام کنزالرموز نیز بحث میشود. این نام بعضاً به سیر العباد نیز داده شده است. (دیده شود: نمره ۳). درواقع این همان قصیدهٔ مطولی است که در دیوان شاعر (ص ۱۹۶—۲۰۴) موجود بوده وبنام کنوز الحکمه از طرف شاعران دیگر نیز تقلید گردیده است (دیده شود: جامی، ترجمهٔ لامعی، ص ۶۶۸). یک تعداد آثار دیگر نیز که آنرا به سنایی نسبت میدهند موجوداست وآن عبارت ازینهاست:

۱- باغ ارم ویا بهرام وبهروز که بحیث اثر سنایی از طرف غلام جیلانی جلالی بچاپ رسیده است (غزنه ۱۳۳۲ شمسی)، دراصل اثر کمال الدین بنایی، است که تخلص حالی را بکار میبرد (۹۸۷ Cat. Bodl., No. 987)، (متوفی ۹۱۸) تمام اثر بنام مؤلف اصلی آن کمال الدین بنایی در سال ۱۳۳۶ بشکل چاپ سنگی درتاشکند بطبع رسیده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library



۲- غریب نامه (بعضاً قریب نامه) درنسخ قدیمی کلیات ازآن ذکری درمیان نیست. اسم آن نخستین بار درهفت اقلیم احمداسین رازی (چاپ . ج . فاضل، III، ص ۵۱۴) دیده میشود. و در آن از نگاشتن اثر بنام شخصی موسوم به خواجه احمد که اصلا ازبلغاریا بوده در غزنه سکونت داشته اشارتی موجود است. مگرازینکه از ین اثر امروز هیچگونه اثری در میان نیست، محتملا یااشتباهی در هفت اقلیم رخ داده ویا پارچه شعر مطولی است که به مناسبت اهدای غریب نامه به آن شخص سروده شده است. تذکر این نکته لازم است، بیتی را که اته (Ethe) (کتلاگ نمره ۹۱۴/۳) از روی احتمال آغاز غریب نامه دانسته است، نخستین بیت بهرام وبهروز است که آنرا به سنایی نسبت میدهند (عبدالمقتدر، عین اثر I، ۲۰)

۳- طریق (ویاطریقت) التحقیق، در ذات خود که اثر بسیار ارزشمندو ادبی بشمار می آید و در پایان بعضی از نسخ آن سال تالیف آن ۵۲۸ ذکر شده است، بسال ۱۳۰۹ در تهران و بسال ۱۳۱۸ در شیراز بحیث اثر سنایی بچاپ رسیده است. هم چنین زا دالسالکین، اثر دیگری بنام سنایی بسال ۱۳۱۸ در بمبئی بچاپ رسیده است (مدرس رضوي، ص ۸۵، نظیر احمد، ص ۱۹) همه مولفان سبك آنرا کاملا مغایر سبك سنایی دانسته اند. (بطور مثال دیده شود. فروزانفر، عین اثر I، ۲۷۲). با تمام اینها تنهام. قزوینی (دیده شود. چهار مقاله، حواشی، ص ۱۳۵) حینیکه تاریخ وفات سنایی راتثبیت میکند، ازلزوم اثبات مربوط بودن این اثر به سنایی صحبت مینماید اگر به نسخ خطی اثر دیده شود، آنرا نمیتوان درهیچیك از کلیات مهم وقدیمی سنایی مشاهده کرد. نسخ موجود آن کاملا جدید است (درباره دونسخه که در اندیا آفس موجوداست، دیده شود. اته (Ethe) کتلاگ، نمره ۹۱۴/۲ و ۹۲۶) یکی از نسخ این اثر (کتابخانه یونیورستی استانبول، نمره Fy، ۶/۴۷۴، مورخه ۸۹۸ ه) به صوفی مشهور اوحدالدین منسوب است ونسخه دیگر کتابخانهٔ یونیورستی استانبول، نمره Fy ۴/۵۹۳، مورخهٔ ۸۹۰ ه) آغاز آن بنام مصباح الارواح و پایان آن بنام طریقت المحققین به احمد بن الحسن بن محمد النخجوانی که به جامی شهرت دارد، منسوب شده است. از آنجاییکه اثر بزرگ متصوف وشاعر مشهوری چون سنایی را نمیتوان به شخص گمنامی نسبت داد، ودرمقابل آن اگر تصورشود که اثر ارزشمند شخص مشهوری را میتوان به شخص مشهور دیگر به آسانی منسوب کرد، طریق التحقیق را بطور قطع نمیتوان اثر سنایی دانست. این اثر که بدیگری معلوم نبوده، در هر صورت باید به احمد النخجوانی که در قرن نهم میزیسته، مربوط باشد.

III - **شخصیت، مقام شاعری و تاثیرات سنایی**: قبل ازآنکه در باره شخصیت سنایی تحلیل مختصری بعمل آوریم. درباره مذهب شاعر یعني اینکه پیرو اهل سنت بوده است ویاخیر، نظری

(c) ketabton.com: The Digital Library



بیندازیم. زیرا قبل از تثبیت این موضوع ،د ر باره شخصیت واندیشه های وی حکم نمودن ، د رهر حالی خالی ازاشکا ل نیست زیرا آخرین اثر سنایی، یعنی حدیقةالحقیقه ، که د ر عین زمان یکي از شاهکار های زبان دری نیزبه شمار می آید ،معروض به اعتراضاتی شده بود ، که در بالاز آن بحث کردیم. هرچند به تفرعا ت موضوع نمیتوان داخل شد ،مگر این نکته را بایدر و شن کر د که انتقاداتی که درباره سنایی وارد شده است متکی به همین اثرشاعر است که گویا ازاعتقادات اهل سنت بدورشده است حتی قبلا از زمان سلطان محمو د که دولت غزنوی بصورت بسیار جدي طرفدار اهل سنت بود ازینکه سنایی با اندیشه های دیگر مخصوصاً مغایر عقاید اهل سنت متهم بود مقابل شدن وی باعکس العمل شدید بسیار طبیعی بود ، مرتبط با این عکس العمل ها نا مه که شاعربه بهرامشا ه نگاشت (دیدهٔ شود سکاتیب ص ۱۱۸-۱۲۱ جهة تفصیل موضوع مراجعه شو د به : نظیر احمد ص ۲۳۲-۲۴۵) بخصوص درین موضوع تماس گرفته ودرباره ارتباط مسلمانان به حضرت پیغمبر وخانواده آن حضرت سخن گفته است. شاعر در حدیقه بعداز حضرت پیغمبر به اساس روش ا هـل سنت به ترتیب علویت از حضرت ابوبکر رض (ص ۲۲۶-۲۴۴ )حضرت عمر رض (ص ۲۳۴-۲۳۹) حضرت عثمـان رض (۲۳۹-۲۴۴)وحضـرت علـی رض مـدح کـرده است وبعـداز آن از حضرت حسن وحضرت حسین وواقعه کـربلا بحـث نمـوده است. از اینکـه درمـدح حضـرت علی رض، شاعر بشکل مبالغه آمیزی صحبت کرده، آنرا اشارتی به شیعی بودن وی کرده اند. مخصوصاً شاعر قبل ازینکه باین مدحیه بپردازد (حدیقه، ص ۲۴۴) ازینکه مدایح خودرا مطلق خوانده واز (آمدن حق واز میان رفتن باطل) سخن گفته ، بعداً ازطرف مؤلفان شیعی چنین ارزیابی شده است، که شاعربا آنکه معتقد به مذهب شیعه بوده، عقیده اصلی خود را پنـهـان د اشته است ( قبل ا ز هر چیز این نکته را بایدبه خاطر سپرد که این بیت درنسخ خطی قدیمی حدیقه موجود نیست (دیده شود، یاد داشت پنجم) .باز هم بنابرعقیده این مؤلفان هرچند شاعر، امام ابو حنیفه رح وامام شافعی رح را مدح کرده( دیده شود: ص ۲۷۵) این نیز به اساس تقیه بوده است .مگرسنایی آنجا که از عدالت حکمر وایان صحبت میکند، باتوصیف حضرت عمر رض از درجه بسیار عالی وموقف بسیار بلند آن حضرت یاد آور میشود وحتی واضحاً آن حضرت را از جنتیان می شمارد (بطور مثال دیده شود: حدیقه، ص ۵۴۴) توضیح اینگونه موارد به اساس تقیه بکلی ناممکن میباشد .آنچه که گفته آمد، کافی است که معتقد بو دن ویرا به مذهب اهل سنت به اثبات برساند. البته بعضاً انتقا داتی که از طرف معاصرانش (اهل غزنه) بوی وارد می آمد، به آسانی قابل توضیح است. سنایی برعلا وه دیوان درحد یقه نیز به عالمان دو روی، بی درایت و کریه المنظرحتی بعضاً بابکار بردن کلمات خشن تاخته است (دیده شود:

(c) ketabton.com: The Digital Library



حدیقهٔ ،ص ۶۴۱). بعداً شاعران کم‌مایه رانخست بشکل عمومی وثانیاً باگرفتن نام آنان،ایشان را هجو کرده است (حدیقه،ص ۶۴۷). آنا نیکه خویشتن را دیندار ودرویش میدانستند ،نیز ازینگونه انتقادات وتاختن های‌شاعر درامان نمانده اند(دیده شود، عین‌اثر،ص ۶۷۶).در برابر این‌وضع آنانی که‌به اینگونه انتقادات وتاخت وتاز ها روبرو بودند،طبیعی بود که میکوشیدند به تشبثاتی بپر دازند، اندیشه های سنایی را دیگر گونه تعبیر کنند وحتی و یرا به مخالفت به اهل سنت متهم نمایند .

باتمام اینها باید درنظر داشت که‌عدهٔ از نویسندگان از پابند نبودن سنایی بمذهب اهل‌سنت سخن گفته اند. بطور مثال،عبدالجلیل رازی در اثر خود بنام النقض که‌در حدود سال ۵۶۰ نگاشته شده است (دیده شود .چاپ جلال الدین محدث،تهران ۱۳۳۱ شمسی، ص ۲۵۲)در بارهٔ سنایی توضیحاتی ازین قبیل دارد. قاضی‌نورالله شوستری‌در اثر مشهور خود بنام مجالس‌المومنین (تهران، ۲، ۷۷-۹۸) بحث بزرگی‌را به سنایی‌اختصاص داده ومزایای ویرا بر شمرده است. آخرین‌شخص مدرس رضوی (ص ۶۲- ۷۰ وبخصوص ص۶۷ )می‌نویسد که‌سنایی درجوانی بدون تردید سنی و معتقدبه مذهب حنفی، بوده مگر در پیری تغییری به اندیشه وی‌بوجود آمده بود، اتکای‌نویسنده به‌سخنان شاعر علیه«رأی»و«قیاس»است که‌درحدیقه از آن بحث کرده است (دیده‌شود: حدیقه،ص ۶۳۹). درحالیکه این اندیشه های‌سنایی هرگز مخالف اساسهای اهل‌سنت نیست .چنانکه بطور مثال عبدالله انصاری‌باآنکه بشدت‌علیه رأی وقیاس‌بود(دیده‌شود .احمدآتش، کتاب‌ذم‌الکلام‌واهله، اثر عبدالله انصاری،مجلهٔ‌شرقیات ،۱۹۶۴، ۵، ص ۵۱وبخصوص ص۵۴) ، خودش‌پیرو اهل‌سنت وحنبلی میباشد .باز هم قصیده یی که از آن عدم تمایل ویرا به مذهب اهل سنت تعبیر میکنند واین قصیده در جواب سوالی که سلطان سنجردر باره مذهب‌نموده بود (دیده شود: مدرس‌رضوی ص ۶۸ ، دیوان، ص ۴۶۷)، سروده شده، از نسبت‌نداشتن آن قصیده به‌سنایی قبلایادآوری شده است . باتمام‌اینها میتوان استنتاج کرد که سنایی بدون هیچگونه تردیدی مذهب اهل سنت داشت وحنفی‌بود. البته او نیز مانند همه اهل سنت به حضرت پیغمبرص و اهل بیت آن حضرت احترام عمیق داشت .

سنایی نخست از همه بادانش وسیع خود بحیث یکتن مامور دولت وشخص دینی پرورش یافت و با استعداد سرشار شاعری که‌داشت،میخواست شاعر بزرگ مدیحه سرای شود . مگر روی‌عالمی که تا هنوز توضیح نشده است، شاعر به موقف مطلوب خود قرار گرفته نتوانسته و طوریکه از مدایحش در حدیقه ودیوان بر می آید ،هرچند شاعر تا پایان حیات به موقف دومین خود قرار داشته ،مگر باز هم نتوانسته است درقصر حکمدار ویا وزیری انتصاب گردد و شاعر

(c) ketabton.com: The Digital Library



مد یحه سرای آید یالی باشد . این وضع بهترین توضیحی از نظر موجود بو دن تضاد های فکری در آثارش ،میباشد . سنایی تاآنجا که امکان یافته ، در بارهٔ آنانی که د ر تا مین ز ندگی شا عر نقشی داشته اند ،مانند همه شاعران مدیحه سرای، اشعاری سروده است . دربن مد ا یح خود سنایی چهرهٔیک مقلدنا کام فرخی ویا منو چهری را احراز کرده است .در عین حال شا عر تحت تا ثیر مسعو د سعد سلما ن قرار گرفته و د ر بارهٔ مدایحش تنهامیتواند از عین سخن استفاده کند . سنا یی د ر ین اشعار خود به شاعر معمولی وفقیری شباهت پیدا میکند.

سنایی در بخشی از اشعارش مخصو صاً در غز لها ،یکسلسله ماجراهارا بشکل عریا نی ما نند رو د کی، بسیار ساده مگر با ابیات بسیار قوی افاده میکند (دیده شود ،بطور مثال ، دیوان ، ص ۱۰۱) . تصاویر مجالس عیش ونوش که بشکل بسیار مکمل ودر خشان افاده گردیده ،درزمرهٔ ا ین اشعارقا بل ارائه میباشد . در قسمتی ازین اشعار عناصر دینی نیز آمیخته است. مانند، «در تشعشع قدح شراب دید ن حاجی مکه را از مدینه»(دیو ان ،ص ۱۰۱۲) ،بانوشیدن می مانند زاهدان در صحرای قدم سیر توانستن »(دیوان ،ص ۴۰۹)، از دیدن چشمان معشو ق «مست و کافر شدن» (دیو ان،ص۳۵۸)ومطالبی از ین قبیل . اینگونه بی اعتنایی هادر برابرنص وتلقیات دینی ،طور یکه درادبیات ترک،در اشعار بکتاشی ها دیده‌میشودوبنام«قلندر یات»یاد میگردد ، در ادب دری :نخستین بار توسط سنایی ارائه شده است(جهة توضیح دینی وتصوفی آن مراجعه شود:

Ritter, Das Meer des Se ele, Mensch, Welt und Gott in den Geschichten des Fariduddin Attar, Lei- den, 1555 S. 487—491.

در بار: سنایی ،ص ۴۸۹　　489

در دیوان سنایی که اینگونه اشعار بمقدار کافی به نظر میخورد(دیده شود بطور مثال، ص۷۳، ۸۰، ۱۰۸، مدرس رضوی با استناد بیکی از نسخ قدیمی،در آغاز اینگونه اشعار حرف ق را که مخفف قلندر یات‌میباشد ،گذاشته‌است)از یکطرف‌عصیا ن‌در برابر او امردینی وهم کنار گذاشتن شرم وحیا از مردم افاده شده است(ص۸۹)باین اسا س است که سنا یی می گو ید: قبله معشو ق میخا نه وا حرا مش قما ر ا ست ، من نیز د ا خل ا ین مذ هبم » ( د یو ا ن ص ۹ ۹ ۵ ) هرچنداینگونه‌اشعارظا هراً مخالف‌او امردینی به‌نظرمی آید درواقع یک‌شکل دیگر افادهٔاحساسات پاک وبی آلا یش دینی بشمار می آید. درهر صورت زمانیکه بحث در بارهٔ سنا یی‌باشد دربخشی ازین اشعار، امکان مشا هدهٔ ماجر اهای که سنایی خودش‌نیز در آن‌میان‌زیسته‌است، دیده‌میشود.

بالاخره در قسمتی از اشعارسنایی ،مو قتی بودن جهان ،ترک دنیا ،ارزش نداد ن به متا ع

(c) ketabton.com: The Digital Library



دنیایی وارزش عالی بشریت تشریح میگردد. در نسخ قدیمی دیوان اشعاری که بنام زهدیات درقسمت جداگانه جمع آوری شده (در چاپ مدرس رضوی در آغاز اینگونه اشعار با اتکابه نسخ مخفف (ز) گذاشته شده است) وتمام حدیقه درین بخش قابل مطالعه میباشد. اساسا شخصیت عالی و اوصاف بشری سنایی در ینگو نه اشعار تبارز میکندو د ر و ا قع سنایی در ین نوع اشعار نخستین شخصیت بزرگ واز استادان ممتاز آن بشمار میرود (بحیث نمونه از دیوان شاعر دیده شود ص ۱۶-۴۸-۵۱-۵۷) درین مرحله سنایی بحیث شخصیت بزرگ دینی معلمی که از مظاهر روحی انسان میخواهد جامعه را اصلاح کندو مرشدی که ازتمام قصور ونارسایی ها منزه است قرارگرفته است.

درروح خود شعله های عشق الهی را می پروردو هر کسی رادرپرتوآن دعوت میکند. درین زمان شاعر همه گونه نارسایی های انسانی وانواع حرص وآز بشری وحیوانی رابباد انتقاد میگیرد و بشریت رادرراه راستینی که خودش نیزرهسپارآنست رهنمایی مینماید. مدایحی نیز که شاعر درین مرحله اززندگی خود سروده (بطورمثال دیده شود حدیقه ص ۵۴۱-۵۷۱ برای بهرامشاه) بیشترا زهمه باصمیمیت و محبت خاص وباروحیه بزرگ انسانی به ممدوح خود نصایحی عرضه میدارد.

سنایی دراشعاری که باین حالت روحی خود سروده ازنظرادبی استادی بزرگی نشان داده است. عواطف دینی ومسایل نهایت دقیق تصوفی رابافاده های مکمل وسو جزودرعین زمان بااحساسات خاص شرح کرده است. مگردرین زمان نیز مانندمولانا ازبکاربردن کلمات تند خودداری نکرده است. (بطورمثال دیده شودحدیقه ص ۶۴۷ - ۶۶۲ - ۶۶۳) تاآنزمان موضوعات تصوفی که توسط خواجه عبدالله انصاری وتااندازه یی هم به وسیله ابوسعیدابی الخیرواحمد جامی درشعر گنجانیده شده بود سنایی درواقع بامهارت ونیروی خاص موفق شدتمام این مفاهیم تصوفی را کاملا بشکل شعرافاده نماید. زیبایی اینگونه اشعار طوریکه شاعرخود بیان داشته (دیده شود حدیقه ص ۷۱۵) بالاتر از هرگونه معیاری قرارگرفته وسخن در خلال اینگونه اشعاربکمال رسیده است. حتی این سخن که سنایی باقلب پرازلوءلوء دامن زمانه را ازآن مملو ساخته است (حدیقه ص ۷۱۶) بدون شبهه قابل قبول میباشد. نخستین شاعری که در ادب دری منظومه بزرگی بشکل مثنوی در موضوعات تصوفی ایجاد کرد سنایی باحدیقه اش میباشد.

درین حال طوریکه علی دشتی نیز بابینش وسیع وتحلیل عمیق خود تثبیت نموده است (دیده شود قلمروسعدی، تهران ۱۳۳۹ شمسی ص ۱۰۴-۱۷۳) درحیات سنایی دودوره که هرکدام ازهم متفاوت میباشد تصورشده است که نادرست بودن این تصور توضیح شده بود. دراشعارسنایی بدون ارتباط به زمان سبک وشیوه های که درنتیجه تکامل بوجود نیامده میتوان برخورد که این خود هسته کارچهار شاعر دیگرشده است ودرتمام آثار این چهارشاعر اشعاری ازنظر وزن وقافیه چون اشعار سنایی واقتباساتی از

(c) ketabton.com: The Digital Library



سخنان سنایی وحتی ازمنظومه های وی به نظر میرسد. این چهار شاعر عبارتنداز عطار، مولانا، سعدی وحافظ. طبیعی است که اندیشه ها در خلال اشعار این چهارشاعر بیشتر درخشان گردیده وافاده مفاهیم نیزروشنتر ومشخصترشده است. عطار ومولانا درگنجانیدن اندیشه های تصوفی وعرفانی درشعرچه شکل مثنوی ویا غزل ویا قصیده وهم درنگاشتن قلندریات راه سنایی را پیموده وازوی استفاده زیادی کرده اند. اساساً مولانا باصمیمیت کامل این بیت راگفته بود

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما ازپی سنایی و عطار آمدیم

روش افادهٔ عواطف واحساسات عاشقانه، بازبان محاوره و بدون تکلف درکلام سعدی اساساً ازسنایی آغاز میگردد. سنایی غزلسرا، درواقع سعدی جوانیست که سلاست وروانی و پختگی او بدرجهٔ کمال نرسیده است (علی دشتی، عین اثرص ۱۵۴). ازین نگاه، میتوان تااین اندازه شباهت میان این دوشاعر مشاهده کرد.

این بینش سنایی که «کفرودین درراه خداوند درتلاش است» (حدیقه)، وازوسعت نظرو اندیشهٔ عالی شاعر نمایندگی میکند وحتی ازمحیط تصوفیش نیزقدمی فراتر است، پیوند حافظ را باوی استحکام بخشیده است. واگردیوان حافظ ازین نگاه موردارزیابی قراربگیرد به آسانی ادراک میگردد که شاعر ازسنایی چه چیزهای گرفته است (دیده شود. علی دشتی، عین اثر، ص ۱۶۱).

درارائه موقف وتاثیرات سنایی درادب دری، ایضاحاتی که در بالاداده شد، امکان دارد کافی باشد. البته وقایع دیگری نیز میتواند مرتبط با احوال وافکار شاعر بیان گردد. بطور مثال خاقانی که ازخویشتن بسیار راضی است، همانطوریکه سنایی را بسیار توصیف وتقدیر میکند، در بخش ازاشعار خود و درتحفة العراقین، تاثیراتی را که ازسنایی گرفته، بخوبی تبارز داده است.

همچنین شاعر بزرگ وتوانا، نظامی، باقبول منزلت عالی سنایی در شعر، درابداع مخزن الاسرار خویش، حدیقه سنایی را سلاک کار خویش قرار داده است. همچنین خسرو بلخی وجامی هروی (دیده شود: ماده های مربوط به انسکلوپیدی اسلام) بصورت کاملاجدی، آثارسنایی را مطالعه نموده و از اشعار وی تقلید ها بی کرده اند. گذشته ازین استادان بزرگ که. هرکدام به نحوی از سنایی اثر پذیرفته اند، یک تعداد شاعران دیگری نیز تحت تاثیر اندیشه های سنایی قرارگرفته اند. درینجا میتوان از اوحدی مراغی (وفات ۷۳۸)، سلمان ساوجی وقاآنی (وفات ۱۲۷۰) که قصایدش حتی همپایهٔ سنایی است، یادآور شد (جهة معلومات مفصل تر درین باره مراجعه شود به خلیلی، احوال وآثار حکیم سنایی، ص ص ۱۱۶-۱۲۷، مدرس رضوی، ص ۵۴). این حقایق تاثیر بسیار بزرگ وعمیق اندیشه و موقف ادبی سنایی را، حتی در دوره های معاصر، بحیث شاعر توانا درادب دری به اثبات میرساند.

(c) ketabton.com: The Digital Library



**فهرست مآخذ:** علاوه بر آنچه در متن ذکر شده، از این مآخذ نیز استفاده بعمل آمده است:


۱ ـ نظامی عروضی، چهار مقاله (چاپ محمد معین)، تهران، ۱۳۳۹ شمسی، ص ۴۴ و حواشی محمد قزوینی، ص ۱۲۸، ۱۳۷-۲۲۶

۲ ـ عوفی، لباب الالباب (چاپ سعید نفیسی)، تهران، ۱۳۳۵ شمسی، ص ۴۴۸ ـ و متن، ص ۷۲۲ و حواشی.

۳ ـ خواند میر، حبیب السیر (تهران ۱۳۳۳ ش) II، ص ۳۹۹.

۴ ـ احمد امین رازی، هفت اقلیم (چاپ جواد فاضل) تهران، ۱، ص ۳۰۷.

۵ ـ رآتشکده (بمبی ۱۲۹۹)، ص ۱۰۸-۱۱۸.

۶ ـ رضاقلی خان هدایت، ریاض العارفین (تهران ۱۳۱۶ ش)، ص ۳۳۳.

E. Berthels. Grundlinien der Entwicklungeschichte des sufishsen Lehrgedichts in Persian (Islamica, 1927, H. Ethe, G1PH. II, 282.

۸ ـ ترجمهٔ دری آن، رضازاده شفق، تهران، ۱۳۳۷ ش، ص ص ۱۵۱ - ۱۵۳)

۹ ـ E.G. Browne, A Literary History of Persia, from Firdawsi to sadi (London, 1920), P. 317—322.

۱۰ ـ شبلی نعمانی (ترجمه فخر داعی گیلانی)، شعر العجم (تهران، ۱۳۱۶ ش) جلد اول ص ۱۵۵ - ۱۶۶.

۱۱ ـ E. Berthels, Avicenna i Persidskaya Literatura. (Izvestiya Ak. Nauk, 19 38, 94.

۱۲ ـ J. Rypka. Iranische Lite raturgeschichte (Leipzig, 1959), 179, 225,. همچنین فهرست

۱۳ ـ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران (تهران، ۱۳۳۹ ش)، II، ص ۵۰۲، ۵۸۶

۱۴ ـ E. Berthels, istorya Per sidsko—tacikskoy Literat uri (Moskova, 1960), 402—455. و فهرست

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند عبدالحی حبیبی

# دیوان بیدل بخط او ؟

نزد کتابدار کتابخانهٔ پوهنتون کراچی بسانسخ خطی دیده‌ام که دراوقات تقسیم هندو پاکستان از هندبه پاکستان آمده و کتب خطی خود راهم بدینجا انتقال داده بود .

وی یکی از مولفان زبان اردو وشخص کتاب‌شناس است که اکثر کتابها را از کتب خانهٔ نواب امیرخان افغان مؤسس ریاست تونك هندجنوبی (معاصر احمدشاه‌باباوتیمورشاه) بدست آورده که از جمله دودیوان بسیارنادر و کمیاب پښتو سروده‌سری‌خان‌گگیانی و معز الله مهمند را قبلا از و برای اکادیمی پښتوی پشاور خریده اند که از روی آن بچاپ رسیده است .

دیوان میرزا عبدالقادر بیدل هم یکی ازین‌نسخ است که در همان کتابخانه محفوظ بود وکتابدار موصوف آنراباخود بکراچی آوردوتاحدود ۱۳۴۲ ش هم درملك او بود .

خط این‌نسخه نیمه شکست خوب‌واکثرآن غیر منقوطست که شخصی نا آشنا باسبك بیدل آنرا بزحمت تواند خواند . برورق اول‌صفحه الف آن نوشته‌ها ومواهیر ذیل دارد :

«۱»مسودهٔ‌دیوان‌قدیم و جدید

فقیر بیدل

**یادآوری**: سطراول‌بخط متن معلوم می‌شودولی‌جای کلمات«فقیربیدل»قدری‌سیاه است‌واز آن معلوم می شود که عبارتی را محو کرده و بجای آن این کلمات را نوشته اند . بنابران کلمات «فقیربیدل» قدری مشکوك بنظر می آید .

«۲»-دیوان مسودهٔ‌خاص‌بقلم مصنف خریده معرفت‌دیوان ۱۲۵ داخل شد ۱۲۷۹ .

مهررای همت ۱۹ ربیع الاول ۱۱۲۳ سنه ۵ «این‌مهر بعصر حیات‌بیدل‌تعلق دارد» .

«۳»-دیوان‌میرزا بیدل گذرانیده شدمحمد بر هانعلی‌خان،مقدمه‌شهر رمضان ۱۲۰۶

«۴» عرض‌مکرر دیده شد . مهر مهاراجه‌مکیت‌رای،۱۲۰۳ .

درینجابقول مالك کتاب مهر کتب خانهٔ تونك‌بوده که بریدشده »

(c) ketabton.com: The Digital Library



«۵»ـ کلیات دیوان میرزا بیدل . بقلم خاص مصنف.

«دومهر محمدشاه پادشاه غازی»

این مهر هاسنه ندارد . ومحمد شاه بن خجسته اختر از ۱۱۳۱ تا ۱۱۶۱ شاه دهلی بود که بیدل سه سال شاهی او را درک کرده است .

این مطالب برصفحهٔ الف ورق اول نوشته شده است که برصفحه ب ورق دوم آن مقدمهٔ منثور است وبه بسمله آغاز گردیده که در سطر بعد آن «لراقمه» بخط قرمز داردوبعدازآن گوید :

«حمدمبدعی که تردد انفاس اعیان کیف وکم ،موقوف تحریکیست ازسرانگشت ارادت او . . . .»

هرصفحهٔ این کتاب ۱۵ سطر وجداول طلائی داردوبرحاشیهٔ اول هر صفحه ۱۴ بیت نوشته شده که همه این حصه دیوان خط شکست بی نقطه وتاآخر بیك سلیقه است ودرآخر آن بهمین خط نوشته شده :

«دهم شهر رمضان المبارك سنه ۱۱۰۸ یکهزار ویکصد و هشت هجرت نبی صلی الله علیه و آله در بلدهٔ شاهجهان آباد به تحریر انجامید. الحمدلله.»

درتمام متن کتاب فقط همین تاریخ موجود است ولی ذکری و اشارتی نیست که نویسندهٔ متن خود بیدل باشد .

مقدمهٔ منثور کتاب ۸ صفحه است .ودیوان غزل ۸۴۶ صفحه دارد، که درآخر آن دواز ده صفحه بخط خفی شکست نقطه دارد (برخلاف دیوان غزل)،اضافاتی از اشعار متفرقه دارد ، که تمام صفحات این مجموعه (۸۶۶)است .

کاغذ کتاب خیلی خوب ولك کشمیری خاکی است وتمام صفحات واوراق دیوان بحالت خوب مانده، کلمات والفاظ آن خراب و ضایع نشده، که تعداد اشعار آن قرار ذیل است:

دیوان غزل وقصاید ورباعیات ۲۲۸۴۲ بیت

درآخر دیوان حصهٔ اضافی متفرقات ۷۹۶ بیت.

اضافه تربرحاشیه ثانوی بخط متن منقوط وغیر منقوط شکست ۲۷۶۶ بیت .

مجموعهٔ کل ابیات دیوان ۲۶۴۰۴ بیت است.از غزل وقصیده ورباعی ومتفرقات.

چنین به نظر می آید که بعد از ۱۱۰۸ ق که متن دیوان نوشته شده ، همین ۳۵۶۲ بیت حاشیهٔ ثانوی براصل افزوده شده است وغالباً نویسنده آن همان نویسندهٔ متن بوده است.

این نسخه با خصایص مذکوره ،مخطوطهٔ معتبر کتابخانهٔ شاهی دهلی بنظر می آید ، ولی درمتن اشاره یی به کتابت خود بیدل ندارد ،فقط برعنوان مقدمه بخط سرخ (لراقمه)موجوداست. و بروزق اول آن ازطرف مالکان متعدد آن نوشته شده که بقلم مصنف یعنی بیدل باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library



ولی این دعوی تنها کفایت نمیکند که ما این نسخه را بخط خود بیدل بشماریم، تا وقتیکه یک قرینهٔ خارجی وبرهانی دیگربران موجود نباشد .

تاجائی که نویسندهٔ این سطور اصل خط بیدل را در لاهور وهم پیش مرحوم گویا اعتمادی دیده بودم ،ظاهراً شباهتی بین آن واین موجود است،وما میدانیم که بیدل درحیات خودمجموعهٔ اشعار خود را فراهم آورده وبخطخود نوشته بود ، که بشهادت نواب درگاه قلی خان معاصر بیدل این دیوان بخط خود وی در دهلی کهنه درعرس بیدل خوانده می شد(بنگرید کتاب مرقع دهلی ص ۱۰) ولی اگر این کتاب بخط خود بیدل ثابت آید، همان نسخهٔ عرس بیدل نخواهدبود، زیرا این دیوان در اوقات وفات بیدل ۱۱۳۳ ق مربوط به کتب خانهٔ شاهی محمدشاه بود، و امکان ندارد، که در دسترس عرس خوانان مزار وی افتاده باشد ،وهم برین دیوان همان رباعی بیدل که صاحب مرقع دهلی ذکر کرده وبر دیوان عرس خوانان مزار بیدل نوشته شده بود، دیده نمیشود .

بهر صورت این نسخه برای شیفتگان آثار ابو المعانی بیدل مغتنم است ، ومقابلهٔ آن با آثار چاپ شدهٔ وی در کابل وتاشکند وبمبئی درطبع انتقادی سودمند خواهد بود، ومن این یاد داشت را برای آن بطبع می سپارم ،تابیدل دوستان ملتفت گردندو اگر کسی براحوال وافکار پدر معانی (بیدل) کار انتقادی مطابق معاییر امروزهٔ علمی میکند ،این نسخه را فراموش ننماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوکتور سید مخدوم رهین

# فرهنگ مضاف و منسوب در متون نظم دری از آغاز تا پایان قرن پنجم هجری

مضاف‌ومنسوب برچیزی‌اطلاق می شود که به کسی ،جائی ویاشیئی اضافه ویامنسوب شده باشد، به نحوی که این انتساب شهرت یافته ومورد تمثل وزبانزد قرار گرفته‌باشد ،و یاترکیب اضافی مذکور کنایه از چیز دیگر باشد .

با اندک توجهی به‌متون‌ادبی ویازبان محاوره مضاف‌ومنسوب های‌بیشمار میتوان‌یافت‌مانند روانی آب وبوی‌گل وقامت سرو وصدهامضاف و منسوب دیگر که‌اختصاص‌آن‌هادشوار وشا یدهم ناممکن است .

در زبان دری تاا کنون اثری‌مستقل در باب‌مضاف‌ومنسوب پرداخته نه‌شده،این‌فندق‌در کتاب تاریخ بیهق فصلی‌بنام‌مضاف ومنسوب‌آورده ودرآن از پیداوار معروف‌چند شهر سخن رانده است، درحالی که مضافات ومنسوبات به‌شهر ها صرف بحثی‌ازمبحث مضاف‌و منسوب را تشکیل‌میدهند.

در زبان عربی اثر مهمی که‌در زمینهٔ مضاف ومنسوب نگا شته شده کتاب ثمار القلوب فی‌المضاف والمنسوب(۱) تألیف دانشمند بزرگ خراسانی ابو منصور عبد الملک بن محمد ثعا لبی (متوفی ۴۲۹ ه)است.مضاف‌و منسو ب‌هائی که در کتاب ثما ر القلوب گرد آورده‌شده بصورت

---

(۱) متأخرین عرب با الهام از کتا ب ثمار القلوب کتب ورسالاتی درین زمینه نوشته اند مانند «ما یعول علیه فی المنسوب والمضاف الیه» تألیف‌امین بن فضل‌الله المحبی ،عماد البلا غه تأ لیف عبدالرؤف المناوی ،نفحات المقلوب :مجله مشرق ۱۹۰-۵۳۳-۷-۱۰ والتذییل المرغوب من ثما را لقلو ب .

(c) ketabton.com: The Digital Library



موضوعی ترتیب یافته شصت ویک باب را تشکیل میدهد و اگر بخواهیم مجموع آنها را دریک چهار چوب وسیع ترتقسیم بندی کنیم، به چند دسته تقسیم میشوند: مضاف ومنسوب های مربوط به آئین مقدس اسلام مانند آنچه به خداوندوانبیاء وفرشتگان ویاران رسول اکرم (ص) نسبت داده شده، مضاف ومنسوب های مربوط رجال جاهلی عرب، مضاف ومنسوب های مربوط به رجال دورهٔ اسلامی اعم از خلفاء، درباریان، علماوشعراء، مضاف ومنسوب های مربوط به فرهنگ بومی و زندگی بادیه نشینی وعشیره ای عرب، مضاف و منسوب هایی که تحت تأثیر فرهنگ آریاناودیگر سرزمین های آریایی نشین در میان اعراب به وجود آمده، مانند سیرت اردشیر، عدل نوشیروان، آتش مجوس، قبهٔ اردشیر و ویژگی شهر های این گسترهٔ پهناور فرهنگی ونژادی مانندجامهٔ مرو، کاغذسمرقند، کشمش هرات، برودری، شکر اهواز، طبع اهواز سردی همدان، هوای جرجان، فلوس بخارا، گلاب جور، افاعی سجستان وسرو کشمر که بنا بقول ثعالبی در درازی وبلندی وسرسبزی درختی مثل آن وجود نداشته ودر زیبائی وحسن مشهورآفاق وازمفاخر سرزمین خراسان بود وتا یک فرسخ سایه می افگند.

برخی ازکنایات واستعارات واضافه های تشبیهی نیز جزء مضاف ومنسوب هاذکرشده است مانند شعار الصالحین که کنایه از فقر است وسرادق النار که در بارهٔ آن می گوید: از استعارات مذکوردرقرآن است وفصیح ترازآن نیست، خداوند (ج) می فرماید: «انااعتدنالظالمین نارااحاطبهم سرادقها» و بردالشباب، قمیص الشمس، ردا الشمس، رضاالکأس، نارالحرب، نارالشر، نار الشوق و غیره.

مضاف ومنسوب های مربوطبه پیداوار وفرآورده های شهرها بخش دیگر ازین کتاب راتشکیل میدهد. بخش دیگر درباره مضاف و منسوب های ویژه جانوران است. قسمت دیگر اختصاص به مضاف ومنسوب های متفرقه دارد.

فهرست مندرجات کتاب شما را لقلوب بدین شرح است:

مضافات بنام خداوند (ج): مثل اهل الله، بیت الله، رسول الله وغیره.

مضافات ومنسوبات به پیامبران: وصی آدم، شهرة آدم، سفینة نوح وغیره.

مضافات ومنسوبات به فرشتگان وجن و شیاطین: خط الملئکه. طاووس الملئکه

مضافات ومنسوبات به قرون اولی: احلام عاد، ریح عاد، صاعقة ثمود.

مضافات ومنسوبات به یاران پیغمبر وتابعین: سیرة العمرین، قمیص عثمان و فضائل علی.

در ذکر رجال عرب در جاهلیت و اسلام که هریک در چیزی مورد تمثل بوده اندمانندحاتم طی کلیب و ائل، مجنون بنی عامر و غیره. درآنچه مضاف و منسوب

(c) ketabton.com: The Digital Library



است به قبایل عرب : ائلاف قریش، تیه بنی‌مخزوم خطباء ایاد و غیره .

در آنچه به کسان گوناگون مضاف ومنسوب میشود: حکمة لقمان، رأی سطیح بخل مادر .

در آنچه به عرب‌منسوب است: تیجان العرب، اغربة العرب وصناجة العرب.

مضانات و منسوبات به اسلام و مسلمین: سهم الاسلام، بیضه‌الاسلام، نطاق الاسلام، جناح المسلمین.

در آنچه مضاف ومنسوب است به‌قاریان‌ودانشمندان: خریطه شهر، فقه ابی حنیفه، جامع سفیان.

در آنچه مضاف و منسوب است به پیروان مذاهب و اصحاب هوی ، ایمان‌المرجئی نجدة الخارجی، اکل الصوفی.

در آنچه مضاف و منسوب به پادشاهان جاهلیت وخلفای اسلام است: مثل: سیرت اردشیر، رمی بهرام، ایوان کسری، حسن الامین .

در آنچه مضاف و منسوب به نویسندگان‌وفرماندهان و وزیران دورهٔ عباسی است مانند: بلاغة عبدالحمید، یتیمة بن المقفع، دهن ابی‌ایوب .

در آنچه مضاف و منسوب است به طبقه‌شعرا: حله‌امرء القیس، یوم عبید، حکم لبید.

در آنچه مضاف ومنسوب است به‌صاحبان پیشه‌ها : رایهٔ بیطار، راحه‌صباغ، کلب القصاب.

در بارهٔ پدران‌ومادرانی که نزائیده اند وپسران‌ودخترانی که زاده‌نشده اند وآن‌درچهار فصل است:

فصل اول دربارهٔ پدران مانند: ابوالضفا، ابوسره، ابویحیی و غیره .

فصل دوم دربارهٔ مادران مانند: ام‌الکتاب، ام القری ، ام‌النجوم‌و غیره

فصل سوم دربارهٔ پسران‌مانندابن الماء، ابن اللیالی، ابن ذکاء.

فصل چهارم دربارهٔ دختران مانند: ابنة الجبل، ابنة الکرم، بنت المنیه .

دربارهٔ‌دارندگان‌مردوزن( فی الاذواء والذوات) مانند اذواءالیمن، ذو الاوتاد، ذوالقرنین ذوات النطاقین، ذات‌الخمار .

در باب زنان و مردانی که یا خود مضاف و منسوب اند یا مضاف الیه و منسوب الیه قرار گرفته اند، مثل بنات طارق که در حسن و شرف مورد تمثل اند و حمالة الحطب که در خسران مورد تمثل است وعجائز جنه و زوانی الهند.

در آنچه منسوب به زنان است: نخلة مریم، کیدالنساء، شؤم البسوس.

در اندام‌های جانوران و آنچه بدان مضاف‌و منسوب می شود و از آن‌استعاره میگردد مانند رأس المال، رأس العصاء، وجه النهار .

در باب شترو آنچه‌بدان‌مضاف‌ومنسوب شود ویا خود مضاف ومنسوب قرارگیرد. حنین الابل

(c) ketabton.com: The Digital Library



یوم الجمل، ناقة صالح .

در باب اسپ و قاطر مانند: نواصی الخیل، شبدیز کسری، بغلة ابی دلامه.

در باب خر: حمارابی الهزیل، ظمأ الحمار .

در باب گاو و گوسفند: بقرة بنی اسرائیل، لسان الثور، شاة سعید .

در باب شیر: نکهة الاسد، راکب الاسد .

در باب گرگ: ذئب اهبان، ذئب الغضاء .

در باب سگ: کلبة حومل، کلاب النار .

در باب سایر وحش ودد: مانند جلد النمر، روغان الثعلب، قبح القرد .

در باب موش و گربه: سنور عبدالله، فأرة العرم .

در باب سوسمار و ظربان و خار پشت و خرچنگ: ضب الکدیه، فسوالظربان، خشونة القنفذ انامل السرطان.

در باب مار و کژدم: حیة الوادی، افاعی سجستان .

در باب سایر حشرات و خزندگان مانند بیت العنکبوت، جناح النمله .

در باب شتر مرغ مانند: بیض النعام، شراد النعام وغیره.

در باب پرندگان: عتاق الطیر مخالب الطیر و غیره .

در باب کبوتر: حمامة نوح، طوق الحمامه و غیره.

در باب سایر انواع پرندگان: دیک العرش، سماحه الدیک، کذب الفاخته وغیره.

در باب مگس و پشه: جرءاءة الذباب، لعاب النحل، تلح البعوض و غیره.

درباب زمین وآنچه بدان اضافه شود: امانة الارض، کتمان الارض وغیره.

درباب منازل وبناها وجاي ها: دارابی سفیان، منارة الاسکندریه و غیره.

درآنچه به شهرها واماکن اضافه شود از فنون گونان: خراج مصر، زجاج شام.

درآنچه به شهرها مضاف ومنسوب است از اعراض: طاعة اهل شام، طرب الزنج، حمی خیبر.

درباب کوه ها، سنگ ها: ثقل احد، نقش الحجر، حجرالمغناطیس.

دربارهٔ آب وآنچه بدان اضافه شود: ماءزمزم، ماءالوجه و غیره .

درباب آتش: نار ابراهیم، نارموسی، نارالشباب.

درباب درخت ورستنی ها: نخلة مریم، سدرة المنتهی، عیون النرجس و غیره.

درباب جامه و پوشاك: دیباجة الوجه، بردالشباب، طیلسان ابن حرب .

درباب خوراك وآنچه بدان مربوط است . طعام ید، فالوذج السوق وجز آن

(c) ketabton.com: The Digital Library



درباب نوشیدنی وآنچه بدان مربوط وباآن ذکرشود : بردالشراب ،سکرالشباب، بغض الخمار.

درباب جنگ افزار ها وآنچه بدان ماند: سیف علی ،صمصامة عمرو ،سیوف الخوارج .

درباب زیور وآنچه بدان ماند: قرطه‌ماریه،حلقه خاتم ،واسطة القلاده

درباب شب هاي مضافه :لیل المحب ،لیلة النابغه ،لیلة الخلافه .

درباب زمان‌هاو اوقات.عام الحزن،نسیم السحر، قمرالشتأ .

درباب آثارعلوی .شمس‌العصر،مرالسحاب،انفاس الریاح .

درباب ادب‌وآنچه بدان متعلق است: ادب‌النفس، غذاء الروح .

درفنون‌گوناگون‌به‌ترتیب حروف‌الفبا: انفاس‌الحبیب،بکاء السرور.

ترهات‌البسابس،ثقل‌الفیل،جهل‌الصبی،حمی‌الروح ،خدعه‌الصبی‌وغیره .

روش ثعالبی دربیان این‌مضاف ومنسوب هاچنان‌است که‌نخست زیرهریک‌از عناوین فوق‌الذکر مضاف ومنسوب‌های‌مربوط رامی‌آورد‌سپس‌تحت‌عنوان استشهاد به بیان وجه‌انتساب و اضافت هریک می‌پردازد .

اما‌مضاف ومنسوب های‌گرد آوری شده دوبن فرهنگ ازمتون‌نظم دری‌تا پایان قرن‌پنجم هجری استخراج وباوجه انتساب‌واضافت بیان شده است .

زبان دري تاقرن ششم هجري اختصاص به‌سرزمین خراسان دارد وگویندگان و شاعران آن نیز بیشترازخراسان‌وپروردهٔ دربارهای‌آن‌سامان‌اند، بنابران بیشترمضاف‌ومنسوب‌های این دوره نیز رنگ خراسانی دارد ومنشأ پیدایش آنها زندگی و روابط وعرف اهل خراسان است .

مضاف ومنسوبهائی که پیداوار وفرآورده های شهر های گوناگون راچه در داخل خراسان ویا سرزمین های دیگر احتواسی کند،درحقیقت‌مراکز‌سوداگری‌وصادرات،واردات‌وروابط داد وستد خراسانیان را درآن عصر با سرزمین های مجاور وحتی نواحی دورد ست ارائه‌میدهد . درموارد‌ی مضاف ومنسوب ها شرایط خاص اقلیمی ونکات جالبی از خصایص زندگی مردم را باز می نماید .

ثعالبی میگوید که اعراب درسخن خویش برای‌هرچیزخوب ونیکو وگرانقدر آب را استعاره می کنندمانند:ماء الوجه ،ماءالشباب ،ماء السیف،ماءالحیاةوماءالنعیم وجزآن، واین‌خودنشانهٔ کمبود آب در دیار عرب و وجود بیابان های خشک و بی آب و علف است که آب را درچشم ایشان عزیز و مهم ساخته . همچنانکه‌نرخ پیاز و نرخ لوبیا و ترهٔ بقال در شعرناصر خسرو فراوانی‌وکم بها بودن پیاز ولوبیا وتره را در سرزمین خراسان که منطقهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library



کشاورزی وحاصل خیز بوده‌است می نماید:

نیستی آگه چگویم مر ترا جز این همانک عامه گوید نیستی آگه زنرخ لوبیا
دیوان ۲۵

صبر کن برسخن‌سر دش زیرا کان دیو نیست آگاه هنوز ای پسرا ز نرخ پیاز
دیوان ۲۰۳

آن را که به‌بیهوده سخن شاد شودجانش بفروش بیک دسته خس وترهٔ بقال
دیوان ۲۴۶

استعمال بیش از ۱۲۰ مورد تیغ وشمشیر وخنجر وآهن هندی در شعر این دوره آیا مبین آن نیست که اهل خراسان مردمان جنگجو وسلحشور ونبرد آزما بوده اند وبکار رفتن بیش از ۶۲ مورد دیبای روم وده ها مورد پرنیان رومی ، پرند رومی ، حریر رومی، ستبرق رومی ، سندس رومی، فرش رومی قالی رومی، قرطه رومی، حریر چینی ، دیبای چینی، پرند چینی ، سقلاطون چینی ، سندس چینی ، پرنیان چینی ، حلهٔ چینی، جامهٔ چینی و قبای چینی و موارد متعدد مشک تاتاری، مشک تبت، مشک چینی، مشک ختن ، مشک خرخیز ، مشک طرا زوا مثال آنها بازگویندهٔ این نکته نیست که خراسانیان که سرزمین آبادان وپر نعمت و زندگی مرفه داشته اند ، دوست دار تجمل وشیک پوشی واستعمال انواع عطر ها وآرایش بوده اند ؟

از میان مضاف ومنسوب های این فرهنگ بخشی مربوط به اساطیر وحماسهٔ ملی و اعتقادات ومراسم باستانی مردمان ماست مانند: شجاعت رستم، درفش کاویان، چشم اسفندیار، آتش زردشت ، جشن نوروز ، جشن مهرگان وغیره.

بخشی دیگر از مضاف ومنسوب ها مربوط به حوادث تاریخی وقهرمانان پیش از اسلام ماست مانند دست بهمن ، کتف اندازی شاپور ، عدل نوشیروان، شادی روزگار بهرام گور ومانند آن.

بخشی دیگر زائیدهٔ حوادث داخلی خراسان ورجال وقهرمانان وروابط مردم آن سامان در پنج قرن اول دورهٔ اسلامی است مانند شیر بامیان ، شار غرجستان ، انگشت از هر طبع رودکی ، خسادم ترک ، شکوه وجلال دولت محمود، کفایت خواجه احمد حسن میمندی وغیره . بخشی ارتباط به آئین مقدس اسلام و ادیان سامی دارد و از طریق کتب وروایات دینی درمیان مردم شایع و مشهور شده است مانند طوفان نوح ، آتش ابراهیم، اشتر صالح ، دم عیسی ، عدل عمر ، علم علی وغیره .

عقاید وفرهنگ اقوام دیگروسرزمین های غیراسلامی نیزدر قسمتی از ین مضاف و منسوب ها پیدا است ، مثل : صلیب رومیان، کلیسای روم، لباس رهبان، برهمن هند، بت برهمن، اشکال آقلیدس،

(c) ketabton.com: The Digital Library



اشکال مجسطی ، حکمت یونان وغیره .

نتیجهٔ تماس با اعراب وآگاهی اهل فضل ودانایان خراسان از روایات وامثال بومی عرب که عامهٔ اهل خراسان هیچگونهٔ معرفتی با آن نداشته اند مضاف ومنسوب های خاصی را از تازی وارد زبان دری کرده است که صرف نزد عربی دانان شهرت داشته، مانند : بر نگشتن قارظان عنزی ،عشق دعدو رباب ،غمدان صنعا،تبع یمن ، بینائی زرقا وغیره . همین طور مضاف و منسوب های مربوط به رجال وشاعران تازی مانند حرب حارث بن ظالم،جود نعمان،حلم احنف، جود و شجاعت معن زائده وامثال آن .

بخش بسیار مهمی را هم پیداوار وفر آورده هاوخصایص شهر هاو کشورها تشکیل می دهند .

کنایه هاو کنیت هائی که وجهی خاص دارند قسمت دیگر از این مضاف ومنسوب هاست صاحبان مشاغل و پیشه ور ان مضاف ومنسوب های ویژه یی دارند مانند: طبلهٔ عطار ، کلبهٔ بزاز، تخت گوهر فروش و غیره .

مضاف ومنسوب های علمی بخش دیگری راتشکیل می دهند مانند: اصطلاحات علم نجوم چون شیرآسمان، فلك قمر، چنگ ناهید ونام نواهای موسیقی .

در مورد مضاف ومنسوب های مربوط به جانوران بخشی که به نظر میرسید دارای اهمیت بیشتر است ذکر شد مانند اندوه بو تیمار، نعیق غراب، غراب بین و جز اینها .

انواع دیگری ازمضاف ومنسوب هاست که شکل فرعی دارد و بقول صاحب آنندراج (ج ۱ ص ۹۹) می توان آنهارا اضافه ونسبتی بنابر عظمت شأن حساب کرد مانند تاج کسری، مسند طوس، تاج اسکندر وغیره که تاحد ممکن در ضبط این نوع مضاف ومنسوب ها نیزسعی بعمل آمد .

مضاف ومنسوب های مربوط به عناصر طبیعی وجغرافی مانندوقارورزانت کوه هاوپرآبی رودخانه هاوانواع بادهانیزشامل این فرهنگ است .

بخش دیگر رامضاف ومنسوب های متفرقه تشکیل میدهند .

گاهی اگرمنسوب به اشخاص فقط یك مورد نیزبوده است رعایت احتیاط را،ذکر شده است.

قسمت زیادی ازین مضاف ومنسوب ها در دوره های بعدی نیز زبانزد ومورد تمثل شاعران بوده است . با پیدایش مسایل تازه در دوره های بعد برخی ازمضاف و منسوب ها نیز دستخوش تحول شد، چنانکه عشق محمود و ایاز در ادب صوفیه صورت رنگین تری بخودگرفت وهدهد سلیمان در چشم عرفاء موقف تازه ای یافت. برخی ازین مضاف و منسوب ها در ادوار بعدی فراموش شده و یا استعمال آنها بسیار محدود گشته است. چنانکه با سپری شدن

(c) ketabton.com: The Digital Library



عصر ایجاد حماسه های ملی وروزگاری که مراسم و اعیاد باستانی در دربارها و اجتماع بزرگان خراسان مرسوم بود و بویژه پس از هجوم چنگیز یان وحشی و کشتار های دسته جمعی در خراسان و فتوروا نحطاط فرهنگی درآن دیار مضاف و منسوب های مربوط به تاریخ کهن و ادب حماسی و روایات ملی یا کاملا متروک شد و یا استعمال آنها محدود یت پذیرفت. مضاف ومنسوب ها دراین فرهنگ به ترتیب الفبائی جزء دوم( مضاف الیه ومنسوب الیه) تالیف شده وبرای سهولت کار فهرستی نیز ازآنها به ترتیب الفبائی جزء اول درآخر افزوده شده است. از اشخاص واماکنی که چند مضاف و منسوب دارند نخست معرفی مختصری بعمل آمده ، تا خواننده بداند که شخص منسوب الیه که بوده ویا شهروکشورمنسوب الیه در کجاواقع بوده است. اماکن واشخاصیکه یک یادو مضاف ومنسوب دارند معرفی آنهادرذیل یکی از مضاف ومنسوب ها صورت گرفته وآن دیگر به این یکی ارجاع داده شده است .

## سخن عشق

هر که در راه عشق صادق نیست — جز مرائی وجز منافق نیست
آنکه در راه عشق خاموش است — نکته گویست اگر چه ناطق نیست
نکته مرد فکرت است و نظر — واندر آن نکته جز دقایق نیست
آه سرد و سرشك وگونهٔ زرد — هرسه در عشق جز حقایق نیست
هر که مست ازشراب عشق بود — احتسابش مکن که فاسق نیست
توبه از عاشقان امید مدار — عشق وتوبه به هم موافق نیست
دل به عشق است زنده درتن مرد — زنده دل نیست هر که عاشق نیست
ورسنائی نه عاشق است بگو — سخنش باطلست ولایق نیست .

سنایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال م.ن نگهت سعیدی

# ترجمه های آثار حکایتی دری

## قسمت سوم

**۲۲**ـشبستان نکات وگلستان لغات (درنسخه های لندن وپاریس «شبستان نکات» وگاهی به عنوان «شبستان خیال» هم یاد شده) مجموعه یی از داستانها وحکایتها و فکاهیها به شعر و نثر، اثر محمد بن یحیی سیبک خراسانی .«فصل اول آن توسط هرمان اته ترجمه ودرلایپزیگ در سال ۱۸۶۸ نشر شده است.» (۱)

**۲۳**ـطوطینامه،نوشتهٔ ضیاء الدین نخشبی (متوفی ۷۵۱ هـ . ، ۱۳۵۰ م.)

«نخشبی نویسندهٔ زیاد نویس وولودی بود که از معلوماتش در بارهٔ زبانهای هندي درترجمهٔ آثار هندی به دری استفاده کرد .اثر معروف او همین کتاب است که در هند و ستان و آسیای مرکزی بسیار شهرت دارد،ودر اروپا نیز تا اندازه یی شناخته شده است .»(۲)

این داستان به‌قول ویلهلم پرچ (در مقاله یی که پسانتر ذکر آن می آید ودرفهرست نسخه‌های خطی دری در کتابخانهٔ شاهی برلین )به‌قول هرمان اته (در«فهرست نسخه های خطی دری ، پشتو، ترکی وهندوستانی » کتابخانهٔ بودلین)وبه‌قول برتلس (در « دایرة المعارف اسلام» ج ۴)درسال ۷۳۰ هـ.(۱۳۳۰ م.)وبراساس داستان قدیمتر سنسکریت که سوکا سپتاتی Suka Saptati (هفتاد قصهٔ طوطی که توسط د.گالانوس D. Galanos قسماً به یونانی(آتن ۱۸۵۱ )ترجمه‌شد)خلاصهٔ جدیدتری از آن است (۳) نگارش یافت . نخشبی در مقدمهٔ کتاب میگوید که یک تن از

---

(۱) دایرة المعارف اسلام ج ۲ (۲) ایضاً ج ۴

(۳) گذشته از سوکا سپتاتی کتاب هندی دیگری به زبان تامل Tamil در همین گونه طرح به عنوان همساونساتی Hamsa Vinsati (بیست قصهٔ قاز)وباعین هدف ومقصودطوطینامه- سرگرم داشتن زن عاشق پیشه بی در خانه تا برگشتن شوهرش ـ وجود دارد. (کلوستن،مقدمهٔ بختیار نامه حاشیهٔ ۴۳ص ـ ۴۴ )

(c) ketabton.com: The Digital Library



مشوقان ترجمهٔ دری قدیمی این کتاب رابه وی نشان داد واو راتشویق کرد که آن را باردیگر بنویسد زیرا که زبان ترجمهٔ قدیمتر بسیار ساده وعاری از آرایشهای سخن بوده است.(۱) نخشبی به کار آغاز کرد وبا حذفها وزیاداتی، کتابی در ۵۲ فصل که هرفصل «شب» نامیده میشود به وجود آورد وبرخی از حکایتها را که باسذاق او برابر وکاملا دلچسپ نبود به حکایتهای بهتر ودلچسپتری عوض کرد.»(۲) این داستان مانند کلیله ودمنه، سندباد نامه وبختیار نامه در شکل یک داستان به حیث چارچوب وحکایتهای کوچک در داخل آن به صورت «قصه در قصه» است.

«مشخصهٔ طوطینامهٔ نخشبی زبان بسیار دقیق وظریف وکثرت تشبیهات واستعارات است وچنین به نظر میرسد که این طرز بیان برای نسلهای بعدی بسیار دشوار یا نامانوس بوده زیرا به امر اکبر پادشاه مغلی هند ابو الفضل مبارک آن را به زبان آسانتری دوباره نوشت.»(۳). یک نسخهٔ خطی تحریر ابوالفضل در موزیم بریتانیا به شمارهٔ «ضمیمه ۱۰۵۸۹» موجود است که تاریخ کتابت ندارد. در جولای ۱۸۳۶ خریده شده، ترجمهٔ اردو در زیر سطرهای دری نگارش یافته است.

تحریر وتلخیص طوطینامه توسط محمد قادری (یا طبق فهرست کتابخانهٔ «مکتب مطالعات شرقی وافریقایی» پوهنتون لندن: محمد خداوند قادری) در اواسط قرن هفدهم میلادی درسی وپنج فصل به قول ویلهلم پرچ «طوطینامهٔ نخشبی را کاملا تحت انشعاع قرار داد» وبه قول کلوستن «این تلخیص بسیار زشت وناهمرانه صورت گرفته . . . وی باحذف برخی از داستانها و تبدیل شیوهٔ نگارش پسندیده وزیبای نخشبی به طرز بیان بی لطف وبی ملاحت و نارسا وغیرفصیح خویش به شهرت ادبی نخشبی صدمه بی زیاد وارد کرده است.»(۴) «از تحریر قادری ترجمه هایی زیاد به هندی (توسط آواری وغواصی) بنگالی (توسط منشی کاندی کارانا) ترکی (توسط عبدالله افندی چاپ بولاق ۱۲۵۴ وقسطنطنیه ۱۲۵۶ هـ) وبه زبان تاتاری در قازان صورت گرفت. تحریر منظوم دری آن به وسیلهٔ حمید لاهوری انجام یافت. تحریر دیگری از آن که باچاپهای سنگی ارزان قیمتی نشر شده «چل طوطی» نام دارد ومتن یکی از آنها به کوشش و. ژ وکوفسکی در سن پترزبورگ در سال ۱۹۰۱ انتشار یافته است.» (۵)

ترجمهٔ انگلیسی تحریر قادری به دست فرانسس گلادوین در هندوستان انجام یافت. چاپ

---

(۱) قول نخشبی در آخر این مبحث آورده شده است (۲) دایرت المعارف اسلام ج ۴

(۳) دایرة المعارف اسلام ج ۴

(۴) مقدمه بختیارنامه حاشیهٔ صفحهٔ ۴۳

(۵) دایرة المعارف اسلام ج ۴

(c) ketabton.com: The Digital Library



نخست متن دری وترجمهٔ انگلیسی آن به گفتهٔ هرمان اته در سال ۱۸۰۰ وبه گفتهٔ ماهیار نوا بی در ببلیوگرافی ایران ،در سال ۱۷۹۲ در کلکته وچاپ دوم آن در لندن در سال ۱۸۰۱ و چاپ سوم آن باتجدید نظر توسط C. Luchooman در مدراس درسال ۱۸۳۲ صورت پذیرفت .

طوطینامهٔ قادری توسط کارل یا کوب لود ویگ ایکن به المانی ترجمه شد و در سال ۱۸۲۲ در شتوتگارت انتشار یافت . این چاپ مقاله یی در بارهٔ نخشبی وترجمه یی از نمونه های طوطینامهٔ وی را به قلم ج. گ. ل. کوزگارتن (۱) در بر دارد .

«تحریر قادری در آغاز سده نزدهم توسط سید حیدر بخش به عنوان «توتا کهانی» به زبان هندوستانی ترجمه شده است.»(۲)

این ترجمهٔ هندوستانی یا اردوی طوطینامه ، به کوشش دونکن فاربز در لندن در سال ۱۸۵۲ به چاپ رسید.

«تحریر ترکی آن توسط ل. روزن به المانی ترجمه شد ودر سال ۱۸۵۸ در لایپزیگ منتشر گردید .»(۳)

طوطینامهٔ نخشبی پس ازآنکه ب. جرانز درسال ۱۷۹۲ ترجمهٔ آزادانگلیسی دوازده فصل آنرا نشر کرد، در اروپا شناخته شده است. این ترجمه، مقدمهٔ نه صفحه یی و چنین عنوان دارد: ضیاءالدین نخشبی، حکایتهای طوطی . ترجمه به انگلیسی ازروی نسخهٔ خطی فارسی به عنوان طوطینامه توسط یك معلم زبانهای فارسی، عربی، عبری، سریانی، کلدانی، یونانی، لاتین، اتالیایی، فرانسوی وانگلیسی، لندن ، ۱۷۹۲ .

«متن دری شب هشتم طوطینامه و ترجمهٔ المانی آن توسط ه. بروکهاوس در لایپزیگ درسال ۱۸۴۳ ، دوبار طبع شد . » (۴)

تیودور بنفی در (گ گ ا ، GGA) صفحهٔ ۵۲۹ سال ۱۸۵۸ راجع به طوطینامهٔ نخشبی و ویلهلم پرچ به عنوان «دربارهٔ طوطینامهٔ نخشبی » در (مجلهٔ تحقیقات ومطالعات شرقشناسی المان ZDMG

---

(۱) طبق فهرست کتابخانه مکتب مطالعات شرقی وافریقایی ودایرت المعارف اسلام ج ۴ نام این شخص J. G. L. Kosegarten است.

(۲) هرمان اته وادوارد زاخاو : فهرست نسخه های دری، پښتو، ترکی وهندوستانی در کتابخانهٔ بودلین اکسفورد، ۱۸۸۹

(۳) دایرت المعارف اسلام ج ۴

(۴) دایرة المعارف اسلام ، ج ۴

(c) ketabton.com: The Digital Library



دورهٔ بیست و یکم ، لایپزیگ ۱۸۶۷ ،ص ص ۵۰۰ - ۵۵۱ ) مقاله هایی نگاشته اند.

«اگر چه یك نسخهٔ خطی ترجمهٔ فرانسوی آن در میونیخ هست ولی تا کنون ترجمهٔ کامل طوطینامهٔ نخشبی صورت نگرفته است.» (۱)ی. برتلس (۲) معرفی کنندهٔ طوطینامهٔ نخشبی درجلد چارم دایرة المعارف اسلام،این داستان‌رابه‌روسی ترجمه کرده که تاسال۱۹۳۴ - سال چاپ جلد چارم دایرة المعارف اسلام - به شکل نسخه خطی بوده است.

«دیگر آثار نخشبی ، شهرت طوطینامهٔ وی را نتوانست کسب کند ولی این آثار باقی مانده است : داستان گلریز،جزئیات و کلیات (چل ناموس نیز نامیده میشود) لذت النساء (تحریر دری کوکاساترا Koka-sastra که در بارهٔ حالات مختلف‌زن نوشته شده )، سلك‌السلوك (اقوال صوفیان) ، نصایح ومواعظ ،عشرهٔ مبشره. تمام آثار منثور نخشبی، دارای قطعاتی از اشعار اوست که‌نشان میدهد شاعر ممتازی نیز بوده است.» (۳)

باید نکته دیگری رانیز به‌این‌مبحث افزود: درسال ۱۳۵۲ش. کتابی‌به عنوان «طوطینامه - جواهر الاسمار» نوشتهٔ عمادبن محمد النعری، به‌اهتمام شمس‌الدین آل‌احمد(انتشارات‌بنیادفرهنگ ایران)، از روی یگانه نسخهٔ خطی متعلق به «کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی» که کتابت‌آن درقرن هشتم دانسته شده انتشار یافت.

از مقدمهٔ کتاب‌بر می‌آید که جواهر الاسمار در زمان علاءالدین محمد خلجی پادشاه هند (۶۹۵- ۷۱۵ ه.) ودر اواخر سلطنتش (۷۱۳- ۷۱۵) نوشته‌شده‌است. نویسنده‌خودش را«مترجم این اسمار» خوانده (ص ۱) ودر دو جای‌چنین گفته است :«این‌جریدهٔ مترجمه را بروجه‌خدمتی‌به جهت خزانهٔ کتب حضرت خلافت نگاشت.»(ص۱۳)«خواست...دفتری‌ازهندوی ترجمه کند... (ص ۱۶): در همین صفحه چنین نگاشته است: «القصه بدین نیت دفاتر هندوان رانظر میکردم و حکایات واسمار ایشان میدیدم .دل ضعیف درهیچ کتابی قرار نمیگرفت و جان نحیف هیچ کدام را خوش نمیکرد .اگر بدایت یکی‌را محکم وبا بنیاد میافتم نهایتش‌سست‌ومختل مینمود واگر انجام یکی مطلوب‌و مرغوب میبود در آغازش دل‌نمی‌آسود تا درطلب وجستجوی بسیاروتفحص وتگاهوی بیشمار ، دفتری یافتم که مطلعش رشك دفاتر اسمار بود و بر ترتیبی نیکو تألیف کرده مشتمل بر هفتاد و دوفسانه‌ازز بان طوطی‌اختراع نموده‌بودند.»ودر صفحه های ۱۷—۱۸ این‌طور میخوانیم:

---

(۱) دائرة المعارف اسلام ،ج ۴ .

(۲) یفگانی اندریویچ برتلس یابرتلس پدر ،اندری یفگانو ویچ برتلس یا برتلس‌پسر.

(۳) دایرة المعارف اسلام ج ۴.

(c) ketabton.com: The Digital Library



« القصه بندهٔ کمینه چون به هزت طبع و علوخاطر در آن هفتادو دو فسانه تأمل کرد وفواتح و خواتم آن را بنگریست حالی ظاهرش نیك مینمود .میخواست تا همان رابه عبارت فارسی لباس دهد وگردن و گوش اورا به لآلی استعارت بیاراید .فاماچون نیکونگاه کردم ودرغوامض ، به عین تجربت تن وانداش را بدید، ازدر رحکم و غرر کلم خالی یافتم وازجواهرفوایدو گوهرنصایح عاری دید. و آنچه دروی فسانهٔ خلاصه و لطیف بود آن همه از « کلیله و دمنهٔ » فارسی و « سندباد » بوده است و آنها خود در محل خویش هستند ودر غایت شهرت اند، ودیگر افسانه ها نیك سمج ونا خوش بود که لایق و در خور ملوك نباشد ،علی الخصوص به حضرت پادشاه چگونه توان برد ؟ مگرچند فسانه که اندك مایه بهتر بود، آن را در تحت تحریر آورده شدو دیگرافسانه های غریب و بدیع و نو باوه وعجیب از کتب هنود و از مواضع دیگر جمع کرده آمد ،وبیشتری از « کلیله و دمنهٔ » هندوی که آن را درترجمهٔ فارسی نیاورده اند ،تحریر افتاد. و قالب نشانها و کالبد داستانها هم برآن منوال ،بلکه از آن بهتر ، مؤکد گشت.و زر عبارت راهم برمثال بوته یی که ایشان تخریج کرده بودند پخته ترو خالصتر از آن در آن بوته ریخته شد.و طلسمات طوطی و لطایف او که به انواع طرق واصناف حیل عروس بازرگان را بازگردانیده بودو ازرفتن بر معشوق باز داشته،نوشته آمد. ومجموع این افسانه هارا از بزرگ وخورد و دراز و کوتاه پنجاه و دوتقریر افتادو این ترجمه را « جواهر الاسمار » نام نهاد. »

نخشبی پس از حمدونعت ،درمقدمه طوطینامه چنین میگوید(۱)

« کیفیت ترکیب این حکایات و کمیت ترتیب این روایات و نهادن نام حکایات الدرایات .

حاکی این حکایات و راوی این روایات یعنی ضیاء نخشبی غفرالله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه چنین گوید که درهنگام خوش وایام دلکش ووقت خرمی وعهد بیغمی [ که ] (۲) دولتی است سنی ونعمتی است سنی، اگربا کش ایام مساعدت کندت واوقات مسامحت نماید آن راملك بی بدل باید پنداشت وسلطنت بی عوض باید انگاشت که تیراز کمان جسته ووقت ازدست رفته راقابلیت عود نیست وصلاحیت ردنه:

نخشبی وقت راغنیمت دان گوهروقت در بها نا ید (۳)

---

(۱) ازدونسخه ،خطی طوطینامه به شماره ۵۴۷۱۹ خ ۱۲۹ و شماره ۱۲۱۱۳۴ خ ۳۹۹ متعلق به کتابخانهٔ پوهنتون کابل .

(۲) کلمه « که » درهردونسخه نیست وسهو کاتبان نسخه ها ست .

(۳) به جای این مصراع ، درنسخه دیگر ، « بازآید به دست یانا ید » ذکراست .

(c) ketabton.com: The Digital Library



وقتی ازاوقات خوش و هنگام شباب حکایت میکرد (۱) بزرگی با بنده گفت که در این وقت کتابی مشتمل بر پنجاه و دو حکایت، بزرگی از عبارت به عبارتی دیگر برده و از اصطلاح هندی (۲) در (۳) زبان پارسی (۴) آورده اما اشهب مقال در مضمار اطالت دوانیده و سخن را در درازی به اقصی الغایت رسانیده و قاعده ترتیب ذوقی و قانون ترکیب شوقی را اصلا مراعات نکرده و آغاز داستان و انجام حکایت از جای برداشته و فرود گذاشت معرفت اهل بلاغت برونگماشته و معالی اهل دانش را معطل داشته چنان که قاری ازمقصود راحت بازمیماند و سامع را مطلوب استراحت فوت میشود. اگر تو این اصل را که از اصول کتب هندی (۵) است به عبارت موجز واستعارت مسلسل، به ترتیب لایق و ترکیب فایق بنویسی بر قاری و سامع او منت بی نهایت کرده باشی...

حکم آن بزرگ را که دل محکوم اوست، انقیاد کرده شد و امر او را که جان این ضعیف مأمور اوست اقبال نموده آمد..... پنجاه و دو حکایت به عبارت خوب و استعارت مرغوب و امثال و نظایر جدید نوشت و حکایتی که بی ضبط و بی ربط بود آن را مضبوط و مربوط کرده شد و مطلع هریک را تزئین داده شد و حکایاتی چند که سامع از وذوق بگیرد (۶) به جای او حکایت دیگر تحریر افتاد.» پس از یک بیت خلاصه داستان را آورده و مقدمه را به انجام رسانده.

از مقایسهٔ دو مقدمه این نتیجه به دست می آید که نخشبی کتاب طوطینامهٔ خود را از روی کتاب «طوطینامه- جواهرالاسمار» با تعدیل و تغییر جزئی نقل کرده است زیرا:

نخست تاریخ نگارش «طوطینامه- جواهرالاسمار» (بین سالهای ۷۱۳-۷۱۵) ۱۶ یا ۱۷ سال بیشتر از تاریخ نگارش طوطینامه نخشبی (سال ۷۳۰) است.

دوم، تا کنون از تحریر دری قدیمتر طوطینامه پیش از آغاز قرن هشتم هجری که نخشبی آن را دوباره نوشته باشد اطلاعی در دست نیست.

آنسان که در دایرة المعارف اسلام ذکر شده طوطینامه نخشبی از روی «ترجمه دری قدیمی» و به سبب آن که «زبان ترجمه قدیمتر بسیار ساده و عاری از آرایشهای سخن بوده است» به میان نیامده و این مورد مثل تحریر های قرن ششم هجری کلیله ودمنه، سندبادنامه و بختیارنامه نیست.

---

(۱) «حکایت میکرد» در هردو نسخه هست ولی زاید به نظر میرسد.

(۲) در نسخه دیگر: «هندوی».

(۳) در نسخهٔ دیگر: «به».

(۴) در نسخه دیگر: «فارسی»

(۵) در نسخه دیگر: «هند وی»

(۶) در هردو نسخه همین طور است، جمله نابه سامان و مشوش به نظر میرسد.

(c) ketabton.com: The Digital Library



سوم، عمادبن محمدالنعری هدف وطرز کارومنبع وما خذخودرا به‌صراحت بیان کرده‌وبه« هفتاد و دوفسانه» که‌نزدیک‌به صورت‌اصلی سنسکریت« هفتاد قصه‌طوطی» است. اشاره‌نموده‌وعلت‌تلخیص کتاب‌رابه پنجاه‌ودو افسانه‌وتقریر نیزتوضیح کرده‌است. ولی‌ضیاء نخشبی‌نه‌ازآن«بزرگی» که‌مشوق اودرپدیدآمدن طوطینامه اش‌بوده‌نام‌برده است‌ونه‌ازمترجم‌ونویسنده‌اصلی کتاب. اگر ازهر کدام‌آنها نام‌میبرد آشکار میگردید که از کدام‌منبع نقل‌واقتباس کرده است .

چارم، نخشبی‌مانند عماد ازپنجاه‌ودو حکایت‌سخن رانده است .

پنجم، نخشبی‌پیش ازذکر(کتابی مشتمل برپنجاه ودوحکایت) «عبارت دراین‌وقت»را ذکر کرده‌است‌نه اوقات‌قدیم یاقدیمتررا. نخشبی‌دراین نقل‌واقتباس به‌عوض‌حق‌شناسی وسپاسگزاری از مترجم‌ونویسندهٔ متقدم، متأسفانه او رانخست از زبان آن«بزرگ» مشوق خویش‌و سپس شخص خودش موردایرادو اعتراض بیجاو نارواقرار داده‌و از سزایای‌اثر او یکسره چشم پوشیده است.

**۲۴ـ قابوسنامه، نگارش عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، درسال ۴۷۵ هجری مطابق ۳-۱۰۸۲ میلادی.**

(ترجمهٔ فرانسوی‌قابوسنامه‌توسط آ. کری A. Querry (Consul de France a Trebizonde) درسال ۱۸۸۶ در پاریس‌انتشار یافت.

۲) چارلز ریو در فهرست نسخه های خطی ترکی، ص ۱۱۶ در بارهٔ سه ترجمهٔ ترکی‌قابوسنامه سخن رانده است.(۱)

۳) یک تعداد از حکایتهای قابوسنامه درضمن دستور زبان‌فارسی تألیف دونکن فاربز منتشر شده است.(۲)

۴) نصیحت نامه‌معروف به قابوسنامه، تألیف کیکاووس‌بن‌اسکندر بن قابوس بن‌وشمگیر، متن دری بایادداشتهای انتقادی، تدوین روبن لیوی‌استاد فارسی در پوهنتون کمبریج، لندن. سلسله انتشارات گیب-لوزاک وشرکاء، ۱۹۵۱.

۵) ترجمهٔ انگلیسی به‌عنوان: آیینه‌یی برای‌شهزادگان «قابوسنامه» اثر کیکاووس بن‌اسکندر شهزادهٔ گرگان باسقدمه توسط روبن لیوی، لندن ۱۹۵۱.

---

(۱) تاریخ ادبی فارسی، ادوارد براون، ج ۲ ص ۲۷۶ .

(۲) ایضاً ص ۲۷۸.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : پوهنیار محمد علم

# گوشه هایی از فرهنگ
## عامیانه کلاشوم نورستان

### اول- مقدمه :

نورستان به ولایت لغمان و کنرها مربوط است و در بین ۳۵- ۳۶درجه، ۳۰ دقیقه عرض البلد شمالی و ۷۱ - ۷۵درجه ۳۰ دقیقه طول البلد شرقی موقعیت دارد.

مساحه تقریبی آن ۵۰۰۰ میل میباشد. طرف جنوب شرق نورستان وادی کنرهاوچترال و به سمت غرب آن نجراب وپنجشیرواقع شده. جانب شمال آن سلسله جبال هندوکش ومنطقه بدخشان ومنجان موقعیت دارد(اکبر شور ماچ ۱۹۷۱) .

منطقهٔ نورستان از دره های متعدد، تنگ وپیچاپیچ تشکیل شده است .

این دره ها به یک سلسله وادي ها منتهی میگردند که قسمت بزرگ آن را سطوح مرتفع، دره هایی سرسبز و جنگهلای انبوه تشکیل میدهند. مردم نورستان از قرن ها باین سو در بین دره ها اسرار حیات میکنند .

ساحهٔ نورستان طوریکه تذکار بعمل امد کاملاً کوهستانی است وبر مراوده با مردم همجوار

---

۱- اصطلاح کلاشوم (Kalashum)، کلاشه - (Kalasha)، کلاشه- الا (Kalasha—ala) وکلاش (Kalash) با همدیگر اشتباه نشوند . کلاشوم بر صطلاحی است که به محیط جغرافیائی مردم کلاشه (درهٔ وایگل نورستان) گفته میشود. و اصطلاح کلاشه بر خود مردم درهٔ وایگل نورستان کسانیکه دررو ستاهای این دره زندگی میکنندو به زبان کلاشه - الا(زبان وایگلی )تکلم میکنند اطلاق میگردد. اما کلاش به قبله یی که در شمال غرب چترال باعرف و عنعنات سابق زندگی دارند گفته میشود. نگارنده اصطلاح کلاشوم را عوض درهٔ وایگل«و کلاشهٔ -الا»را عوض زبان وایگلی استعمال میکند . همانطور مردم آنجا بکار می برند.

(c) ketabton.com: The Digital Library



را برای اهالی انجا دشوار ساخته است. ازین جهت باشندگان این منطقه در طول تاریخ دربن دره‌ها و دامنه های کوه با فرهنگ متجانس، بومی ودست ناخوردهٔ شان باقی ماندند. این وضع تا قرن ۱۹ دوام کرد. در قرن ۱۹ امیر عبدالرحمن خان پادشاه آنوقت افغانستان با لشکر کشی این منطقه را تحت قلمروخود در آورد. ومردم نورستان که به یک سلسله ارباب الانواع مانند ایمرا (Ymra, Imra) بزرگتر بن اله و خالق کائنات، گیش (ges) خدای جنگ، ساد روم (Sadrum) خدای آب و هوا مخصوصاً باران، اندر (Ender) خدای مشروب و انگور، داسنری (Dasani) خدای حاصلات، نگهدار زنان باردار و خدای زیبائی، دي (De) خدای تعیین کننده سر نوشت وغیره عقیده داشتند.

امیر آنوقت افغانستان عقاید فوق مردم نورستان را ملغی قرار داده و در عوض دین مبارک اسلام را به تمام نورستان پخش و خصومت فرهنگی و مذهبی را که قرن هامیان مردم این منطقه و مردم همجوار بود از بین برد. واخوت ووحدت اسلامی را میان آنان قائم نمود (برای معلومات بیشتر رجوع شود Robertson 1896، Morgenstierne 1933، عبد الرحمن ۱۹۱۳، وحسن 1968 Duprec' 1970).

متناسب به شرائط طبیعی و جغرافیائی محیط کوهستانی این منطقه نظام مالداری برای امرار معیشت مردم مساعدتر بوده است. ازین جهت نظام مالداری اساس زندگی مردم این منطقه را تشکیل میدهد. در نظام مالداری مردم حیوانات اهلی را برای ادامه زندگی خویش بکار میگیرند. و حیوانات اهلی به عنوان غذای مورد ضرورت ووسیلهٔ حمل ونقل استعمال میشود (16, 1969 Otherbein). در پهلوی مالداری، باوجودیکه زمین زراعتی بسیار کم میباشد، زراعت هم رائج است. توسط حاصلات زراعتی، حیوانی وپیداوار طبیعی ضرورت حیاتی مردم مرفوع میگردد (برای معلومات اقتصادی رجوع شود به معتمدی ۱۹۵۶، غرزی، یوسف نورستانی ۱۹۷۳ و Strand, 1975).

درحصهٔ تقسیمات کار میتوان گفت که پیشه مالداری، تولید مواد حیوانی مخصوصاً تولید لبنیات کاملا بدوش مردان بوده و زنان امور زراعت، تهیه غله ها تهیه غذای روزمره را بعهده دارند. ازنگاه اقتصاد این منطقه هر خانواده هسته ئی متکی بخود استوار میباشد.

یک خانواده هستوی بطور متوسط ۲—۶ راس گاو ۲۰—۶۰ راس بز چند راس گوسفند، چند درخت چارمغزو یک قطعه زمین در دامن کوه دارند.

درنورستان مانند دیگر نقاط افغانستان فاصله اقتصادی بین مردم که درطبقات اجتماعی راکه بوجود می اورد زیاد دیده نمي توانیم.

درنورستان مجموعاً پنج زبان مستقل که هر زبان دارای چندین لهجه میباشد تشخیص

(c) ketabton.com: The Digital Library



گردیده است پیش از Morgenstierne تمام زبان های نورستان و زبان های همجوار آن در طبقه بندی در یک گروپی که بنام دارد یک (Dardic) یاد میشد شامل میساختند. وموقف داردیک هم در طبقه بندی زبان های هندو اروپائی شرقی بطور واضح معلوم نبود. بعضی دانشمندان داردیک را به دسته زبان های هندی و بعضی به دسته زبان های ایرانی مربوط میساختند. (Voegelins 1965: و Kachru :1969) مقاله سال Morgenstierne 1961 زبان های این منطقه را ازنگاه فونولوجی و مورفولوجی تاریخی تحلیل نموده طبقه بندی و موقف شان را ازنو تعین نمود. وی پنج زبان نورستان رادر یک دسته قرار داده و بنام دسته زبان های نورستانی یاد نمود و متباقی زبان های این منطقه را بنام داردیک یاد کرد. همچنان موقف دسته زبان های نورستانی رایک شاخه جداگانه که در بین شاخه اندیک وایرنیک موقیعت دارد تعیین نمود. این طبقه بندی زبان های نورستان و داردیک هنوزهم نزد بعضی دانشمندان معلوم نبود. تا که درسال ۱۹۷۳ دانشمند امریکائی بنام Strand طبقه بندی و موقف زبان های نورستانی و داردیک را که توسط Morgenstierne صورت گرفته بود در پرتو تجارب وتحقیق شان در نورستان، مفصل تر واضح نمود. طوریکه تذکار بعمل آمد که پنج زبان مستقل در نورستان تشخیص گردیده است. که مختصراً به شرح موقعیت هر زبان می پردازیم:

۱ - کته وري Kata-Veri( با شگلی Bashgali):

این زبان در شرق وغرب نورستان تکلم میگردد. درلهجات غربی رامگل Ramgel کلوم (Kulum) کتوی (Ketivi) و پائیوک Paiuk شامل میباشند. ودرلهجات شرقی کامیوري ( Kamviri) لمرت ویري (Lamertviri) وموم Mum-viri شامل میباشند. این زبان توسط Strands Morgenstirene وقاضی غلام مولا مفصلا مورد تحقیق قرارگرفته است. Strand. مدت هژده ماه در نورستان شرقی جهت تحقیق این زبان سپری نمود.

۲- واسی واري (Wasi-Weri)، پارسونی (Parsuni)، ویرون (Veron):

این زبان در قسمت شمال غرب نورستان رائج است که سه لهجه درآن تشخیص گردیده است که عبارت اند از واسیووري قسمت شمالی، وایسواري قسمت مرکزی و لهجه وایسواري قسمت جنوبی. Buddruss استاد پوهنتون Mainz جرمنی زبان وفولکلور این منطقه رامفصلا تحقیق نموده است.

۳-وی الا (Wai-ala) زبان وایگلی، کلاشه - الا (Kalasha-ala): این زبان در قسمت مرکزی نورستان تکلم میگردد. و بصورت عموم دولهجه درآن می یابیم. قسمت شمالی کلاشوم که بنام لهجهٔ وارجن (Varjan) یاد میشود. وقسمت جنوبی آن لهجهٔ چیما- نیشای (Chema—Nishei)

(c) ketabton.com: The Digital Library



یادمیشود. Morgenstierne این زبان راتحت مطالعه قرار داده است.

۴ - تریگامی (Tregami):

این زبان درقسمت جنوب نورستان رواج داشته و سه لهجه گیمیری (Gemiri)، کتاری (Katari) و داوي (Dave) دارد.

۵ - اشکونی (Ashkuni):

این زبان درقسمت جنوب غرب نورستان تکلم میگردد. ودرین زبان سه لهجه قابل تشخیص میباشد. لهجه اول آن بنام اشگورو وري (Ashuru-veri) که درساحهٔ کولاتاع (Koloto)، تیتن (Titin) وباژایگل (Bajaigal) متداول میباشد. ولهجه دیگر آن در ساحهٔ واما (Wama) تکلم میشود که سارو وري (Saru—Veri) یاوامائی (Wamai) نام دارد. لهجه سومی آن بنام گرام سارا وري (Gramsara-veri) یاد میشود که دربین واما وتیتن متداول است.

نورستان باموجودیت زبان های متفاوت و فرهنگ متجانس دران ساحهٔ جغرافیائی نسبتاً کوچک از چندین سال به اینطرف توجه دانشمندان داخلی و خارجی را بخود معطوف کرده است. درین اواخر نوشته هاي پراگنده به کلتور نورستان درمنابع مختلف به نظر میرسد. که درمعرفی بیشتر زبان، فولکلور و طرز های کلتوری و اجتماعی نورستان تا اندازه یی روشنی می اندازد. G. Robertson اولین محقق انگلیسی بود که چندمقاله ویک کتاب بنام Kafires of the Hindu-kush درسال 1896 به طبع رسانید.

محتویات این کتاب راجع به فرهنگ شرقی نورستان که نویسنده مدت یکسال را درآن منطقه سپری نمود به شکل قبیله شناسی تشریح وتوضیح نموده است که به جنبه های مختلف حیات کلتوری مردم تماس گرفته است. اما نویسندهٔ موصوف متاسفانه به دیگر مناطق نورستان مانند بارون، اشلون وکلاشوم صرف تماس بسیار جزوي گرفته است و بس. با آنهم این کتاب کلاسیک را برتسن از زمره کتاب های باارزش دربارهٔ فرهنگ وتاریخ فرهنگی نورستان محسوب میگردد. ناگفته نباید گذاشت که این کتاب راه تحقیق را برای محققین بعدی باز نمود.

مطالعات علمی نورستان را بعد از برتسن دانشمند شهیر پروفسور (Morgenstierne) که از ناروي میباشد. انجام داد.

Morgenstierna کرسی ریاست سیمینار بین المللی کلتور هندوکش منعقده (Moes Gard) دنمارک سال ۱۹۷۰ رانیز بدوش داشت. اصلا وی زبان شناس است وعمري رابه مطالعه راجع کشور عزیزما

(c) ketabton.com: The Digital Library



بسر برده ولی نه تنها به‌مسایل مربوط به نورستان علاقمند بود بلکه بطور کل به تمام زبان هاو مظاهر فرهنگی افغانستان علاقهٔ علمی داشته ودارد. مورگنسترن درسال ۱۹۳۹ با کمک و لطف سپه سالار غازی شاه‌محمود خان مرحوم صدراعظم آنوقت به درهٔ کلاشوم نورستان جهت مطالعه وتحقیق سفر کرد. البته وی اولین دانشمند اروپائی بود که به این جا سفر کرد. نتیجهٔ تحقیق وی کتابی بنام The waigali Language در سال 1954 ومونوگراف جداگانه ئی هم در بارهٔ هر یک از زبان هایی دیگر نورستان بود. این کتاب سودمند علاوه برمطالعهٔ تحلیلی این زبان موادی دارد که راساً به زبان کلاشه ـ الا ثبت شده که ارزش ثقهٔ علمی دارد.

وفرهنگ آن دیار به‌نحوشایسته ئی در آن انعکاس یافته است.

همچنان این دانشمند فهرست لغات زبان کلاشه ـ الا را که به منزله نخستین فرهنگ آن زبان است درینجا گنجانیده است.

علاوتا این محقق فاضل نام ارباب انواع، موهومات وقهرمان های محلی رافهرست نموده است. بعضی از داستان های مربوط به این ارباب الانواع وغیره اثار هامیانه که فرهنگ نورستان ازین نگاه غنی میباشد به‌حیث کلتور معنوی ارجمندی بما باقی مانده‌است وامروز هم تداول عام دارد. داستان سرائی به انواع مختلف آن، ضرب المثل گوئی ورجز خوانی درمجالس و مراسم مختلف به عنوان سرگرمی ومشغولیت مردم هنوز درنورستان رائج است. این داستان های متفاوت کلتور ومذهبی باستانی (قبل از 1896) ورابطه انسان با محیط فزیکی و اجتماعی ودیگر گوشه هایی مختلف فرهنگی مردم را انعکاس میدهد. یک عده مردم هم به روایت وسرودن موضوعات نوکلور یک مهارت کامل دارند.

نکاتی که درینجا گنجانیده شده اکثراً زمنطقه نورستان مرکزی کلاشوم (درهٔ ـ وایگل) ومناطق همجوار نزدیک آن میباشد. منطقه کلاشوم را نظربه تاریخ محلی، لهجهٔ زبان، تقسیمات منطقه (مخصوصاً چراگاها) روش ساختن پنیر به دوبخش تقسیم شده اند(۱) اول وارجن

---

(۱) در کلاشوم نورستان بصورت عموم دوقسم پنیر ساخته میشود. قسمت شمال کلاشوم وارجن، پنیر رابه‌شکل مدور که تقریباً از چهار تا هشت انچ ضخیم میباشد میسازند که این پنیر بنام کیلا (Kela) یادمیشود ومردم شان هم بنام کیلا ـ کاره (Kela—kara) یعنی کسانیکه در حصهٔ ساختن همین نوع پنیر ماهر باشند ـ قسمت جنوب کلاشوم که بنام چیما ـ نیشای وپنیر شان بنام آموش (Amoosh) که به شکل دائروی ساخته میشود ومردمیکه این نوع پنیر میسازند بنام آمووش ـ کاره (moosh-kara) یاد می‌شوند، یعنی کسانیکه به این نوع پنیر مهارت دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library



(Var—jan) (کهلا کاره Kela-kara) که قسمت شمال این منطقه قرار دارد و روستا های ذیل در ن شامل میباشند: وام دیش وایگل (Varamdes — Waigal) بیرام دیش وایگل (Beramdesh—waigal) ژنجیگل Zhanjigal امیش دیش (Amesh-desh) جامچ (Jamach) واتازه (Ataza) (که اخیرا اباد و قابل سکونت شده است) قریهٔ وارم دیش وایگل از نگاه تاریخ محلی اولین جاي مردم وار جن میباشد که اجداد آنان مطابق به تاریخ محلی از ولیگل (Vali gal) که در شرق کلاشوم موقعیت دارد به اینجا آمده اند. (۱).

**دوم:** چیما نیشای Chema-Nishey یا اموش کاره (Amoosh—Kara):

این منطقه در جنوب کلاشوم موقعیت دارد و روستاهای ذیل در آن شامل میباشد: نیشگرام (Nisheigromy)، کگل (Kegal)، اکون (Akun)، مولدیش (Muldesh) وانت (Vant) واکلا (Akala) یا اسلام آباد. اجداد اولی این مردم از یک جای بنام نکره (Nakara) که در غرب نورستان موقعیت دارد آمده اند.

نفوس کلاشوم ده هزار نفر تخمین شده است که نظر به شرائط دشوار فیزیکی و به نسبت نداشتن سهولت از نگاه صحی نفوس این منطقه بسیار کم تکثر میکند.

حالا به گوشه هایی از فرهنگ عامیانه کلاشوم که با زماندهٔ عنعنات و کلتور باستانی این منطقه میباشد می پردازیم. فرهنگ عامیانه ساحهٔ وسیع را احتوا میکند. ازین جهت برای مطالعه به شکل ذیل دسته بندی شده است.

---

۱- در سرودها اشعار محلی اساطیر و داستانهای فولکلوریک کلاشوم عوض نام های اصلی روستا ها نام دیگری نیز استعمال میشود. این نام ها با همدیگر اشتباه نشوند. هریکی ازین نام نظر به یک خاصیت برجسته به محل و مردم داده شده است. مثلا برای قریه نیشگرام نام موگول استان (Mogol-astan) یا گیری موگول (Gere-Mogol) به معنی جنگجویان به تعداد زیاد) برای جامچ گروم دولی استان Grum-duli—astan جائیکه غله جات فراوان مخصوصاً گندم زیاد می روید) چیمی بالیم استان Balim-astan جائیکه علف زیاد می روید و این علف حیوانات را نیرومند میسازند، امش دیش، ارامستان Eramastan، ژنجیگل شورام استان (Svuram-astan) برای وایگل - وای استان Wai—astan و غیره.

(c) ketabton.com: The Digital Library



**اول** : ـ فرهنگ شفاهی مانند اساطیر، ضرب المثل ها، سرود ها، چیستان ومعما ها ، نام ها، داستانهای کوتاه وغیره.

**دوم**: فرهنگ نیمه شفاهی .مانند خرافات، مراسم، موسیقی محلی ، رقص های محلی، بازی های محلی و غیره.

**سوم**: فرهنگ غیر شفاهی : مانند اشارات، هنر های دستی لباس وغذا وغیره .

«باقیدارد»

## گلشن

ای رخ تو بهار و گلشن من — همچو جانست عشق در تن من
راست چون زلف تو بود تار یك — بی رخ تو جهان روشن من
همچو خورشید و ماه در تابد — حسن تو روز وشب ز روزن من
دست تو طوق گردن دگری — غم عشق تو طوق گردن من
ماه را راه گم شود بر چرخ — هرشبی از خروش وشیون من
گر تو یك ره جمال بنمائی — برزند با بهشت بر زن من
خاك پایت برم چو سرمه بکار — گرچه داری بیاد خرمن من
رنجه کن پای خویش و کوته کن — دست جور و بلا ز دامن من
راد مردی کنی بدرنبری — بنهی بار خلق بر تن من
چون درآئی زدر بهم برپای — برهان لاله زار سوسن من

تاسنائی ترا همی گوید
ای رخ تو بهار و گلشن من

سنایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته پوهندوی عبدالقیوم قویم

تحقیق مقایسی در داستانهای رستم و زال و گوراوغلی

-۴-

بخش دوم

# رستم و اوس

## ۳- آلات وادوات جنگی والبسه در هردو داستان :

پهلوانان داستانهای ملی وروایات حماسی و افسانوی در مبارزه باسخاصمان ومعاندان، از آلات مختلف جنگی استفاده میکردند. بطور عموم آلات جنگی پهلوانان آریانای باستانی واز آنجمله رستم دستان واخلافش ،عبارت بوده است ازشمشیر ،گرز،خنجر،نیزه،سنان،پیکان،سپر ، کمندوامثال آن. این قبیل سلاحها وادوات جنگی که در داستانهای حماسی دری ازآنها تذکر رفته است ، سابقهٔ طولانی دارد ودر آثار زبانهای باختری کهن ومیانه (زبان اوستایی و پهلوانیک یا پهلوی اشکانی) و نیز زبانهای پارسی کهن ومیانه (فرس باستانی وپارسیک یا پهلوی ساسانی) و بعضی از آنها ذکرشده است. چنانکه قراز اظهار پور داود ، در کتاب یسنا درشی درو( darshi dru-سلاح شدیدوسخت)، سلاحی بوده است که از چوب گز ساخته میشد. جزء اول این کلمه بشکل darsh(بمعنی جرات کردن و جسارت ورزیدن)و darsham(بمعنی شدید وتند) در کتیبهٔ بیستون از آثارفرس باستانی نیز آمده است.(۱) یاازسپر(۲)، ژوبین(۳) ،تیر(۴)وشمشیر (۵) ودراثر حماسی ایاتکار زریران سخن

---

۱ - پور داود ، یسنا ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۰ ، ج ۱ ، حاشیه ص ۱۳۶ .

۲ - ملک الشعراء بهار ، ترجمهٔ چند متن پهلوی ، بکوشش محمد گلبن ، چاپ سرکز نشر سپهر ، تهران، ۱۳۴۷ ، ص ۶۲

۳ - ایضاً

۴ - ایضاً ص ۶۳ ، ۵ - ایضاً

(c) ketabton.com: The Digital Library



رفته است . بهمین منوال در داستانهای حماسی وپهلوانی زبان پارسیک ا ز ا ینگو نه سلا حها و ادوات جنگی نام برده شده است .

شاهنامهٔ فر دوسی که قسمتی از آن به شرح کار روا یهای رستم وا سلاف وا خلا ف او ، اختصاص دارد ، از آلات وسلاحهای جنگنی که این پهلوان به استعمال آنها دست بر ده است ، یاد آور میشود .ابیات ذیل را بحیث شواهد دراین با ب نقل می کنیم :

زمین کرد ه بد سر خ رستم به جنگ　　یکی گر زهٔ گا و پیکر به چنگ
بر و ز نبرد آ ن یل ا ر جمند　　به شمشیر و خنجر به گر ز و کمند (۱)
همی ر فت رستم چو پیل د ژم　　کمندی به با زو در ون شصت خم
همه نیز د و تیغ با رآ و ر د　　سر ان را گر اند ر کنار آ و رد (۲)
نیا مد به گو شت به هر ا نجمن　　کمند و کما ن گو پیلتن (۳)

بعضی از این سلاح ها وآلات جنگی در داستان گور اوغلی نیز دیده میشود ، اما برخی ازآلاتی که در این داستان ذکر شده است در داستان رستم از آن اثری نیست از قبیل تفنگ ،تیاق (چوبی بطول در حدود دویا دونیم متر) وسوته Sota یک نوع چوب دستی ،احتمالا کو تاهتر ازتیاق. کلمه های تیاق وسوته نمودار آنست که داستان گورا وغلی با یک ز ند گی چوپانی وبیابانی پیوند می دارد. کلمهٔ تفنگ که درین داستان بکار رفته ، اگر توسط راو یان متأخر وگوراوغلی گو یا ن وارد داستان نشده باشد ، نشان د هندهٔ آنست که داستان مذکور اسابقهٔ بسیار طولانی ندارد . ا ز آلات جنگی مشترک در داستان گور اوغلی و رستم ، کمان ، کمند وحتی فلا خن میباشد. کمند اساساً یکی از ابزار های قبیله های صحرانشین وگله دار بوده است. بنابر تذکر هرو دوتس ،درسال ۴۷۹ ق . م . ، درمیان آریا یان رواج داشته ودر نقش های ساسانی نزدیک تخت جمشید جزو ساز وبرگ کامل یک سوار نقش شده است .پهلوانان آریانا باسهارتی که داشتند، گاهی با یک حرکت وشتاب دشمن را بخم کمند اسیر می کردند (۴). باید متذکر شد که طبری کمند را از سلا حهای ترکی میداند .(۵) لیکن این نظر رابدون تحقیق مز ید وارائه دلا یل مقنع نمیتوان صایب انگاشت زیرا د رشا هنا مه (چا پ د بیر سیا قی ج ۱ )« کمند کیا نی» آ مده است . اگر قول طبری را مو رد تأمل ند ا نیم ، شا ید ا ین سلا ح ا ز آغا ز نخستین جنگ آ ر یا یان و تو را نیا ن

---

۱ ـ فردوسی ، شا هنامه ، چا پ محمدد بیر سیا قی ، ج ۱ ص ۲۷۰ .

۲ ـ ا یضاً ص ۳۰۸ .　　۳ ـ ا یضاً

۴ ـ نولد که ، حما سه ملی ایران ص ، ۱۰۴ .　　۵ ـ طبري ج ۱ ، ص ۲۳۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



وارد آریانا شده ومورد استفاده وکاربرد پهلوانان آریایی قرار گرفته باشد . در غیر آن سخن او تحقق نمیتواند پذیرفت . بجای گرز که درداستان رستم ذکر آن رفته است، درداستان گور اوغلی ،از تیاق وسوته استفاده بعمل آمده است .این دو معمولا از چوب ساخته میشده است. و در بعضی جایها چوپانان وگله‌بانان برای دفع گزند دد و دام فعلا نیز از آن استفاده می کنند.

البسه ییکه پهلوانان داستانهای پهلوانی آریانا و بخصوص رستم جهان پهلوان در مواقع رزم به تن می کرد عبارت از جوشن ،خفتان، ببر بیان، کمربند و امثال آن میبا شد . حتی رخش رستم پوشش ضد اسلحه میداشت .پهلوانان داستان گور اوغلی واز جمله اوز گزر در وقت محاربه ازلباسهای جنگی مخصوص کار میگرفتند . این لباسها به مقتضای عصر و زمان پهلوانان قصهٔ گور اوغلی ، خیلی ساده است وآن شامل تکه های ضخیم پشمی بجای خفتان وجوشن وفوته fota بجای کمر بند و نیز موزه وشوالك ( نوعی پطلون پخته بی‌یا پشمی ) و تیلپك( telpak کلاهی ازپشم یا پوست ) بجای خود xod آمده است .

طرز لشکر کشی ومراسم رزم درین داستانها کاملا همسان نیست .واین اختلاف ناشی از رسم و رواج زمانهای مختلف میبا شد . در آریانای باستانی هنگامیکه نبردی بوقوع می پیوست ،فرمانروا به حکمروایان محلی ومرزبانان دستور می داد تاسپاه را تجهیز کنند(۱) گاهی غیر از سپاه ،عامه مردم نیز برای مقابله با اجانب و مخاصمان فرا خوانده می شدند . چنانکه در «یادگار زریران» می‌خوانیم که وقتیکه ارجاسپ تورانی عزم جنگ با گشتاسپ را می‌نماید، گشتاسپ دستور می‌دهد که مردم بجز از موبدان برای جنگ آمادگی بگیرند (۲) .

فرمانروایان آریانا دیوانی داشتند که نام پهلوانان وافراد سپاه به گفته فردوسی نام «مهان و کهان» در دفاتر مخصوص آن ثبت میشد وهنگام تجهیز لشکر پهلوانان وافراد سپاه را از روی آن احضار وروانهٔ کارزار می کردند . پس ازآنکه لشکر ازهر سو جمع می‌شد فرمانروا،فرماندهی سپاه را به‌عهده می گرفت ویااینکه کدام افسر مقتدر را به این وظیفه می گماشت (۳) .لیکن در داستان گور اوغلی ترتیب جمع آوری سپاه بدین نهج نیست امادرجنگها که معمولا جنگ خوانین با یکدیگر

---

۱— هزارهٔ فردوسی ص ۱۸۴ .

۲— متنهای پهلوی بادیباچه یی از ساهیارنوایی ، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ، ملك الشعراء بهار ، ترجمهٔ چند متن پهلوی ،ص ۱۳

۳— هزارهٔ فردوسی ص ۱۸۴ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



می‌بود فرماندهی قشون گوراوغلی به عهده اوس گذاشته میشد . در هر دو داستان سوا ره نظام وجود دارد واسپ درنبرد هانقش مهم‌را انجام میداد .در داستان های رستم وگوراوغلی جنگ تن به‌تن و کشتی گرفتن یکی‌از اصول عمده رزم آوری بشمار میرود .مثال برجسته این‌نوع جنگ را، رزم رستم‌وسهراب وجنگ اوس وپهلوانان‌هم ردیفش بادیوهای که‌در بسا مواقع مانعی در کارآنها ایجادمی کردندتشکیل میدهد . یکی‌ازخصوصیات مشترك درداستانهای رستم و اوس اینست که قهرمانان هردو داستان بخصوص قهرمان‌اصلی یعنی‌رستم واوس درجنگهای‌تن به تن خودرابه طرف مقابل وحریف نبرد خویش‌معرفی می کردند .

## ۴ـ توصیف، تخیل و مبالغه درهردو داستان :

اساسا درتمام داستانهای پهلوانی توصیف تخیل‌و حتی مبالغه از اجزای مهم بشمار میرود. زیرا داستان پرداز وراوی‌داستان به‌مدد این مسایل قهرمانان داستان‌را به‌مدارج عالی شجاعت و زورمندی‌می‌رساند و یلی را «رستم داستان»می‌سازد .

باید یاد آورد شد که‌توصیف درواقع نوعی از تصویر است وآن در حقیقت‌عبارت از نقاشی وتابلوسازی میباشد که‌شاعر داستان پرداز یاراوی‌قصه به یاری تخیل و اندیشه وقادبه مجسم نمودن مشهودات ومحسوسات طبیعی وجسمانی مانند مظاهر مختلف طبیعت ومجالس بزم‌ومعارك رزم وامثال‌آن‌می‌پردازد .در حقیقت تاریخ پیدایش وصف‌درادبیات(مکتوب‌و نامکتوب)به زمان ارتباط می‌برد که شاعری یا نویسنده یی یاراویی به سرودن بشعر ، نوشتن داستان وگفتن افسانه برای‌نخستین بار دست برد . آثاریکه جنبهٔ توصیفی دارد از راه تصویر وبیان تخیل ،تأثیر عاطفی را بر می انگیزد.شاعر یا راوی قصه، با ایجادتصویر های گوناگون میتواند بر خواننده یا شنونده تأثیر وارد کند و ذهن‌وی‌را برای درك‌داستان آماده سازد. این خصوصیت‌را هم درداستان رستم و هم درقصهٔ گوراوغلی و نیز درسرگذشت اوس به کمال وضوح میتوان پیدا کرد.دراین داستان ها،توصیف،تنها ازاعمال قهرمانی و زورآزمایی وپیروزی پهلوانان نیست،بلکه ازمحیط وماحول‌آنان، ازماه ،فصول،گل، سبزه، کوه،صحرا،جنگل، دریا و زیبارویان و امثال آنها نیز هست.براو توضیح بیشتر مثال های ذیل را درین موارد، ازشاهنامه نقل می کنیم:

دربارهٔ البرزکوه که سیمرغ درآن آشیان داشت:

یکی کوه دیدم سر اندر سحاب — سپهر یست‌گویی زخارا بر آب
برو بر نشیمن چو کاخ بلند — ز هر سو بر و بسته راه گزند

رفتن رستم بکوه‌سپند :

... شب تیره و تیغ رخشان شده — زمین همچو لعل بدخشان‌شده(۱)

---

۱ـ فردوسی، شاهنامه ، چاپ محمد دبیرسیاقی، ج ۱ص ۲۱۰

(c) ketabton.com: The Digital Library



ز بس دارو گیر وزبس موج خون تو گفتی شفق زآسمان شد نگون...

هر قسمتی از شاهنامهٔ فردوسی و یا آثار منثوریکه به موضوع زال و رستم و یا اخلاف وی ارتباط دارد، حتماً، توصیف و تخیل در آن موجود است. در هر جاییکه توصیف با تخیل توأم باشد بر سخن گیرایی بیشتر بخشیده و بر زیبایی کلام افزوده است. شواهد ذیل از شاهنامه، برای تأیید این مدعا نقل می گردد:

جنگ رستم با افراسیاب:

بد و گفت زال، ای پسر گوشدار یک امروز با خویشتن هوشدار
که آن ترک درجنگ نراژدهاست دم آهنج و در کینه ابر بلاست
درفشش سیاهست وخفتان سیاه زآهنش ساعد و زآهن کلاه
همه روی آهن گرفته به زر درفشی سیه بسته بر خود به بر
بیک جای ساکن نباشد به جنگ چنین است آیین پور پشنگ
نهنگ او ز دریا بر آرد بدم ز هشتاد رش نیست بالاش کم
از او خویشتن را نگه دار سخت که مردی دلیرست وبیدار بخت
شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب (۱)

گرفتار شدن اولاد بدست رستم:

...شب تیره چون روی زنگی سیاه ستاره نه پیدا نه تابنده ماه
تو خورشید گفتی به بند اندرست ستاره به خم کمند اندرست (۲)

## آمدن تهمینه به نزد رستم:

... یکی بنده شمعی معنبر به دست خرامان بیامد به بالین مست
پس پرده اندر یکی ماه روی چو خورشید تابان پراز رنگ و بوی
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند به بالا به کردار سرو بلند
دو رخ چون عقیق یمانی به رنگ دهان چون دل عاشقان گشته تنگ
دو برگ گلش سوسن می سرشت دو شمشاد عنبر فروش از بهشت
بنا گوش تابنده خورشید وار فرو هشته زو حلقهٔ گوشوار
لبان از طبرزد زبان از شکر دهانش مکلل به در و گهر

---

۱ـ فردوسی، شاهنامه، چاپ سیاقی، ج ۱، ص ۲۶۷ ـ ۲۶۸.

۲ـ ایضاً ص ۳۰۶

(c) ketabton.com: The Digital Library



ستاره نهان کرده زیر عقیق　　تو گفتی ورا از هره آمد رفیق
روانش خرد بود و تن جان پاک　　تو گفتی که بهره ندارد ز خاک
از او رستم شیردل خیره ماند　　برو بر جهان آفرین را بخواند (۱)

بدین ترتیب موارد زیادی هست حاکی از توصیف اعمال قهرمانی و یا احوال و اوضاع متعلق به این پهلوان که نقل همهٔ آن بدون تردید سخن را به درازا میکشاند. در این شکی نیست که اکثر این توصیفها که از تخیل شاعر منشأ میگیرد عاری از مبالغه نیست. اگر به خطا نه رفته باشیم گاهی این مبالغه برگیرایی شعر و بیان موضوع تأثیر خوب می بخشد.

از موارد یکه بیشتر مبالغه آمیز به نظر میآید توانایی وقوت رستم است که بیش از حد قوای بشری گفته شده است. بتأسی از همین قوت است که جهان پهلوان درختی را بی زحمت از زمین میکند و این درخت وشکار در دست او مانند یک پر وزن ندارد:

... چو آتش پراگنده شد پیلتن　　درختی بجست از دربا بزن
یکی نره گوری بزد بر درخت　　که در چنگ او پر مرغی نسخت (۲)

از رهگذر همین قوت رستم است که هر چیز یکه به چنگ وی میافتد وبرآن فشار وارد میکند بی درنگ خرد میشود واز کار باز میماند. مثلا رستم طوری دست مردمازندرانی را می فشارد که وی از اسپ بر زمین می افتد. (۳) سنگی را که هفت پهلوان دیگرنه میتوانند از جای تکان دهند او به تنهایی به دور می اندازد و باگذاشتن پای برسنگ آنرا خرد می کند. (۴)

این وضع سبب اذیت او میشد، از خداوند خواست که مقداری از وزن او کاهش یابد. خوراك او نیز متناسب با این جسم قوی او بود. در کودکی ده دایه او را شیر میداد (۵) وچون اندکی بزرگ شد، باندازه

---

۱—فردوسی شاهنامه چاپ محمد دبیرسیاقی، ج ۱ ص ۳۸۸

۲—ایضاً ص ۳۸۵

۳ - بدان خنده اندر بیفشرد چنگ　　ببردش رگ از دست و از روی رنگ
نشد زور از آن مرد زورآزمای　　زبالای اسپ اندر آمد بپای

۴ - چنین گفت رستم بدان هفت گرد　　که روی زمین را بباید سپرد
که گر سنگ را او بسر برشدی　　همی هر دو پایش بدو درشدی

۵ - به رستم همی داد ده دایه شیر　　که نیروی مرد است و سرمایه شیر

(c) ketabton.com: The Digital Library



پنج مرد غذا میخورد (۱) به همین ترتیب راجع به رستم در شهنامه توصیف هایی آمده است که بدون شك در لباس مبالغه میباشد. (۲)

در داستان گور اوغلی نیز توصیف زیاد است. توصیف از اعمال پهلوانان از قیر و بانحو حیرت آوری از تنومندی و پرو بر زا و زگزر، از خو برویان در بار گوراوغلی، از پسران و دختران اوس خان، از پریان کوه قاف، از مظاهر مختلف طبیعت و امثال آن. چون داستان گور اوغلی در افغانستان بصورت شفاهی گفته میشود بنابران در صحنه سازی ها و توصیف ها نحوهٔ تخیل و ذوق گور اوغلی گوی دخیل است. وی برای جلب توجه شنونده وصف های عجیبی و ادر مورد قهرمانان داستان بیان میدارد، به روی هم توصیف و تخیل در داستانهای گور اوغلی همانند داستان رستم چه در شاهنامه و چه در آثار دیگر مبالغه آمیز میباشد.

یکی از مواردی که میتوان بحیث مثال یاد آور شد داستان «میلهٔ دشت طلایی» است. در این داستان درباره «اغه جنس» Aghajinos) زن گور اوغلی توصیفهایی آمده است که حاکی از چگونگی ارایش کردن او به نحوی مبالغه آمیز میباشد و آن طوری است که مشاطه ها او را در آیینه خانه مخصوص که صرف از برای آرایش اولوازم مورد ضرورت در آن تعبیه گردیده است آرایش می کنند. لوازمیکه برای آرایش بکار برده میشود کاملاً محلی می باشد و متناسب است با وضع عصر زندگی گوراوغلی و یا اینکه ذوق گور اوغلی گوی که متاثر از ظواهر زندگی عصر خودش میباشد بعضی از آنها را در این داستان وارد کرده است.

همین قسم صحنه های توصیفی متعدد از قبیل اسپدوانی و بزکشی اوس خان که مردم از دیدن آن انگشت حیرت به دندان می گزیدند، قابل یاد آوری است. و نیز توصیف خالدانه دختر احمد خان سامای گوراوغلی که وصف زیبایی او به نحوی مبالغه آمیز در داستان میله دشت طلایی آمده است.

در جاهای که این توصیف به سرحد مبالغه و اغراق کشانیده میشود یکی هم توصیف از «قیر» گوراوغلی میباشد. بحیث مثال وقتیکه گوراوغلی به سواری قیر برای نجات ینگه اش از چنگ ایل قره یکی از خوانین روائهٔ دیار او میشود قیر از یك سو به سوی دیگر در یامی جهد و چون پرنده یی از فراز دیوار قصد ایل قره پرواز می کند. همچنان در داستان اوس خان و یادگرفتن علم کشمیر آمده است که جادوگران اوس خان را با قوهٔ جادو به گونه گون صورت می آزارند و بهر جا آواره اش می کنند، اما وی به مدد دختری که این پهلوان چندی در خانه اش بود و باش داشت و او و پدرش در ساحری ساهر بودند نجات می یابد و نظایر این مثالها

---

۱ـ بدی پنج مرده سرا و را خورش بماند ندسردم از آن پرورش

۲ـ به تنها یکی گور بریان کنی هوا را به شمشیر گریان کنی

(c) ketabton.com: The Digital Library



تمام این موارد مبالغه آمیز است واین خصوصیت در داستانهای عامیانه واساطیری به ملاحظه میرسد وبه واقعیت بسیاری از موضوعات آنها نمی توان ایقان حاصل کرد .

## ۵-نیروهای زیانکار در هر دو داستان:

درداستانهای عامیانه‌واساطیري ازنیرو ها یکه درکا رپهلوانان‌مشکلاتی ایجاد می کنند،از قبیل:دیوان ،جادوگران ،اژدهاوبنام نیروی زیانکا روا هر یمنی‌خوانده‌شده اند ، نیزسخن هست . اینهاهرچند باپهلوانان داستا نها می ستیز ند، لیکن پایان کار شان‌بجز از نابودی چیزی نیست . این‌موجودات نه‌تنهادر ادبیات عامیانه دري‌اثرگذاشته اند بلکه‌در ادبیات‌ز بانهای‌اوستایی‌وپهلوی اشکانی‌وساسانی ونیزداستانهای‌هندی‌دوره های‌مختلف ازآنان‌به‌ز شتی‌یادشده‌است. در ادبیات‌سایر زبانهانیز سرگذشت‌شان‌به‌همین‌منو ال میبا شد .

بحیث‌مثال دیودراوستا. یك‌موجودز یانکارازردیف‌اجنه واشباح است که‌زر دشت مانند همه اقوام‌زمان‌خود برای‌آنان‌موجو دیت‌واقعی‌و خارجی قائل بود(۱).در اوستا دیو هاوجاد وان وپریها درعرض هم‌قرار دارند. جادودراوستابشکل«یاتو» آمده‌است.این کلمه‌بجزازگاثاها درسایرقسمتهایی ازاوستا همیشه با پری یکجا آمده است. در پهلوی‌یاتو کیه(جادو یی) ویاتوك (جادو) گویند . یاتودراوستا به‌همان‌معنی است که‌امروز درزبان‌دری‌از کلمه جادواراده میشود . وآن‌عبا رت‌است ازسحروساحري. دراوستابه شدت‌تمام‌بر ضدآن‌سخن رفته‌وا زگنا هان‌بزرگ شمرده شده است. پری در اوستاپیر یکاتقریبا بهمان معنی است که دردری داردوآن عبارت‌ا ز یك موجودلطیف بسیار زیباست که‌بواسطه حسن‌وجما ل‌خود انسان‌راسی فریبد. این کلمه درگاثاها نیامده.درسایرقسمتهای اوستا پری‌جنس‌مونث جادواست که ازطرف‌اهریمن گماشته‌شده تامزدیسنا راازر اه راست‌منحرف سازد واز اعمال‌نیك بازدارد. چنانکه‌یکی ازاین‌پر یها موسوم‌به خنه‌ثئیتی گرشا سپ‌ر ا فریفته‌بود (۲)

در ر وایات ملی‌آریانا ازظهور کیوسرث‌تا دوره‌گشتاسپ‌همواره سخن‌ازدیوان‌رفته است. ازمیان فرمانروایان آریانا کاووس برای فتح ما زندران‌برخا ست‌ودرپی‌آن‌شد تادیو ان‌آنجا رامضمحل سازد. لیکن‌درآنجادچارجادوپهای دیوسپید شد تاسرانجام رستم‌جهان‌پهلوان‌بجنگ‌دیوسپیدرفت‌و او رانابود ساخت وکاو وس وپهلو انان وسپاهیان اور انجات داد (۳)

پس از جنگ ما زند ران و بر ا ند ا ختن‌د یو ا ن آ ن د یا ر د یگر د رشا هنا مه

---

۱-وندیداد، اوستاترجمه‌ودیبا چه‌ازپورداود جوان ، تهر ان ۱۳۴۲ دیباچه‌ص ۲۴

۲- پور داود ،یشتها ج ۱، چاپ دوم ، از انتسارات طهوری ،۱۳۴۷ص ص ۱۳-۱۴

۳- صفا،ذبیح الله،حماسه‌سرایی درایران،ص‌ص ۶۰۲-۶۰۳

(c) ketabton.com: The Digital Library



سخن از دیوان نیست، تا داستان اکوان دیو که رستم دستان با او به نبرد برخاست و او را از پای درآورد. علاوه برآن از دیوان دیگر که با رستم نبرد داشتند وعبارت بودند از اولاد، پولادوند، ارژنگ وامثال آنان، در شاهنامه اطلاعاتی موجود است. (۱) دیوان به تعبیر شاهنامهٔ فردوسی، موجودات هیبت ناک، دارای سویهای دراز وپوست سیاه ودندانهای دراز بودند، چنانکه در ابیات ذیل از شاهنامه می خوانیم:

سرش چون سر پیل و مویش دراز — دهان پر ز دندانها چون گراز
دو چشمش سفید و لبانش سیاه — تنش را نشایست کردن نگاه

از موجودات زیانکار دیگر که در داستان رستم نقش دارد، اژدهاست. این کلمه در متون اوستایی وپهلوی بشکل «اژی دهاک» آمده وآن موجود بسیار مخوف است. در خوان سوم از هفتخوان رستم داستان جنگ رستم با اژدها آمده است که رخش رستم پوست آنرا به دندان می کند وسپس رستم با شمشیر آنرا پاره پاره می نماید. (۲) دیگر از موجودات زیانکار که با رستم مقابل میشود ومیخواهد او را با حیله ومکر بفریبد، جادوگر است، اما رستم او را نابود می سازد. فردوسی موضوع رستم و جادوگر را چنین بیان می کند:

... بگوش زن جادو آمد سرود — همان چامهٔ رستم و زخم و رود
بیارا است رخ را بسان بهار — وگر چند زیبا نبود شنگار
بر رستم آمد پر از رنگ و بوی — بپرسید و بنشست نزدیک اوی
تهمتن به یزدان نیایش گرفت — جهان آفرین را ستایش گرفت
که در دشت مازندران یافت خوان — می ورود با میگسار جوان
ندانست کو جادوی ریمنست — نهفته برنگ اندر اهریمنست
یکی طاس می بر کفش برنهاد — ز دادار نیکی دهش کرد یاد
چو آواز داد از خداوند مهر — دگرگونه برگشت جادو بچهر
روانش گمان ستایش نداشت — زبانش توان نیایش نداشت
سیه گشت چون نام یزدان شنید — تهمتن سبک چون بدو بنگرید
بیندا خت از باد خم کمند — سر جادو آورد ناگه ببند
بپرسید و گفتش چه چیزی بگوی — بر آنگونه کت هست بنمای روی

---

۱ ـ فردوسی، شاهنامه، چاپ محمد دبیر سیاقی ج ۱، ص ص ۳۰۶ - ۳۱۱ - ۳۱۳

۲ ـ ایضاً ص ۳۰۲ - ۳۰۴

(c) ketabton.com: The Digital Library



یکی کند بسیری شد اندر کمند　　بر آژنگ ونیرنگ و بندو گزند

سیانش به خنجر بدو نیم کرد　　دل جادو انرا پر از بیم کرد(۱)

اوس خان همچون رستم گاه گاهی با دیوان، جادوگر ان، اژدها وستی حیوانات درنده، هیبت ناک از قبیل شیر مقابل شده و آنها را یا اسیرگرفته ویا کشته است. چنانکه نخستین برخورد اوبادیویی درضمن مسافرت به کشمیر در میان شهرچمبل و محل اخیرالذکر صورت گرفت. گوراوغلی گویا ن چاه آب ولایت تخار از آن برخورد بدین نهج حکایت می کنند: که اوس خان ویك پهلوان دیگر به عزم شکار ازشهرچمبل(۲) بیرون شدند. چون به سرسرز قلعه و گور اوغلی رسیدند در فاصله دورقلعه یی به نظر آنان رسید. بسوی آن قلعه روان شدند. وقتیکه به نزدیك قلعه رسیدند، دیدند پیش روي دروازه قلعه دیوی خوابیده است. اوس نعره یی زد دیو بیدار شد. نخست پهلوان همراهش باوی مصاف داد ولی کاری از اوساخته نشد. بعد نوبت اوس خان رسید اوباد یو درآویخت. بار اول نتوانست اورا از پای درآورد، بنابران به وی پیشنهاد کرد تالحظه یی استراحت کنند و سپس به زور آزما یی بپردازند. دیو موافقت کرد. پس از لحظه یی مجدداً باهم مصاف دادند. اوس خان از خداوند خواست تا او را بر آن دیو غالب سازد. اوس خان بعداز تلاش زیاد اورا برزمین زد میخواست سراز تنش جدا کند. لیکن دیو به اوس خان پشنهاد کرد که اگر از کشتن او در گذرد تازنده باشد غلام او خواهد بود. اوس قبول می کند وبینی اورا سوراخ می نماید وریسمانی را ازسوراخ بینیش می گذراند وسر ریسمان را بدست پهلوان همراه خود می دهد تاباوی به شهر چمبل برگردد و به گوراوغلی تسلیمش کند.

همین قسم اوس خان درسفر کشمیر باجادوگران متعدد روبرو شد. گزند ها ییکه ازطرف آنان به اوس خان رسید نتوانست اورا از پای درآورد. بالاخره برآنها پیروزشد و همه را مطیع خودساخت همینطور درضمن سفر دیگربا اژدهای که راه کاروانیان راسدود ساخته بود مصاف داد و آنرا به زحمت زیاد بکشت.

بتاسی ازمطالب فوق بنیاد نظر آنانیکه داستان گوراوغلی را از داشتن جنبه هاي اساطیری عاری میدانند، استواری خود را از دست میدهد. چنانکه ازجمله بهروز تبریزي نویسند، کتاب «درشناخت ادبیات واجتماع» درباره داستان گور اوغلی چنین می نویسد: «درمیان داستانهاي حماسی فولکلوریك کور اوغلو از همه انسانی تراست. درین داستان‌ها ازنیروی فوق طبیعی اژدها

---

۱ـ شاهنامه، چاپ محمد دبیرسیاقی، ج ۱، ص ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

۲ـ باوصف جستجوی زیاد در آثار جغرافیایی وغیر متأسفانه محل وقوع این شهرمعلوم شده نتوانست.

دیو وپریان گوناگون اثری نیست. گره کشایی کارها هوش وزحمت آدمی است. کور اوغلو مظهر مبارزه انسان است با نیرو های پلید جامعه». (۱) باید خاطر نشان ساخت که بدون اطلاع کلی و در نظر داشتن تمام خصوصیات ومحتوای یک اثر نمیتوان قضاوت درست و سالم در بارهٔ آن بعمل آورد. طوریکه ما در گذشته یاد آور شدیم، در روایات شفاهی گور اوغلی موجودات اساطیری از قبیل دیو واژدها وجود دارد. حتی از قول صمد بهرنگی نویسنده کتاب «کور اوغلو وکچل حمزه» مستفاد میشود که در روایات آذری این داستان نیز از دیو تذکری بعمل آمده وگویا گور اوغلی با دیوان مصاف می داده است. چنانچه صمد بهرنگی در این کتاب از قول گور اوغلی می نویسد: «به هر دیاری که سفر کردم دیوان را به تنگ آوردم (۲)» بدین سبب نظر بهروز تبریزی از ساحهٔ واقعیت بدور می رود.

خلاصه با تذکار موضوعات متعدد گذشته میتوان استنتاج نمود که داستان رستم و اوس خان با هم شباهتها بیدا رند ودرین میان امکان تاثیر داستان رستم بر داستان اوس خان محسوس است.

---

۱ــ بهروز تبریزی، درشناخت ادبیات واجتماع، چاپ دوم، ازانتشارات کتاب نمونه، تهران ۱۳۵۱ ص ۲۶.

۲ــ صمد بهرنگی، کور اوغلو وکچل حمزه ص ۱۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهندوی محمد عمر زاهدی

# عدد در زبان دری

درین تحقیق به صورت تطبیقی وعملی نشان داده خواهد شد، که خلاف عقیده عمومی، کلمه های کتاب، پیامه... به ارتباط عدد دارای ابهام میباشد. همچنان نشانه های مفرد و جمع بیان خواهد گردید. علت تشکیل کلمه ها بی چون اطفالها، معایب ها... توضیح میگردد. پس انواع کلمهٔ یك، چه از نگاه معنی و چه از نگاه وظیفهٔ دستوری تفکیك خواهد شد.

۱ - معمول ترین مفهوم مقولهٔ عدد عبارت از تشخیص مفرد وجمع است که در زبانهای مختلف جهان دیده میشود. واضحاً تشخیص مفرد و جمع به درك این مفهوم بستگی دارد که اسم قابلیت شمارش (یك، بیش از یك) را دارد یا اینکه بصورت مجموع و کلی راجع به آن سخن گفته میشود. میتوان گفت که عدد یك مقولهٔ اسم است، زیرا هرگاهیکه اسم به ذهن خطور میکند مفاهیم انفرادیت، اجتماعیت و کلیت توام با آن در ذهن میآیند.

گرچه به نگاه اول فرق بین «یك» و بیش از «یك» ساده بنظر میخورد مگر بسیار مهم است بدانیم که آنچه بحیث یك شی بیش از یك شی یکدسته از اشیاء یا یك مجموعه مواد غیر مفرد (اسم جنس) محسوب میگردد تا اندازه یی قابل ملاحظه متعلق به ساختمان کلمه های زبانهای مختلف است. یعنی تقسیم بندی جهان از نگاه اسم قابل شمار، اسم جمع واسم غیر قابل شمار در زبانهای مختلف فرق دارد. مفهوم شمارش در ساختمان لغوی تمام زبانهای بشر بصورت ذاتی وجود دارد، زیرا تشخیص صنف اسم بذات خود ایجاب مفاهیم انفرادیت وتعدد را می نماید. پس عدد یك مقولهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library



اسمی است که از جملهٔ وجههٔ ذاتی اسم میباشد. (۱)

مشابه صنف عدد در غالب زبانهای جنوب شرق آسیا وبعضی از زبانهای دیگر، از آن جمله زبان دری سیستم صنف بندان Classifiers (۲) وضع شده است که تعداد، اندازه مقدار معدود را نشان میدهند. این کلمه های قرار دادی مناسب معدود متداول گردیده که میان صفت شمارش ومعدود میاید (۳). عدهٔ ازین کلمه های متداول در زبان دری عبارت اند از تن نفر، جلد، رأس، حلقه، تخته، قبضه، عراده، قرص، دانه، باب، زنجیر، اصله . . .

۲ - چنانکه قبلا گفته شد عدد یک مقولهٔ اسمی است که از جملهٔ وجههٔ ذاتی اسم میباشد یعنی در ساختمان هر اسم در جملهٔ وجوه تشکیل دهندهٔ ذاتی آن وجههٔ عدد موجود است. (۴) وقتیکه سیمای عدد گفته میشود منظور ما آنست که اسم شمارشی است یا غیر شمارشی واین پدیده بانظر داشت عین سیما یا به شکل مثبت یا به شکل منفی نشان داده میشود، مثلا اسم قابل شمار سیمای (+شمار) واسم غیر قابل شمار سیمای (-شمار) را دارا میباشد. هرگاه اسم قابل شمار باشد یا دارای نشانه است ویا بی نشانه میباشد. یعنی دارای سیمای (+نشانه) یا (-نشانه) میباشد.

اسم قابل شمار بی نشانه به رابطه عدد مبهم است. ولی تا کنون غالباً چنین گفته شده است که اسم مفرد آنست که بر یکی دلالت کند مانند اسپ، مرد، پیاله. جمع آنست که بردو و بیشتر دلالت کند، مانند اسپان، مردان، پیاله ها (۵) درین نوشته چنین ادعا میشود که کلمه های اسپ، مرد

---

1. Lyons. 1968. pp. 281—283.

2. Lyons. 1968. p. 288.

۳ - بصاری، ۱۳۴۸، ص ص ۳۰۱ - ۳۰۲.

۴ - جهت معلومات بیشتر راجع به انواع سیما واینکه چطور نشان داده میشوند رجوع شود به زاهدی ۱۳۵۴ ص ص ۱۷ - ۱۹، ۳۳، ۳۴.

۵ - جهت معلومات بیشتر رجوع شود به: مشکور - ۱۳۴۶ ص ۲۴، بصاری، ۱۳۴۸ ص ۵۸. حمیدی، ۱۳۴۷ ص ۳۸ - اعلام ۱۳۴۹ ص ۹۶ - همایون فرخ ۱۳۴۸ ص ص ۲۰۳ - ۲۷۵. لمپتن ص ص ۸ - ۹ گلاسمن ص ص ۱۷ - ۱۸.

(c) ketabton.com: The Digital Library



پیا له، چو ن بی‌نشانه اند بین مفرد وجمع مبهم میباشد (۶) یعنی هم تعبیر مفرد وهم تعبیر جمع بر انها ممکن است. بعبارت دیگر اسمای قابل شمار بی نشانه برابطهٔ عدد دارای سیما های مثبت ومنفی د ر عین وقت میبا شندوچنین نشان داده میشو ند (+ و - مفرد) جهت وانمود ساختن ا ین مفهو م چند مثال ذیل ارائه میگر دد.

فرض کنید شخصی در راه بایکی از آشنا یان خودملاقی میشو د ودرضمن احوال پر سی واقف میگردد که آشنایش از بازار میاید. ازوی می پرسد:

۱- چه خر یدی ؟

درجواب گفته میشو د:

۲- کتابچه وقلم خر ید م.

ازجمله (۲) چه مفهومی گرفته میشود ؟آیا گوینده تنهایك کتابچه ویك قلم خریده است یابیش ازان ؟تا جاییکه به تعداد کتابچه وقلم ارتباط دارد معنی این جمله واضح نیست. شاید گوینده یك کتابچه ویك قلم خریده باشد. شاید وی یك کتابچه وچند قلم خریده باشد، شاید هم چند کتابچه و یك قلم خریده باشد، امکان دارد او بیش از یك قلم و بیش از یك کتابچه خریده باشد.

بهمین جهت است که بسیار احتمال دارد درصورتیکه شخص علاقمند باشد. بپر سد.

۳- چند کتابچه وقلم خر یدی ؟

پیدایش این سوال بذات خود بر مبهم بودن معنی کلمه های «کتابچه» و«قلم» دلالت میکند. بهمین گونه وقتی گفته میشود.

۴- در کتابخانه کتا ب ا ست.

مقصد آنست که ازجمله انواع اشیاء یك نو ع آن یعنی کتاب در کتابخانه موجود است. ازین جمله چنین استنباط میگردد که در کتابخانه بیش ازیك کتاب وجود دارد و کلمه «کتاب» معنی جمع را دارد. جهت اینکه این مفهوم واضح ترشود یك مثال دیگر که یك جنبه دیگر اسم قابل شمارش بی نشا نه را می نمایاند پیشکش می نما ئیم.

---

۶ - به حوالهٔ محمد معین، احمد خراسانی گفته است: «اسم جنس اسمی است که معنیش آزاد است از قید کلیت وفردی وسبهمی ومعینی ویکی وچندی وبا این حال باهمهٔ اینها سازگار است مانند: مرد، دریا، کوه (معین. اسم جنس ومعرفه ونکره ۱۳۴۱ ص ۸) خود معین درهمین اثر (ص ۱۵) گوید: اسم عام . . . دلالت بر همهٔ ان طبقهٔ اسم دارد وقتیکه ما میگو ییم «اسپ» در خاطر تمام این نوع جا نداربطو ر کلی متصو ر میشو د.»

۵- کتاب رفیق خوب انسان شده میتواند .

درجمله (۵) کتاب نه مفرد است ونه جمع، بلکه اسمی است که بر تمام افراد نوع دلالت میکند. در جمله «۵» کلمهٔ کتاب بحیث مقوله عام generic استعمال شده است. پس میتوان نتیجه گیری کرد که اسمای قابل شمار بی نشانه یا مفرد استند یا جمع یا اینکه بحیث اسم مقولهٔ عام استعمال میشود. اکنون آنچه را گفته ایم بصورت یک شکل که تقسیم بندی اسم را در زبان دری از لحاظ نشانه بتواند ارائه نماید تمثیل می نمائیم .

این شکل نشان می دهد که اسم به ارتباط عدد در زبان دری یا با نشانه میباشد. یا بی نشانه. اسم با نشانه حتماً قابل شمار است که یا مفرد است یا جمع . همچنان اسم بی نشانه یا اسم قابل شمار ست یا اسم غیر قابل شمار . چنین بنظر میخورد هنگامیکه بین شکل مثبت و منفی یکی از سیما های یک کلمه تمیز نشود ابهام بوجود میاید واین پدیده را شکل « ۱ » بخوبی نشان میدهد .

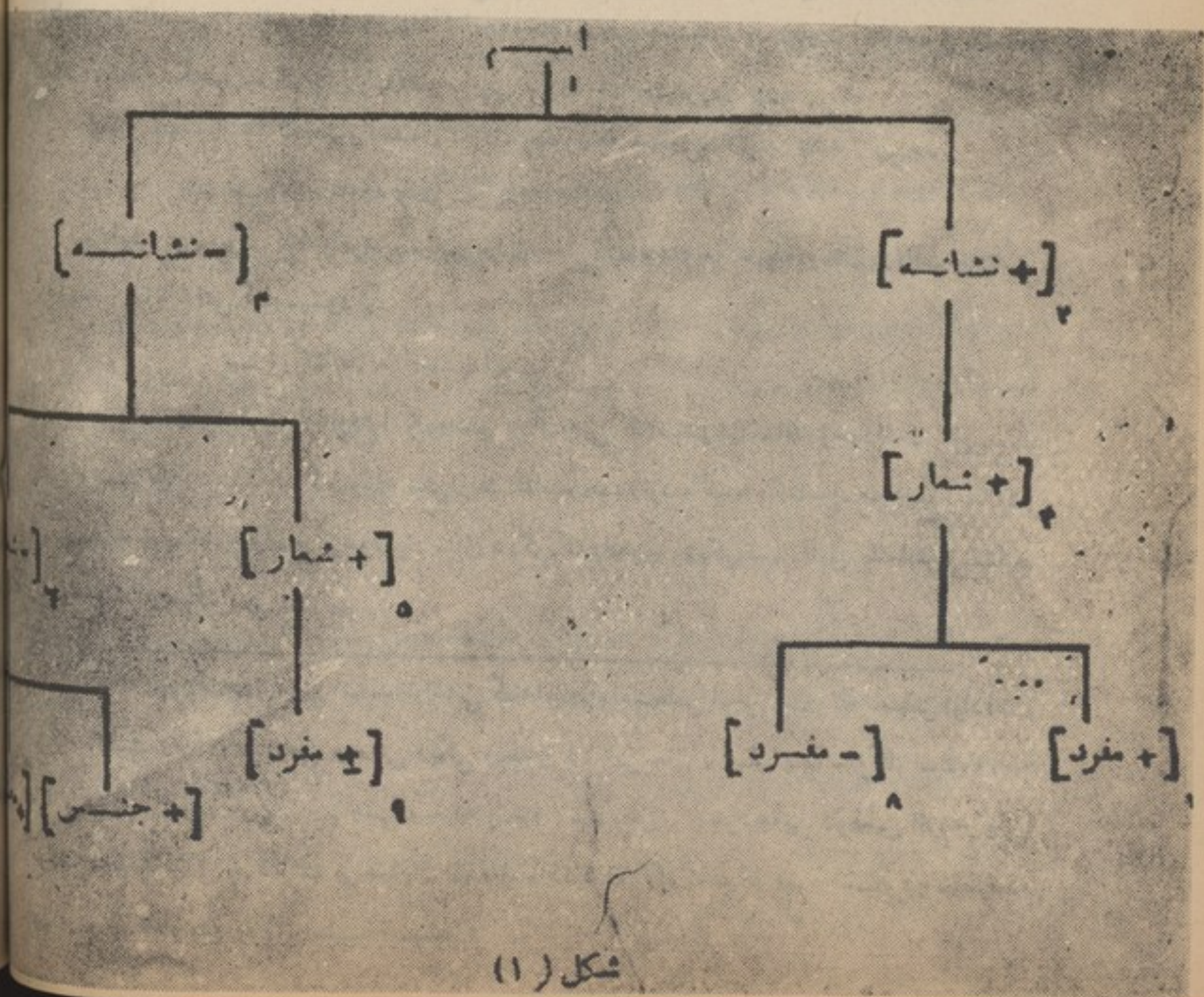


شکل (۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library



جمله های «۲و۳و۵» نیز وانمود کنندهٔ این حقیقت میباشند. جهت سهولت رجعت به سیماهای که در شکل «۱» استعمال شده اند هر شکل سیما تو سط یك عدد نشانی شده «اعداد «۲و۳».

شکل «۱» بالترتیب شکل مثبت ومنفی عین سیما را نشان میدهند. بهمین قسم اعداد «۴و۵» شکل مثبت سیمای شمارو «۶» شکل منفی همان سیما را بیان میدارد. رقم «۷» شکل مثبت سیمای مفرد، رقم «۸» شکل منفی سیمای مفرد ورقم «۹» شکل مثبت ومنفی سیمای مفرد رامی نمایا ند. ملاحظه کنید که در «۹» بین صورت مثبت و منفی سیمای شمار تمیز نشده وابهام بو جود آمده است. به منظور نمایاندن حقایق درین شکل سه سیما که عبارت از «نشانه»، «شمار»، «مفرد» باشند بکار برده شده اند. سیماها غالبا بصورت سیماهای دوتایی binary features نشان داده میشوند، یعنی عین سیما هم به شکل مثبت و هم به شکل منفی نشان داده میشود. مفاد اینگو نه نشاند هی درا ینست که اقتصادی تمام میگردد یعنی تعداد سیماها به کمترین عدهٔ ممکن تنزیل یابد. دیگر اینکه دو پدیده ازنگاه عین سیما شکل مثبت ومنفی آن مطالعه ومقایسه شده میتوانند.

«۳» درچند جای این نوشته کلمه نشا نه وهم سیمای نشانه ذکر شد ولی تا کنون توضیح نگردیده است که مقصد از نشا نه چیست.

نشا نه چنا نکه در ین نوشته بکار برده شده است، عبارت از یك اصطلاح است وبر مورفیم هایی دلالت مینما ید که بصورت واضح نشاند هندهٔ «یك» یا «بیش از یك» میباشند. مورفیمیکه در زبان دری نشاند هندهٔ «بیش از یك» است دارای دو شکل میباشد و امکان دارد که بصورت پساوند بر هراسم قابل شما ر بپیو ندند. جدول ذیل شکل های مورفیم جمع را نشان میدهد.

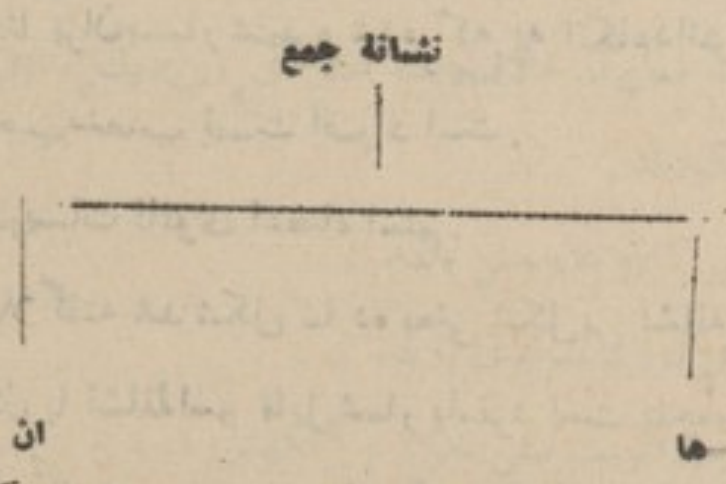


شکل (۲)

باید متذکر شد که فرق بین این دو شکل مورفیم جمع به تدریج کم شده میرود که درنتیجه تعریف صیغهٔ جمع در زبان دری بسیار ساده ساخته شده است. گرچه در نگارش شکل (ان) استعمال میگردد و لی درگفتار، بدون استثناء، شکل (ها) معمول است، قاعده جمع بستن در دری میشود بدینگونه طرح گردد:

(c) ketabton.com: The Digital Library



۶ - اسم قابل شمار بی نشانه + مورفیم جمع ——— > اسم قابل شمار + ها
اسم قابل شمار + ان

فورمول (۶) نشان میدهد که هر اسم قابل شمار بی نشانه قابلیت پیوست به مورفیم جمع را دارد. اما به مجردیکه نشانهٔ جمع را گرفت بار دیگر نمیتواند به نشانه جمع بپیوندد. مثلا میتوان از کلمهٔ پسر جمع (ان) یعنی پسرها یا پسران را بدست آورد. همچنان از کلمه «کتاب» کلمه (کتابها) حاصل میشود. مگر از کلمهٔ «کتابها» هیچ گاه کلمه «کتابهاها» بدست نمیاید. زیرا قانون جمع دری میگوید هرگاه کلمه بی نشانهٔ جمع را نداشته باشد فقط برای یکبار میتواند علامهٔ جمع را بگیرد. هنگامی که اسمی نشانهٔ جمع را گرفت تقاضای قانون جمع ارضاء میگردد و از تطبیق مجدد قانون جلوگیری میشود. اما اگر اسمی علامهٔ جمع دری را نداشته باشد، ولو که در زبان دیگری جمع هم باشد، باز هم قانون جمع بستن دری برآن قابل تطبیق میباشد. از ینجاست که به کلمه هایی از قبیل: اسرار ها، مشکلات ها، کواکبان، عجایبها، منازلها، اجزاء ها، حروفها ... مواجه میشویم. گرچه شاید مخاطب (خواننده یا شنونده) به متکلم (نویسنده یا گوینده) خرده گیری نماید واین کلمه ها راجمع الجمع نام گذاری نماید، مگر متکلم در بکار بردن این کلمه ها از نگاه دستور زبان دری مرتکب هیچ گونه خطایی نگردیده است. بلکه او دانش دستوری خودرا براین کلمه ها تطبیق نموده است.

استعمال این گونه کلمه ها دلالت بر کمی دانش شخص راجع به زبان عربی می نماید نه راجع به دستور زبان دری. از همین سبب است که این «گونه اشخاص ها» (۷) هیچگاه (کتاب ها ها) نمی گویند ولی به مراتبها، کلماتها، اعضا ها، واطرافها را استعمال میکنند. از همین قبیل است استعمال کلمه های افراد و اعضاء. تا آنجاییکه به دانش دستوری یک دری زبان مربوط است این دو کلمه جمع نیستند. بنا براین بسیار شنیده شده که به اتکاء دانش دستوری زبان دری گفته اند.

۷- احمد صاحب منصب نیست افراد است.

۸- من در تدریسات ثانوی اعضاء استم.

(۴) - چنانکه قبلا گفته شد شکل ساده یعنی شکل بی نشانه اسم قابل شمار بین مفرد وجمع مبهم است. (۸) اما شکل با نشانهٔ اسم قابل شمار یا مفرد است یا جمع. صورت جمع و قانون جمع سازی را بصورت مختصر شرح کردیم واکنون جای آنست که نشانهٔ مفرد تا آنجایکه مناسب و مرتبط به موضوع است تشریح گردد.

---

۷- درین جمله عمداً صورت جمع دری کلمه های جمع عربی بکار برده شده است.

۸- معین در رساله مفرد و جمع خود (ص ۶) گوید: «اسم اصلا مفرد است و جمع فرع آنست.»

(c) ketabton.com: The Digital Library



نشانه مفرد در دری کلمهٔ (یك عددی) است. متوجه باید بود که اصطلاح «یك» عددی مهم است زیرا انواع دیگر کلمه «یك» هم وجود دارند که نشانهٔ مفرد شده نمیتوانند. کلمه «یك» در زبان دری به معانی مختلف استعمال شده است و وظایف نحوی مختلف را اجرا میدارد. غالباً کلمه یك به معنی انفرادیت و یگانگی تعبیر شده است در حالیکه کلمه «یك» همیشه معنی انفرادیت را نمیدهد بلکه معانی دیگری هم دارد که تشریح و توضیح نشده اند. در حال حاضر سه نوع «یك» را که بکلی از هم متمایزاند تشخیص و توضیح میتوان کرد. اینها عبارت اند از (۱) یك عددی (۲) یك کلی (۳) یك ابهامی.

۵- یك عددی آنست که یك فرد را به صورت شمار نشان دهد و به منظور شمارش استعمال میگردد. این کلمه با اسمایی استعمال میگردد که از آنها افراد مشخص و متمایز در ذهن داشته باشیم یعنی قابل شمار باشند. در جمله های زیر معنی کلمه (یك) فرد است و بحیث نشانهٔ عدد استعمال گردیده است. متوجه باشید که درین جمله ها کلمهٔ «یك» دارای فشار میباشد.

۹- در هر صنف یك شاگرد بسیار قوی و یك شاگرد بسیار ضعیف موجود است.

۱۰- برای یك استاد یك میز کار است.

۱۱- در هر کنج باغچه یك درخت ناجو بنظر میخورد.

۱۲- دیروز یك دانه خربوزه خریدم.

۱۳- در خانهٔ ما یك چاه آب است.

نوع دوم عبارت از یك کلی است. این یك قبل از اسم قابل شماری میاید که بصورت مقوله عام استعمال شده باشد. معنی این نوع یك از معنی: کلمه های همه، کل، تمام و هر، متفاوت نیست و اگر فرق جزئی موجود هم باشد نگارنده به آن تاحال دست نیافته است. اکنون به جمله های زیر که این نوع یك را نشان میدهند توجه نمایید. خلاف «یك عددی» این «یك» بدون فشار است. اگر فشار داده شود جمله ها غیر دستوری میگردند.

۱۴- یك شاگرد باید پرکار و متجسس باشد.

۱۵- یك دفتر باید دارای لوازم ضروری باشد.

۱۶- بر یك ملت لازم است هویت ملی خود را نگهدارد.

۱۷- یك دختر باید مثل یك دختر باشد.

۱۸- یك طفل یك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد.

نوع سوم عبارت از «یك ابهامی» است. این «یك» را میتوان «یك نکره» یا غیر معین هم گفت. گرچه این «یك» معنی انفرادیت را هم میرساند و در ذهن مخاطب نسبت به تعداد افراد شك و تردیدی باقی نمی ماند

اما منظور اصلی آن نشاندادن تعداد نیست بلکه منظور اصلی عبارت از نشاندادن یك فرد غیر مشخص است. این گونه یك نیز بدون فشار است و هرگاه با فشار خوانده شود «یك ابهامی» به «یك عددی» تبدیل میگردد. مثلا درین جمله ها .

۱۹- یك نفر میخواست شما را ببیند.

۲۰- یك کتاب جدید راجع به افکار سیدجمال الدین افغان طبع شده است .

۲۱- یك روز میخواستم به باغ وحش بروم.

چنانکه جمله های هرسه قسمت بوضاحت می نمایانند معنی کلمهٔ «یك» در هر قسمت از دو قسمت دیگر تفاوت کلی دارد. میتوان این سه گونه «یك» رابطور خلاصه به این شکل نشان داد .

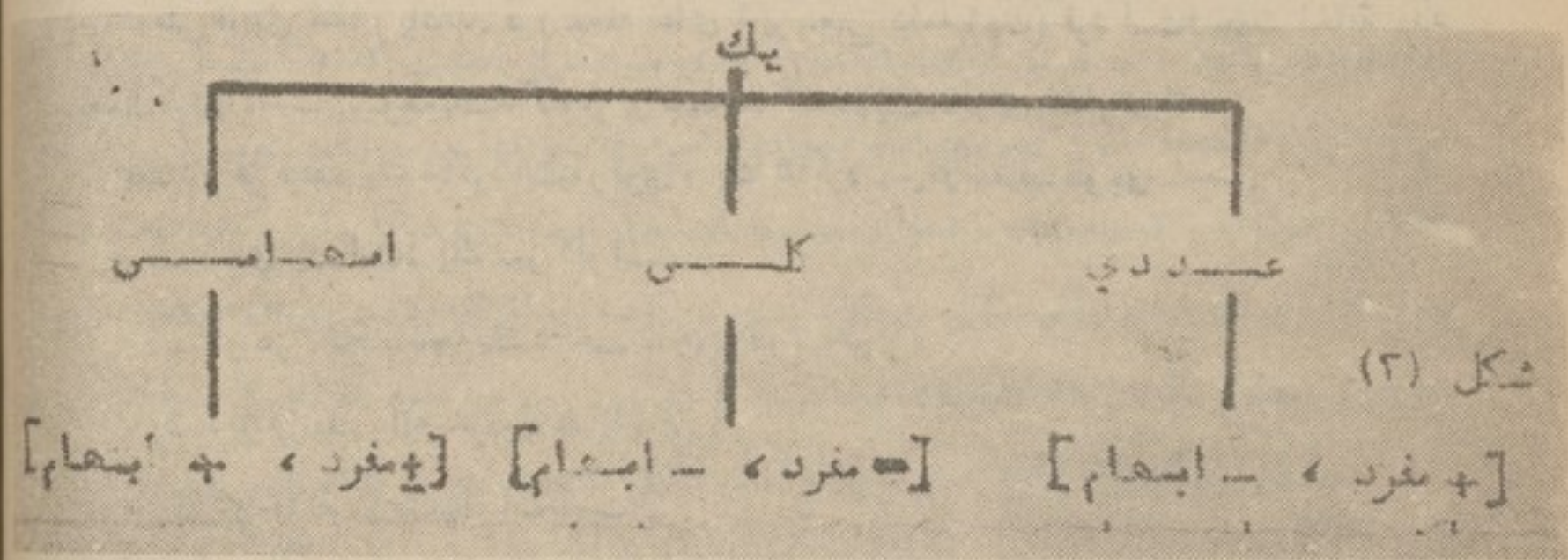


شکل (۳)

اکنون سوال پیدامیشود که چگونه میتوان این سه نوع «یك» را از هم تمیز داد. جهت تشخیص این سه نوع یك در زیر آزمایش های تشریحی و تطبیقی پیشکش میگردد .

## ۶- آزمایش فشار بر یك:

هرگاه در جمله یی یك عددی استعمال شده باشد میشود که فشار عمدهٔ جمله بران وارد آید بدون اینکه در معنی کلی جمله تغیر قابل ملاحظه یی پدید آید. اما اگر کلمهٔ «یك» غیرعددی باشد نمیتوان فشار قوی بران وارد آورد بدون اینکه در معنی جمله تغیر پیداشود . اکنون جمله های زیر را که معادل جمله های (۹- ۱۳) میباشند مروری بخوانید که فشار قوی بر کلمه یك واقع گردد .

۲۲- در هر صنف «یك» شاگرد بسیار قوی و «یك» شاگرد ضعیف موجود است .

۲۳- برای «یك» استاد (یك) میز کار است .

۲۴- در کنج باغچه یك درخت ناجو بنظر میخورد.

۲۵- دیروز «یك» دانه خربوزه خریدم .

- - - در خانه ما «یك» چاه آب است .

(c) ketabton.com: The Digital Library



وجود فشار قوی درجمله های (۲۲- ۲۶) تا کید را میرساند وچنانکه دیده میشود معنی جمله را تغیر نمید هد .چون عین عملیه بر جمله های (۱۴-۱۸) اجرا گردد از یکطرف معنی جمله تغییر کلی میا بد واز طرف دیگر سلاست وروانی جمله ها از بین میرود. در جمله های زیر کلمه یی را که بین ناخنك است بافشار قوی بخو انید .

۲۷* «یك» شا گر د باید بر کار ومتجسس باشد. (۹)

۲۸* «یك» د فتر باید دار ای لو ازم ضرو ری باشد.

۲۹* بر «یك» ملت لا زم است هو یت ملی خود رانگهدارد.

۳۰* «یك» دختر باید مثل «یك» دختر باشد.

۳۱* «یك» طفل «یك» ساله بطور او سط شش کیلو وزن دارد.

وجود فشار قوی بر کلمهٔ «یك» انرا از حالت کلی بدر آورده و بحالت عددی قرار میدهد .

هر گاه جمله های (۱۴-۱۸) باجمله های (۲۷-۳۱) مقایسه گردد تغیر معنی بوضاحت درك میگرد د . همین گونه د رك خوا هد شد که سلا ست جمله ها ا ز بین رفته ا ست و جمله های (۳۰-۳۱) مخصوصا غیر عادی ومعقد میباشند .وقتی عین عملیه درجمله های (۱۹-۲۱) تطبیق گردد نتیجه چنین میشود .درجمله های زیر کلمهٔ «یك» رابا فشار قوی بخوانید .

۳۲* «یك» نفر میخو است شمارا به بیند .

۳۳* «یك» کتاب جدید راجع به افکار سیدجمال الدین افغانی طبع شده است .

۳۴* «یك» روز میخو استم به باغ وحش بر وم .

جمله های (۳۲- ۳۴) چنین بنظر میخورد به جواب سوالی که منظو رآن در یا فت تعدا د نفر، کتاب وروز باشد بیان شده است ،در حالیکه منظور چنین نبو ده است .همچنان باآورد ن فشار بر کلمهٔ «یك» روانی جمله های اصلی از بین رفته است .

## ۷- آزمایش اتصال ی نکره در آخر ا سم :

هر گاه در آخر اسمیکه قبل از ان کلمهٔ «یك» آ مده است یاء نکره آورده شود و کلمهٔ «یك» حذف گر دد ودر معنی جمله تغیری پیدا نشو د یا تعقیدی پدید نیاید، «یك» ازنوع ابهامی میباشد. اکنون

---

۹- این علامه (*) در ین نوشته، نشان مید هد که جمله یاغیر گرامری است یامعنی آن از جمله ها ی ا صلی فرق دارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library



جمله های (۹-۱۳) را زیر این امتحان قرار میدهیم تابه بینیم نتیجه چه میشود .

۳۵* در هرصنف شاگردی بسیار قوی وشاگردی بسیار ضعیف موجود است.

۳۶* برای استادی سیزی کار است .

۳۷* در هر کنج باغچه درختی ناجو بنظر میخورد.

۳۸* دیروز دانه خربوزه یی خریدم.

۳۹* در خانه ماچاهی آب است.

جمله های (۳۵-۳۹) از یکطرف خالی از تعقید نمیباشندوازطرف دیگرجمله های نامعمول استند. وقتی از چند نفر راجع به دستوری بودن این جمله پرسیده شد، گفتند: «من این هاراقبول ندارم. اگر شاگرد من چنین جمله هایی بنویسد من آنهارا اصلاح میکنم ...» وقتی راجع به معنی این جمله ها پرسیده شد تعبیر شان متفاوت از معنی جمله های (۹-۱۳) بود. میتوان گفت که درجمله های (۹-۱۳) کلمهٔ یك از نوع ابهامی نمیباشد .

وقتی جمله های (۱۴-۱۸) را زیر عین ازمایش قرار دهیم . جمله های گزارش یافته چنین شکلی رابخود میگیرند.

۴۰* شاگردی باید پر کار و متجسس باشد.

۴۱* دفتري بایددارای لوازم ضروری باشد.

۴۲* بر ملتی لازم است هویت ملی خود رانگهدارد .

۴۳* دختری باید مثل دختری باشد.

۴۴* طفلی یك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد .

چنانکه به آسانی فهمیده میشود جمله های (۴۰-۴۴) از یکطرف معنی اصلی خودرا ازدست داده اند واز طرف دیگر غیر سلیس میباشند . پس این «یك» ازنوع «یك» «ابهامی» نمیباشد.

ولی هنگامیکه جمله های (۱۹-۲۱) را بعین طریق زیر آزمایش قرار دهیم جمله های (۴۵-۴۷) بدست میایند که چه ازنگاه معنی و چه ازنگاه سلاست و روانی باجمله های (۱۹-۲۱) فرق ندارند. مثلا

۴۵- نفري میخواست شمارا ببیند .

۴۶- کتابی جدیدراجع به افکار سید جمال الدین افغانی طبع شده است .

۴۷- روزي میخواستم به باغ وحش بروم

(c) ketabton.com: The Digital Library



به اساس این آزمایش میتوان نتیجه گیري کرد که کلمه یك در جمله هاي ۱۹ - ۲۱ ارنوع ابها می میباشد .

## ۸- آزمایش تعویضی :

هر گاه بعوض کلمهٔ «یك» در یك جمله کلمه های همه ، تمام، کل یاهرر ا استعمال کنیم جمله دستوري بدست آید ودرمعنی جمله تغییر کلی واقع نگردد. کلمه «یك» از نوع کلی میبا شد، البته نظر به اقتضاي قوانین نحوي بعضی تغییرات نحوي وصرفی درجمله ها ا یجادمیگردد ،مگرمفهوم کلی جمله تغییرنمیخورد. نخست این آزمایش را بر جمله هاي ۹-۱۳ تطبیق می نماییم ،

۴۸* الف درهرصنف [همه / کل / تمام] شاگردان بسیارقوي و [همه / کل / تمام] شاگردان بسیار ضعیف وجود دارد .

ب : در هر صنف هر شاگرد بسیار قوي وهرشاگرد بسیار ضعیف وجود دارد .

۴۹* الف: براي [همه / کل / تمام] استادان [همه / کل / تمام] میز ها کار است

ب : براي هر استاد هر میز کار است .

۵۰* الف : در هر کنج باغچه [همه / کل / تمام] درختان ناجو بنظر میخورند .

ب : درهر کنج باغچه هر درخت ناجو بنظر میخورد.

۵۱* الف : دیروز [همه / کل / تمام] دانه خربوزه ها خریدم .

ب دیروز هر دانه خربوزه خریدم .

۵۲* الف ، درخانهٔ ما [همه / کل / تمام] چاهاي آب است .

ب درخانه ما هر چاه آب است .

(c) ketabton.com: The Digital Library



جمله هاي الف وب ۴۸ - ۵۲ جمله هاي غير قابل قبول يعني جمله هاي غير دستوري اند،
جمله هاي ۴۸ داراي تضاد داخلي ميباشند و بهيچ وجه پذيرفته نميگردند ،معني اين
جمله ها از جمله هاي اصلي ۹ - ۱۳ تفاوت كلي دارد .باساس اين تجربه كلمه يك در جمله
هاي ۹-۱۳ ازنوع كلي نميباشد .

چون عين عمليه برجمله هاي ۱۴-۱۸ اجرا گردد، مطابق، توقع جمله هاي مطلوب يعني جمله هاي
دستوري ودارای معاني معادل ۱۴-۱۸ بدست ميايند مثلاً .

۵۳-الف [همه / كل / تمام] شاگردان بايد پركار و متجسس باشند .

ب -هرشاگرد بايد پركار و متجسس باشد .

قسمت الف هريك از (۴۸ - ۵۲)

۱۰ - به نه قسم خوانده شده ميتواند: (۱) در هرصنف همه شاگردان بسيار قوي وهمه شاگردان
بسيار ضعيف وجود دارد .(۲) درهرصنف همه شاگردان بسيار قوي وكل شاگردان بسيار ضعيف وجود
دارد .(۳) درهرصنف همه شاگردان بسيار قوي وتمام شاگردان بسيار ضعيف وجود دارد ..

۱۱ - قسمت الف جمله هاي (۵۳-۵۷) هريك به سه نوع خوانده مي شود ولي قسمت
الف جمله (۵۶) به شش قسم خوانده شده ميتواند .

۵۴-الف : [همه / كل / تمام] دفتر ها بايد دارای لوازم ضروری باشند .

ب : هردفتر بايد دارای لوازم ضروری باشد.

۵۵-الف : بر [همه / كل / تمام] ملت هالازم است هويت ملي خودرا نگهدارد .

ب-بر هرملت لازم است هويت ملي خود را نگهدارد .

۵۶-الف [همه / كل / تمام] دختران بايد مثل يك [دختر / دختران] باشند .

(c) ketabton.com: The Digital Library



ب — هر دختر باید مثل یك [ دختر / دختران ] باشد .

۵۷ — الف [ همه / کل / تمام ] طفل های یك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارند .

ب : هر طفل یك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد.

چنانکه دیده میشود جمله های (۵۳—۵۶) مفهوم معادل جمله های (۱۴—۱۸) را دارند وتغییر کلی در معنی وارد نشده است. بهمین قسم این جمله ها جمله های عادی دستوری میباشند. تمام اشکال این جمله ها معانی معادل جمله های اصلی خودرا دارند. در جمله های جزء الف (۵۷) کلمه های: « همه، کل، تمام » باید معادل کلمه « هر » تعبیر گردند و رنه معنی جمله تغییر میکند وازنگاه مفهوم جهان واقعی یك جملهٔ نادرست میگردد . در جمله های «۱۴—۱۸» کلمه یك چنانکه این آزمایش نشان میدهد از نوع کلی است .

هنگامیکه عین طرز العمل در مورد جمله های « ۹ ۱—۲۱ » بکار برده شود نتیجه بگونه دیگر میباشد .

۵۸ — الف: [ همه / کل / تمام ] شاگردان میخواستند شما را به بینند.

ب — هر شاگرد میخواست شمارا به بیند .

۵۹ — الف : [ همه / کل / تمام ] کتاب «های» جدید راجع به سید جمال الدین افغانی طبع شده است.

ب: هر کتاب جدید راجع به سید جمال الدین افغانی طبع شده است .

۶۰ — الف: [ همه / کل / تمام ] روز ها میخواستم به باغ وحش بروم .

ب — هر روز میخواستم به باغ وحش بروم .

ازمقایسه جمله های «۵۸—۶۰» باجمله های «۱۹—۲۱» به این نتیجه میرسیم که ازنگاه معنی این جمله ها از همدیگر تفاوت کلی دارند. جمله های جزء الف وب «۵۹» از یکطرف ابهام

(c) ketabton.com: The Digital Library



دارند یعنی هر کدام به بیش ازیك معنی میتو اند تعبیر گردد وازطرف دیگر ازنگاه منطق جهان واقعی نادرست میباشند. پس باید کلمه یك در جمله ها ی« ۱۹-۲۱» از کلمه یك در جمله های« ۱۴-۱۸» از نگاه معنی وازنگاه وظیفه دستو ری ونحوي کا ملا متفاوت باشد، ورنه باید جمله های« ۵۸-۶۰» دستو ري می بودند. اماچنانکه نشا ن داده شد حقیقت غیر از ین چیز است .

۹ — ازمایش استعمال عبارت « نه بیش از آن ».

هر گاه عبا رت «نه بیش ازآن» در آخر جملهٔ سادهٔ استعمال شو د که حاوی کلمه یك است. چنانکه نه دستو رو نه معنی جمله تغییر یابد. کلمهٔ «یك» ازنوع عددی میباشد . نخست ا ین آزمایش را برجمله های «۹-۱۳» انجام میدهیم که نتیجه آن عبارت ا ز جمله های زیر است .

۶۱ - درهر صنف یك شاگرد بسیار قوي ویك شا گرد بسیار ضعیف موجود است نه بیش ا ز آن .

۶۲ - براي یك استاد یك میز کار است نه بیش از آن .

۶۳ - در هر کنج باغچه یك درخت نا جو بنظر میخور د نه بیش از آن .

۶۴ - دیروز یك دانه خر بوزه خر یدم نه بیش ا ز آن

۶۵ - د رخانه ما یك چاه آب ا ست نه بیش از آن .

دیده میشو د که جمله های «۶۱ - ۶۵ » جمله های کاملاقابل قبول ود ستو ری میباشند. ا ز نگاه معنی ایـن جمله هـا بـاجـمله هـاي اصلی تفاوت ندارند . این جمله هانشان میدهند که عبارت « نه بیش ازآن» در ختم جمله ساده یی که کلمه یی یك عددی را حاوی ا ست، استعمال میگردد ا ین آز مـا یـش نیز آزمـایـش های قبلی را تایید مینما ید که کلمهٔ یك در جمله های «۹-۱۳» عددی میبا شد .

هنگا میکه عین عملیه را بر جمله های «۱۴ -۱۸ » تطبیق کنیم دیده میشود که نتیجه چیزی دیگر است . به این جمله ها به بینید و کلمهٔ« یك » را بدون فشا ر بخوا نید .

۶۶ * یك شا گر د با ید پر کار ومتجسس باشد نه بیش از آن .

۶۷ * یك دفتر باید دا رای لوازم ضروری با شد نه بیش از آن .

۶۸ * بر یك ملت لازم است هویت ملی خود را نگهدار د نه بیش ا ز آن .

۶۹ * یك دختر با ید مثل یك د ختر باشد نه بیش ا ز ا ن .

۷۰ * یك طفل یك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد نه بیش ازان .

جمله های (۶۶-۷۰) معنی کا ملا متفا و ت ا ز جمله های (۱۴-۱۸» دا ر ند. جمله های «۶۶ - ۷۰» یك پدیده دیگررا که ع[illegible] راین جمله ها ست بصورت واضح نشان میدهند

(c) ketabton.com: The Digital Library



بطور نمونه ابهام جملهٔ «۶۶» راشرح میکنم واز جمله های دیگر نیزبهمین صورت درك شده میتواند تعبیر جمله «۶۶» به این دو صورت امکان دارد :

۷۱ - یك شاگرد نه بیش ازان باید پر کار و متجسس باشد .

۷۲ - یك شاگرد باید پر کارو متجسس باشد و بیش ازان چیز دیگری نباشد .

هردومعنی «۶۶» ازجمله اصلی یعنی جمله «۱۴» تفاوت کلی دارند. ابهام این جمله ها و تفاوت کلی درمعنی نمایانگر این مطلب است که کلمهٔ «یك» درجمله های «۱۴-۱۸» از نوع عددي نمیباشد. این مطلب را آزمایش های دیگر مانیز تایید کرده اند .

حال وقت آن رسیده است که جمله های «۱۹-۲۱» را ازین آزمایش بگذرانیم .

۷۳ - یك نفر میخواست شما را به بیند نه بیش ازآن .

۷۴ - یك کتاب جدید راجع به افکار سید جمال الدین افغان طبع شده است نه بیش ازآن .

۷۵ - یك روز میخواستم به باغ وحش بروم نه بیش ازآن.

نظری به این جمله ها میرساند که معنی این جمله ها از جمله های اصلی «۱۹-۲۱» کاملا فرق دارد . موضوع مهم دیگر که باید در نظر گرفته شود عبارت از وجود فشار بر کلمه یك است. متوجه باشید که عبارت «نه بیش ازان» وقتی با کلمه یك میتواند دریك جمله استعمال گردد که کلمه یك فشار داده شود . کلمهٔ «یك» درجمله های اصلی (۱۹-۲۱) بی فشار است. اگر این کلمه در جمله های (۷۳-۷۵) بی فشار خوانده شود جمله ها غیر دستوری و نارسا میگردند .

این آزمایش هم مانند آزمایش های دیگر این ادعا را تایید می نماید که کلمهٔ یك در جمله های (۱۹-۲۱) بی فشار میباشد وبه منظور نمایاندن عدد استعمال نگردیده است .

(۱۰) چون برگردیم به بحث اصلی خود چنانکه قبلا گفتیم کلمهٔ یك عددی را در دری نشانهٔ مفرد می شماریم .اگر چه یك ابهامی هم قبل ازاسمای بی نشانه میتواند نشانهٔ مفرد باشد ، لاکن این نوع ، یك ،همیشه بدین منظور استعمال شده نمیتواند .مثلا درین جمله ها :

۷۶- یك چند شاگرد شمارا کار داشتند .

۷۷- یك دو جلد کتابچه خریدم .

۷۸- یك چند بچه یی مکتب در راه جنگ کردند .

۷۹ - یك سه محصل صنف چهار باثر ناکامی دو ساله خارج شدند .

۸۰- یك هشت قطعه عکس شما کار است .

چنانکه بخوبی دیده میشود کلمه یك درجمله های (۷۶-۸۰) معنی ،یك عددی، را ندارد ونه هم

(c) ketabton.com: The Digital Library



نشانهٔ مفرد میتواند باشد . ملاحظه کنید که کلمهٔ «یك» درین جمله ها بدون نشار است. پس یك ابهامی نیز نمیتواند نشانهٔ انفرادیت باشد .

آنچه راتا حال گفته ایم میشود بدینگونه خلاصه ساخت : اسم قابل شمار بی نشانه در دری از نگاه عدد دارای ـ ابهام میباشد . اسم با نشانه یا جمع است یا مفرد . نشانه جمع در دری دارای دوالو مورف است که عبارت از پساوند «ها» و «ان» است. امانشانهٔ مفرد در دری یك عددی است. و انواع دیگر کلمهٔ «یك» نشانه مفرد شده نمیتوانند .

## مآخذ


الهام، محمد رحیم. ۱۳۴۹ . روش جدید در تحقیق دستور زبان دری، کابل د پوهنی مطبعه.

بصاری ، طلعت ـ ۱۳۴۸ . دستور زبان فارسی، تهران: کتابخانه طهوری .

حمیدی، عبدالحبیب ـ ۱۳۴۷ . دستور زبان دری. کابل، مطبعه معارف .

زاهدی محمد عمر . ۱۳۵۴ . شرحی از «را» کتابخانه پوهنتون کابل: تایپ.

ـــــ. ۱۳۵۲ . ضمایر مستقل ونا مستقل در دری. ریسرچ پوهنتون کابل :تایپ.

شکور ، محمدجواد . ۱۳۴۶ . دستور نامه در صرف ونحو زبان پارسی . تهران :موسسه. مطبوعاتی شرق.

معین، محمد. ۱۳۴۱ . اضافه. تهران: کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم.

ـــــ. ۱۳۴۰ . مفرد و جمع. تهران: کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم.

ـــــ. ۱۳۴۱ . اسم مصدر، حاصل مصدر. تهران: کتابخانه ابن سینا .

ـــــ. ۱۳۴۱ . اسم جنس و معرفه ونکره. تهران: کتابخانه ابن سینا.

نگهت، سعیدی، محمدنسیم. ۱۳۴۸ . دستور زبان، معاصر دری: کابل: نشرات پوهنتون کابل

همایون فرخ ، عبدالرحیم ـ ۱۳۴۸ ، دستور جامع زبان فارسی، تهران: انتشارات مطبوعات علی اکبر علمی .

Glassman, Eugene H. 1970. Conversational Kabul Dari. Kabul : Memeograph ed.

Lampton, Ann K.S. 1963. Persian Grammar. Cambridge: The University Press

Lyons, John. 1968. Introduction to Theoretical Linguistics. Cambridge: The University Press.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند میر امان الدین

# هیجانات : هیجانات اولی

## و هیجانات مشتق

هیجان چیست؟ جواب این سوال این است که هیجان بیشتر ازاحساس عادی است، مثال احساس عادی خوشی، ناخوشی و غیره است. بهترین وسیله فهمیدن آن شاید همین باشد که بگوئیم هیجان عکس العمل یا پاسخ است بمقابل یک انگیزه ومشتمل برسه عنصر یاسه جنبه است: «۱» احساسات طبیعی وعضوی. «۲» یک انگیزش مشخص آنی یاناگهانی، «۳» احساسات بسیط و عادی.

مشخص ترین تعریف هیجان آن است که هرگاه احساس عادی از اندازهٔ عادی شدت بیشتر پیدا کند به هیجان تبدیل میشود ویا احساس هیجان آمیز میشود.

### احساسات عضوی:

اگر اندکی تأمل کنیم درخواهیم یافت که هر گاه غریزهٔ تحریک گردد، یک تغییر مشخص عضوی دروجود ما تولید میشود. باهر عکس العمل غریزه وی تحولات فیزیکی یاجسمی همراه است. ودر روشنائی مشاهده این تحولات ویاتغییرات نوعیت، قوت ویاشدت عکس العمل رامعلوم کرده می‌توانیم. درین مورد یک مقدار زیاد تحقیقات علمی ومفید در روسیه از طرف پاولوف ودر امریکا توسط کانن «۱» انجام یافته است. پاولوف میگوید هرگاه سگ به خوف ویاقهر مواجهه شود ترشح لعاب دهن که بصورت عادی ومعمول از دیدن غذا جاری میگردد، متوقف میشود. یک مشاهده دیگر شبیه همین مشاهده از طرف کانن هم راپور داده شده است. یک عده دیگر فزیولوجی دانان نیز اهمیت حالت روحی یاذهنی را بر فعالیت عصاره های معده بیان مینمایند و ما از تجارب شخصی خود می دانیم که اگر وضع روحی آرام باشد وخوشحال باشیم غذای ما بیشتر قابل هضم ومزه دار تر است، درغیر آن عکس موضوع برما صدق خواهد کرد.

---

(1) Cannon

یك نکته دیگری که مورد بحث روانشناسان قرار گرفته این است که احساسات بسیط قبل از احساسات عضوی و یا اینکه بعد از آن بوقوع می‌آید. یکی از فرضیه ها درین مورد عبارت از فرضیه جیمز لنگ «۱» است. باساس این نظریه و بگفته جیمز لنگ: «هیجان نتیجه تظاهرات جسمی است نه علت آن قرار این نظریه عقل سلیم میگوید که ما بخت وطالع خود را از دست میدهیم، تاثر داریم وگریه میکنیم، باخرسی مواجه میشویم وبخوف می افتیم و میگریزیم. توسط کدام رقیب خود تحقیر میشویم بقهر آمده ومیکوشیم اورا بزنیم، درین مورد طرز افاده بهتر این است که تاثر احساس می کنیم زیرا گریه مینمائیم، قهر احساس میکنیم. زیرا بزدن دست می بریم، می ترسیم زیرا میلرزیم —نه اینکه گریه میکنیم، میز نیم ویا میلر زیم. از رهگذر اینکه تا ثر دا ر یم قهر هستیم یا می ترسیم، بسیار مشکل است این نظریه را قبول کرد زیرا طوری که مکدوگل. «۲» اظهار می دارد از تجارب شخصی خود میدانیم که: «قهر بودن، متضمن یك تمایل آنی وجنبا نده است د ر زدن وحمله کردن». بنا برآن جملهٔ معمول «زدم زیرا قهر بودم» اساساً درست تر است وتوضیح درست تر کردارم را بیان میکند. حالانکه گفتار جیمز «من قهر هستم زیرا زدم» آنقدر ها درست بنظر نمیرسد. گفتار اول الذکر بیانگر ان است که نفری را که زدم چنان سلوکی از خودنشان داد که درمن غریزه مجادله را بطور آنی تحریك کرد وعملی را به تحریکی که نتیجه وتظاهرآن تحریك است ارتباط داد نیگا نه ایضاح واقعی کردار است. باوصف آن خواه پیش و خواه پس از احساسات تحول عضوی جهت تحریك غریزه یك امر ضروری است برای مثال وقتیکه غریزه جنگ و مجادله تحریك گردد حرکات عضوی ما تسریع می یابد واین تنها ازطریق فعالیت سریع قلب، شش ها، عضلات ودماغ ممکن است. اکنون بایستی خون درین حصص بدن سوق یابد. این چطور شده می تواند؟ بوسیله کشیدن آن یابرون راندن آن از اعضای هضمی وترشحی وجلد از طریق انقباض شرائین، همچنان تحت این حالات برای اینکه شخص جنگجو دیده بتواند که چه میکند چشم او از حالت عادی خود بیشتر می برآید یا اتساع می یابد.

هرعکس العمل غریزه وی عین درجه فعالیت عضلی و یا تحول فیزیکی وجسمی را متقاضی نیست غریزه فراگیری یا اکتساب وغریزه کنجکاوی بصورت نسبی آرام عمل میکند. اما باید تسلیم نمود که حتی درین موارد هم یك اندازه تحولات جسمی بوجود می آید. فعالیت های روبا زیاد گرفتن وجمع کردن غریزه فراگیری وعمل جسمی تمرکز قوای ذهنی و توجه در آموزش غریزه کنجکاوی را بفعالیت نگه میدارد.

(1) James Lange (2) Mc. Dougall

(c) ketabton.com: The Digital Library



**۲- انگیزش یا تحریك آنی:**

تحریك عمل یا کردار در حالت هیجانی امری است که همه از آن واقفیم. زمانیکه غریزه مجادله وی شخص توسط کدام نفر متعرض تحریك گردد، من حتماً درصدد آن می افتم که کاری کنم. نفر متعرض را بزنم یا مانع کردارش شوم و یا حکومت را تشویق دهم که اقدامات لازمه را برای جلوگیری از تبعیض اتخاذ کند.

اجتماع وازدحام مردم در نقطه ئی حس کنجکاوی را تحریك میکند. وجهة دریافت علت اجتماع می روم ببینم که چه گپ است ویا از کسی می پرسم که چه خبر است. اما درین مورد سه نکته بایستی بیاد باشد

الف - قوه تحریك بعمل بوسیله شی یا چیزی که غریزه را تحریك کرده است تعیین میشود. برای مثال اگر مادری می بیند که طفل او را کسی میزند بمقابل اینکه کدام طفل دیگری را کسی بزند بیشتر بقهر خواهد آمد وغالباً درمورد اول اذکر بیشتر بعمل تحریك خواهد شد.

ب - امکان دارد تحریك بوسیله کدام تصادمی بین احساسات مربوط واحساسات متقابل بازداشت یا مانع گردد. برای مثال امکان دارد غریزه مجادله مادری از دیدن اینکه کسی طفل او را میزند تحریك گردد. اما پیش از اینکه بعمل اقدام کند قهر او «احساس مربوط» با خوف او از شخصی متعرض متصادم واقع شود. درین حالت تحریك بعمل باز داشت میگردد و وی خودرا در بین زمینه دردناك عاجز و بیچاره یافته ونمی تواند عملی را انجام دهد.

اینك یك مثال دیگر: یکنفر افسر انگلیسی را حکایت میکنند که در سال ۱۹۱۷ با یکی از دشمنان مقابل شد. شمشیر خودرا از نیام کشیده میخواست اورا از پا درآورد که نفر مقابل بزبان انگلیسی فریاد کرد «از برای خدا این کار را مکن»؟ تحریك زدن و کشتن دشمن فرونشانده شد چه ترسید که مبادا انگلیسی را بکشد.

ج - ما صرف زمانی بمحرکه آگاه میشویم که برعدم اقدام خود بفکر بیفتیم. هرگاه عکس العمل هیجانی غریزه کامل باشد آنگاه احساسات عضوی تحریك واحساسات تماما جزء دوران روحی اند که البته در دائره تفکر این ها را بیاد آورده می توانیم. اما مشکل خواهد بود اگر بصورت عندی یا نفسی روش های مختلف آن حالت را در حالیکه در حالت جریان باشد تحلیل و تجزیه کرد. اما اگر تحریك اقدام بعمل بوسیله احساسات متصادم مانع وجلوگیری شود. بیك حالت کشیدگی یا فشار فیزیکی دوچار میگردیم و از آن آگاه میشویم وآنوقت است که محرکه یا تشویق اینکه بعملی دست بزنیم بزور داخل ساحه شعوری ما میگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library



### ۳- احساس :

تجربه هیجانی بااحساس معمول وعادی رنگ وآهنگ میدهد وهرگاه قوی باشد ساحه شعوری را تنگتر میسازد باین معنی که چیزهای راکه خارج جادهٔ که بهدف آنی رهنمون میگردد واقع است، نه دیده میتوانیم ونه شنیده ، برای مثال کسیکه نام نیکش مورد حمله کسی قرار می گیرد و بقهر می آید وبغیر ازاینکه خود را چطور دفاع کند بفکر دیگری پرداخته نمی تواند . ذهنش باستقامت جاده یاراهی روان است که به مجازات یاازبین بردن دشمنانش منتهی گردد . هرگاه برمیزنان خوری قرار داشتهٔ وبارفقای خود سرگرم صحبت باشد که بر شخصیتش حمله شود بقدری زو رش می دهد که تمام میل وعلاقه اش بخوردن نان قطع گردید ،وگفتنی ها یاگفتاراشخاص دورمیز را نمیشنود الاهمان گفتاری که بموضوع حمله برشخصیتش ارتباطی داشته باشد . همچنان مادری که درین سرك رفته واز یکمو موتری بشدت بطرفش می آید وامکان دارد طفل راجو — جو بسازد . بدون اینکه بسلامت خود فکری کند فوراً میدود که طفل را از سرك بیرون کشد و از خطر نجاتش بخشد. احساس قوی مادری شعور را تنگتر و محدود تر ساخته و در آن لحظه یگانه چیزی را که دید، میتواند عبارت از راهی است که از خودش شروع گردیده وبطفلك که در حال خطر است منتهی میگردد. ودرین لحظه حتی صدای موتری را که از طرف مقابل در حال آمدن است، شنیده نمی تواند .ساحه شعور که بدین ترتیب تنگ گردیده است. تحریك بعمل آزاداست اماطوری که قبلا تذکر داده شد اگر در ساحه مطلوبه کدام تصادمی بمیان آید آنگاه امکان دارد تحریك پس زده شود یاامتناع یابد. برای هر یك از غریزه ها یك احساس یا یکدسته احساسات متقابل وجود دارد.

جدول بسیط ذیل این موضوع را روشن خواهد ساخت. بیاید لست ۱۴ گانه سکدوگل را ذکر کنیم و درین جابرای هر یك از غرایز احساسات مربوطه آن را ( اگر چه سکدوگل عوض احساسات آنها را هیجانات مینامد ) نشان دهیم .

| اسمای غرایز | احساساتی که باآن همراه است |
|---|---|
| ۱- غریزه گریز (اجتناب غریزه خطر) | ترس (دهشت ، هراس، خوف، آشفتگی) |
| ۲- غریزه مجادله (تعرض، جنگجوئی) | قهر (غضب ، خشم، رنجش) |
| ۳- غریزه بیزاری . | نفرت (انزجار - دل بدی، کراهت) |
| ۴- غریزه پدری یامادری (حفاظتی) | احساس رقت (محبت، دلسوزی) |
| ۵- غریزه التماس | اضطراب (احساس بیچارگی و ناتوانی) |
| ۶- غریزه جفت شدن (مجامعت، تولید مثل ،خواهش جنسی) | شهوت (احساس خواهش جنسی یا اشتعال جنسی) |

(c) ketabton.com: The Digital Library



۷- غریزه کنجکاوی (تجسس، کشف، تحقیق) کنجکاوی (احساس اسرار آمیز، عجائب مجهول تصور کردن، تعجب، شگفت)

۸- غریزه تسلیم (خواری، تحقیر نفسی) احساس اطاعت (احساس کهتری، احساس فداکاری، تواضع وابستگی، اطاعت، نفی احساس خودی)

۹- غریزه اثبات وجود، تظاهر نفس مباهات (غرور، فخر، احساس برتری حاکمیت، احساس مثبت خودی)

۱۰- غریزه اجتماعی یا غریزه جمعیت دوستی احساس تنهائی - تجرید و دلتنگی

۱۱- تلاش برای غذا (شکار) اشتهاء (میل بخوردن، ذوق لذت)

۱۲- اکتساب (غریزه اندوختن) احساس مالکیت، تصرف (احساس حمایوی یا دفاعی)

۱۳- غریزه اعمار احساس ابتکار (ساختن، تولید و بوجود آوردن)

۱۴- غریزه خندیدن. تفنن (ساعت تیری، خوشی، بی پروائی. راحت.).

امکان دارد یك چیز عوض یك غریزه چندین غریزه را تحریك کرده و عوض یك احساس اولیه چندین احساس بمیان بیاید. فرض کنید در خانه تنها هستید و کتابی را میخوانید دفعةً از اطاق مجاور صدای عجیبی را میشنوید. فوراً کتاب را میگذاری زیرا در همین لحظه هم خوف و هم حیرت وجود دارد. این دو احساس متضاد یك حالت متصادم را در ذهن تولید میکند. از یکطرف از ترس نمی خواهید اطاق تان را ترك کنید و از طرف دیگر بحیرت هستید که این صدا ازچه بود وچه چیز ان را بوجود آورد. برای مدتی نمی توانید که چه فیصله کنید و چه کنید پس تمام فعالیت های قهرو عجب خود را بتعویق می اندازید تا اینکه یکی از این احساسات فرو می نشیند. بیایید وقتیکه آخرین سرویس را که رونده منزل مطلوب تان است نمی توانید بگیرید واز نزد تان خطا میخورد، برمردمیکه به ازدحام پرداختند و نگذاشتند برموتر سرویس سوار شوید، قهر میشوید، ودر عین حال خویشتن راعاجز احساس مینمایید که کاری از دست تان ساخته نیست. هرگاه ازشما خواهش شوددر محضر جمعیتی خطا به ایراد کنید درین وقت هم خوشی و هم ترس برایتان تولید میشود. خوش هستید ازینکه نام میکشید، مردم شما را میشناسند. خوف ازینکه مبادا درایراد نطق کدام جائی زبان تان لکنت پیدا کندو کدام کلمه نا مطلوب از زبان تان برآید.

اما هرگاه دوغریزه که توسط یك چیزیا یك کیفیت تولید گردیده با هم همکاری نمایند آنگاه یك نوع امتزاج هردو احساسات مربوط برایتان دست میدهد. یك مثال خوب این حالت وقتی است که غریزه مجادله و انزجار در آن واحد ازطریق مشاهده یکنفر متعرض که سگ رازبر زدن گرفته است

(c) ketabton.com: The Digital Library



تحریك میشود .قهرو نفرت هردو در وجود ماتولید وهر دوباهم امتزاج یافته‌واحساس اهانت‌وتحقیر رابمیان می‌آرد .

تحقیر نتیجه امتزاج قهرو بیزاری واحساس مثبت‌خودی‌است.نخستین د را ثر امتزاج حیرت و احساس منفی خودی (تسلیم) بوجود می‌آید.حرمت وهیبت‌مجموعه‌تحسین و خوف‌است.من شخصی را تحسین‌مینمایم که‌مایه شگفت مردم واحساس‌منفی خودی (تسلیم)است،اما قوای اودرمن‌ترس او را تولید مینماید .بنابرین درحصه اوهیبت او مرا زیرگرفته وضمناً بوی احترام مینمایم. امتنان، احساس مهربانی واحساس خودی منفی است .

عمل سخاوت آمیز یك نفر رفیق احساس مرهونیت‌از لطف و مهربانی‌رادریافت کننده‌یا گیرنده آن مهربانی تولید میکند .اما نفر گیرنده‌ازرهگذر لیاقت رفیق که کاری‌را انجام می‌دهد که وی نمی‌تواند انجام دهد، بطرف احساس منفی خودی سوق می‌یابد..

احساسات اولیه یا ابتدائی هم د ر حیوانات وهم در انسان موجود است اما احساسات‌ممزوج و مخلوط در حیوانات سراغ شده نمی‌تواند . بعبارت دیگر احساسات مشتقه که امتزاج دو یا چند حس اشتقاق‌می‌یابد خاصه انسان است‌وبیش از پیش‌متقاضی‌یك‌سویه بلند ذکا وهوش‌است.مکدوگل میگوید بین احساسات اولیه و احساسات مشتقه چهاراختلاف موجود است: (بازهم‌اصرار ورزیده و این هارا هیجانات میگوید زیرا در مکالمه معمول بهمین مفهوم تثبیت گردیده اند )

۱ـ احساسات اولیه نتیجه پاسخ یا عکس‌العمل غریزه وی است «بکدام چیز یا بکدام‌زمینه» نه بکدام «انگیزش‌یا محرکه که قبلا موجود بوده » احساسات مشتقه ازکدام میل یاآرزویااز بیزاری و نفرت است که موخرالذکر بالذات نتیجه کدام انگیزش موجود است. که‌باکدام تصویر یا خیالی‌ارتباط دارد .برای مثال شخصی گرسنه است. محرکه یا انگیزه‌اش‌این است که‌برای‌یافتن غذا اقدام کند. و تجسس اویا تصویر رستوران ارتباط دارد .بنابرین اطمینان حس میکندو متوقع است که غذای خوبی‌خواهد یافت .(اعتماد اطمینان )وامید هردواحساس های مثبت مشتقه اند) اما اگر محرکه باتصویر یگانه جای غذا خوری که کاملاً ویران‌و خراب شده‌باشد، التصاق‌دارد دران صورت احساس مشتقه یأس، نومیدی‌و افسردگی است .

۲ـ احساسات اولیه بخوی ومزاج‌غریزه‌وی‌مطابقت‌میکند.وبه‌احساسات‌مشتقه‌تطابق‌نمی‌نماید. موقعیکه عکس‌العمل غریزوی در جریان باشد اینها بمیان می‌آید.برای مثال شخصی که محرکه یافتن غذا دروی بحال فعالیت است امکان دارد یا عدم اطمینان ومأیوسیت‌و یا امیدواری‌و دلیری احساس بنماید .

(c) ketabton.com: The Digital Library



۳ـ احساسات اولیه بسیار فعال می‌باشد. قهر یك نیروئی است که اگر ازطریق زدن نتوانیم آن را فرونشانیم شاید مجبورمان سازد که بکدام عمل دیگری متوسل شویم . اما احساسات مشتقه «صرف وقایع و حوادث» اند تأثیر اجباری بر کردار ماندار ند، اگرگفته شاعر که ما «به تحسین، امیدواری و عشق زنده‌ایم» درست باشد آنگاه امیدواری ظاهرا ستثنا میشود. اما مکدوگل بنظریه شعرا که با احساسات شخصیت قایل میشو ند موافقه ندارد.

۴ ـ احساسات اولیه بوسیله عواطف تنظیم می یابند. برای مثال محبت بوطن یك عاطفه است که احساسات غریزه وي را جلب وآنها را باهمدیگر تنظیم وانسجام می بخشد. واین عملیه از این رهگذر امکان پذیر است که غریزه های مذکور اجزاي دایمی ذهن راتشکیل میدهند. احساسات مشتقه گذري و عارضی اند. و بنا بران تنظیم یافته نمی توانند.

در تصنیف احساسات مشتقه مکدوگل پنج احساس را بحیث احساسات میل معطوف به آینده تلقی میکند واین ها عبارت‌اند از احساسات :ـ اطمیان ، امید، تشویش، مأیوسیت و افسردگی واین ها هریك از مثبت بمنفی بصورت تدریجی منتهی میشوند و تشویش بحیث عنصر انتقالی در بین چار احساس دیگر قرار دارد. همچنان سه احساس را بحیث احساسات میل معطوف بگذشته تصنیف میکند واین ها عبارت اند از: افسوس، ندامت، اندوه.

این هاهم درجات منفی احساس اند. از غلطی که ازما سر زده افسوس مینمائیم یا ندامت احساس میکنیم زیرا غلط قصداً سرزده بود. ما احساس حزن ویااندوه مینماییم زیر اغلط نه تنها بخود مان ضرر رسانده بلکه بردیگران هم. اندوه احساس منفی است بعلاوه احساس نازك غریزه پدري ویا مادري.

مکدوگل سرور را بدون تصنیف بحیث یك احساس مشتقه می پندارد اما آن را با اندوه یکجا میکند به نحویکه گویا یکی عکس العمل مثبت ودیگري عکس العمل منفی است ناشی از خواهش که یا تحقق یافته و یااینکه تحقق نیافته است. امانظر بیك دلیل نظر به اش باید مورد سوال قرارگیرد. احساسات اولیه خصوصیت دوقطبه را دارا میباشند. هرگاه غریزه اتمام یا تطمین میگردد شما احساس رضایت و خوشنودي میکنید وهرگاه بمحرومیت متصادف میشود احساس ناخوشی خواهید نمودو هرگاه رضایت وخوشنودي نیز احساس گردد شما مسرت و نشاط احساس میکنید، مثلا مسرت اینکه از خطري نجات یافته ویا مسرت غلبه در مجادله که انجام

(c) ketabton.com: The Digital Library



داد ید واندوه با لکل بقطب مخالف احساسات فوق الذکر قرار دارد، وهرگاه مسرت بسیار زیاد شدت یا بد بخند یدن، واندوه در صورت شدت با شك ریزي منتهی میگردد.

بطور خلاصه: هیجان بالا تر وزیاد تراز احساس و مشتمل است از احساسات فزیکی و یا عضوي و محرکه عمل. وا ظهارارادي احساسات اولیه انهائی اند که با تمایلات غریزه تطابق میکنند. وهنگامی بمیان می ایند که عکس العمل غریزه وي یا پاسخ غریزه وي بمقابل یك شی یایك حالت و حادثه صورت میگیرد. احساسات مخلوط و ممزوج از یکجا شدن دو یابیشتر از احساسات اولیه که درآن واحد یا همزمان تحریك گردند بمیان می آید. احساسات مشتقه بعد از اینکه غریزه تحریك میگردد و محرکه با کدام تصویر مثبت یامنفی التصاق پیدا می کنه بمیان می آید.

## تفکر

درعلم محققان جدل نیست
از علم مراد جز عمل نیست

کفش خضرو عصای موسی
شایستهٔ دست وپای شل نیست

گرفکر کنی درین چه باشد
زین فکر دماغ راخلل نیست

(کمال خجندی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند م . فاضل

# خواب‌های هولناك

خوابهاي هولناك یکی ازهیجاناتی است که باترس وخوف آمیخته میباشد. اندیشه های هولناك درباطن شخص آنقدراضطراب پدیدمی آورد که نه تنها درروزبلکه دردل شب هادرحین خواب وخواب های بس شیرین وعمیق هم شخص ازجابر جهیده فریادمیکشد. هرگاه این ترس ها عمیق ترباشد برشدت خوابهای هولناك میافزایدو گاهی هم مثال هایی دیده شده است که اشخاصیکه درخواب ترسیده اندویا ازخوابهای هولناك بیدارشده اند فردای ان قطعا همچوصحنه هایی بخواب دیده رابیاد وخاطر نداشته اندگویا همه جریانات ترسناك واضطراب آورشب ازصفحه خاطرایشان فرارنموده است ومحو شده است.

خوابهای هولناك علی العموم دراثرفشار هاواختناق آرزو ها پدیدار شده وشخص را ناگهان از خواب بیدارمیسازد . واضح است که خوابهای هولناك بدرجات مختلف واقع میشود .وشخص هم در برابرآن عکس العمل های مختلف ابرازمید ارد که شدت این نوع عکس العمل ها مستقیما بدرجه هولناکی خوابها ارتباط دارد. شخصیکه همچو خوابهای هولناك مي بیند در واقع امر تحت شکنجه ها-فشار هاومحرومیت هاقرار میگیرد وعلایم آن دراوضاع روحی وجسمیش پدیدارمیشودوتاثیرات آنرامیتوان به درستی در کردار اوشاهده کرد .

خوابهای هولناك شایدانگاه به مرحله شدت خود برسد که اختلال دراوضاع روحی شخص نمودار گرددوتوازن وی برهم خورد. درین حالت براثر خوابهاي پریشان وترسناك شخص بحدی تحت شکنجه وفشارقرار میگیرد که نمیتواند سلسله زندگاني عادی خودراتعقیب کند واززیربارگران فشارهای روحی واضطرابات بسلامت برآید.

گروه کثیري از اطفال خوابهاي پریشان و هولناك راازخلال ثقافت و کلتوریکه در ان بسرمیبرندو ازآغوش خانواده هائیکه در ان پرورش می یابند، می آموزندسپس دراثرتجارب مستقیمی که ازدیدن خوابهای پریشان به آن مواجه میگردند ترس وخوف ونگرانی هابیشتردر نهادایشان تقویت می یابد . اکثر اطفال که بزرگ میشوند وروزبروز ازطریق مکاتب-جراید-روزنامه ها-رادیو-وتلویزیون بر معلومات

(c) ketabton.com: The Digital Library



آنها افزایش به‌عمل می آید و به‌حقایق مسلمی پی میبرند ، آنگاه است که قصه های هولناك بیش از یك حکایت خیالی و واهی نزد آنها ارزشی نمیداشته باشد ، چه آن‌ها به‌واقعیت سرنمی خورد بنابر ان آن حکایت را از واقعیت ها فرق نموده بعد از ان کمتر خوابهای هولناك می بینند مگر آنکه این حکایت آنقدر به‌عمق تحت الشعوری ایشان جاگرفته باشد که پیوسته آنها را مضطرب و ناآرام نگاه دارد . کلان سالان وجوانانیکه بین دودهٔ حیات قرار دارند به تجارب هیجان آور و احساسات هولناك و اضطراب آوری مواجه میگردند که این نوع فشارها وتجارب ناگوار روزانه باعث اختلالات خوابهای شیرین ودیدن خوابهای هولناك درایشان میگردد . باید بی پرده گفت که خوابهای هولناك اطفال بیشتر متکی به ثقافت وحکایات وافسانه هایی است که به ایشان گفته میشود . خوابهای هولناك کلان سالان مربوط به تجارب واقعی زندگانی ناآرام ومضطرب آنها میباشد ، مانند تجارب جنگهای خونین ـ مواجه شدن به یك تصادم دهشتناك ترافیکی ـ افتادن ازبام یا غرق شدن درآب وامثال آن . واقعا همچو تجارب بس پریشان کن واضطراب آور است ومیسزد اگر اشخاص را بادیدن خوابهای پریشان در دل شب ناآرام سازد .

خوابهای پریشان و هول انگیز متکی بر تجارب دهشت ناك و پریشان کن میباشد که شاید این تجارب واقعی باشند یا خیالی چنانکه یکی ازجوانان پوهنتون حکایت کرد که درآوان جوانی در تلاش اذیت اشتران برآمده بود . او یا غولك کله شتر را هدف قرار میداد چه به او گفته شده بود اگر به کلهٔ شتر سنگ زنند کینه آن حیوان به جوش آمده شخص را تعقیب میکند . این تازه جوان میخواست به این طریق خشم و قهر شتر را مشاهده کند وشبها هنگام خواب میدید که شتر مستی اورا تعقیب میکند وهر قدر میکوشید که بدود و پا به جلو اندازد پاهایش از اراده وفرمان وی برآمده به عقب کشیده میشود تا آنکه نزدیك میشد که شتر اورا زیر سینه خود چنان فشار دهد که نقش زمین گردد بافریاد از بستر بر جهیده بیدار میشد . او علاوه نمود تا زمانی که از اذیت اشتران دست نکشیده بود پیوسته همچو خوابهای پریشان میدید .

همچنان پسر دهساله ای را حکایت نمایند که فلم دهشت ناك پولیسی را مشاهده کرد پس از دیدن این فلم چنان درخواب ترسیده بود که رنگش پریده واندامش میلرزید وشب دم خوابهای هولناك و پریشان دیده باچیغ وفریاد از جابر جهیده بود . اما والدینش از دیدن همچو فلم هیچ متاثر نشده بودند . علت آن اینست که بهرپیمانه ایکه اشخاص بزرگتر میشوند وتجارب ایشان غنی تر میشود قابلیت تمیز بین تجارب واقعی وغیر واقعی را حاصل می دارند ومیدانند که چگونه اضطرابات و احساسات هولناك خویشتن را بپوشانند ، و روش های انکشاف هیجانات را طوری بیاموزند که توسط آن به رفع تشنجات و فشارهای زندگی نایل گردند .

تعداد کثیر تجاربی که در اطفال در اثر اضطرابات وناآرامی های روحی باعث خوابهای هولناك میشود

(c) ketabton.com: The Digital Library



دراثر توضیحات والدین زود ازبین میرود. مانباید در برابر اطفال ترس هاواضطرابات خویشتن را اظهار داریم چه آنان ازترس های ما بیشتر احساس پریشانی یا ناآرامی وعدم اطمینان میکنند. از جانب دیگر تجارب تلخ وناگواری مانند مشاهده صحنه های جنگهای خونین وتجارب دلخراش یا احساس عمیق گناه شاید درشخص شرایط واوضاعی را فراهم نماید که درنهاد اوعدم اعتماد به نفس به صورت بسیار جدی توسعه واز کشاف یابد که این عدم توازن روحی نه تنها شخص را در حیات روزانه به ناکامیها مواجه سازد بلکه باعث دیدن خوابهای پریشان نیز گردد .

دربعضی اوقات خوابهای هولناك باعث آن میشود تاشخص ازخطر هاواوضاع و شرایط ناملایم برکنار ماند ، چنانکه شخص جوانی ازدیدن فلم های دهشتناك خویشتن را کنار کشد ویا یك شخص بالغ دراثر یك خواب پریشان سفر طیاره خودرا به تعویق اندازد و تصادف چنان رخ دهد که همان طیاره سقوط نموده وسرنشینان آن جان بسلامت نبرند ویا آنکه آن شخص دراثر خوابهای پریشان واحتیاط زیاد بکلی از سفر درطیاره قطع نظر نماید .

طوریکه میدانیم لذت ومسرت هردو برای رفع تشنجات روحی وجسمی خدمت مینمایند، اما خوابهای هولناك بر خلاف آنها بر تشنجات وفشارهای زندگی میافزایند وما باید علیه آن مجادله کنیم تابه کشف واقعیت ها ودرك حقایق موفق شده و از شر همچو خوابهای پریشان وارهیم.

باید متذکر شد که همهٔ اشخاص ازصغیر تا کبیر درطول زندگانی خویش به دیدن خوابهای پریشان وهولناك مواجه شده اند اما این دسته خوابها به ندرت توانسته است زیان آور باشد چه ما درپرتو حقایق قابلیت انطباق به آنرا داشته میباشیم .

البته بعضی علایم فزیولوژیکی موجود است که بعضی اشخاص ازخوابهای هولناك متاذی میشوند مثلا شخصیکه صحنه های هولناك را تجربه کرده است ودر عین حال بی نهایت خسته است وبه خواب بس عمیقی فرومیرود که خواب پریشانی میبیند وبه اصطلاح عامه « سیاهی اورا پیچ میکند » وچنان تحت فشار وشکنجه قرار میگیرد که بیك وضع بس مضطرب وپریشانی مواجه میگردد اما ازنهایت خستگی زود بیدار نمیشود وتحت همچو فشار وشکنجه ازوضع عادی دیرتر وبیشتر میماند که این خود خسته کن و رنج آور است. اما عده یی هستند که به سهولت از خواب بیدار شده واززیر همچو شکنجه ها زودتر وارسته وآزاد میگردند ،

درپایان باید متذکر شد که راه علاج خوابهای هولناك همانا صبر وتحمل ـ فهم ودرك معانی پدیده ها وحادثات ـ متقین ومطمئن ساختن شخص وبالاخره تقویه نکردن تجارب وصحنه های هولناك واضطراب آور است .

(c) ketabton.com: The Digital Library




مآخذ:

1. Hiland, Ernest R., Intraduction to Psychology. New York: Harcourt, Brace and World, Ince., 1962.
2. Brown, Royes. Social Psychology. Ontario: Collier—Mcamill an Canada Ltd. 1965.
3. Dececco, John P., the Psychology of Learning and Instruction. Engtew-ood Cliffs, New Jersy: Prentice—Hall, INC., 1974.
4. Mussen, Paul H., Conger, John J., Kogan, Jerome. Child Development and Personality. New York: Harper and Raw, 1974.


الحاج محمد ابراهیم خلیل

# دل فروزان

فراموشم نمیگردد نشاط شامگاهانی — که در کف داشتم چون شانه زلف عنبرافشانی

جدا زان شعله خواین گلرخان خارند در چشمم — بلی، پروانه بی شمعی شود داغ از گلستانی

ندارم شکوه از آشفته حالی وسیه روزی — ز عشق سایهٔ سودای گیسوی پریشانی

به صو راز جانخیزد هم هلاك چشم جادویش — لب مینا مگر از چارقل د روی دمدجانی

عرق امشب ز تاب سی چنان زد جوش از رویش — که پندا ری د ر آب افتاده عکس ماه تابانی

بهر جا شعله رخساریست باشد آتش جانم — سراسوزد، برافروزد چو شمعی در شبستانی

بصبح حشر هم مستانه و بیخود برانگیزد — بهر کس چشم مست او کند ایمای پنهانی

سخن پرورنیم اما پی تسکین درد دل — چو مرغ در قفس دارم بهجر ان شورو افغانی

کدورت بر نمی تابد صفای طینت پاکان — که گل با نیك و بد دارد همان یك روی خندانی

چو نقش پا چه امکانست کس بردارد از خاکم؟ — ندارد فطرت نازکمز اجان تاب احسانی

بکن کام جهان شیرین خلیل از شهد خلق خوش

اگر خواهی چو زنبور عسل پیدا کنی شانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ل . ن . کیسیلیوا

# مسایل عمدهٔ تدوین قاموس دری بروسی

محترمه خانم کیسیلیوا ، مؤلف قاموس دری روسی ـ عضو علمی ـ انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اتحادشوروی به روز شنبه ٦ قوس ۱۳۵۵ ، در شعبهٔ زبان و ادب دری پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ؛ درباره طرز کارو تدوین قاموس دری به روسی مطالبی ایراد کرد. اینك متن گفتار اوعیناً به خوانندگان گرامی تقدیم میشود.

چنانکه معلوم است مطالعهٔ زبان دری افغانستان چون یکی از اشکال ملی زبان دری دارای ارزش زیادی میباشد .

در اتحاد شوروی زبان دری مانند زبان پښتو از سالها ست که مورد تحقیق وتدریس قرار دارد . مسایل فونیم شناسی ، صرف ونحوو لغت شناسی بررسی میشود .

روابط استوار فرهنگی واقتصادی میان اتحاد شوروی و افغانستان ازمدتها تدوین قاموس دری به روسی راحتمی وضروری گردانیده است. پیش از آنکه به تدوین چنان قاموس دست برده شودلازم بود اساسات آن مورد مطالعه قرار گیرد ومجموعهٔ لغوی زبان دری وساخت کلمات واشتقاق آنها بررسی شود. تمام این مسایل در رسالهٔ اینجانب بنام «مقاله هایی راجع به لغت شناسی زبان دری» که در سال ۱۹۷۳ در مسکو به چاپ رسیده، انعکاس یافته است . اثر مذکور را میتوان مقدمهٔ تدوین قاموس دری به روسی پنداشت.

تدوین قاموس مذکور درپایان سال ۱۹۷۰ آغاز یافت ودر ابتدای سال ۱۹۷٦ به انجام رسید .درماه جون سال جاری قاموس دری بروسی به مطبعه سپرده شد.

اساس قاموس مذکوررا کلماتی تشکیل میدهد که طی سالها از مآخذ مطبوع افغانستان با طرز استعمال آنها در کارتهای مخصوص ثبت گردیده است. وآن مآخذ عبارت اند از: آثار ادبی بدیعی،

(c) ketabton.com: The Digital Library



علمی ، جراید ،مجلات، کتب در سی وغیره .زیاده برآن کتب لغتی که‌حاوی کلمات زبان‌دری افغانستان بوده نیز مورد استفادهٔ ما قرار داشته است .ـ البته پیش از همه به دو فرهنگ چاپ افغانستان مانند:«افغان قاموس» و«لغات عامیانهٔ فارسی»افغانستان تالیف عبدالله افغانی نویس در این زمینه توجه داشته ایم .

گذشته از این ها از قاموس معروف پشتو-روسی تالیف استاد اسلانوف نیز که کلمات زیاد مشترک پښتو ودری را دربردارد مکرر استفاده‌نموده ایم .(۱)

تدوین قاموس دری بروسی در تمام مراحل آن باهمکاری دانشمند افغانی مقیم مسکو استاد محمد رحیم شیون صورت میگرفت.

حین تدوین قاموس مذکور تحقیقات دانشمندان افغانی در زمینه زبان‌دری بما طورشایسته وقابل ذکر کمک کرده است . چنانکه درمسایل فونیم شناسی وتلفظ از اثر دکتور عبدالغفور روان فرهادی بنام Le Persan parle en Afghanistan یاری گرفته ایم ودرمسایل املا، ساخت کلمات و عبارات از دستور زبان‌معاصردری‌تالیف‌بناغلی‌نگهت‌سعیدی استفاده نموده ایم . همچنان آشنائی ما باتحقیقات شاغلی پوهاند الهام ودیگر استادان درساحهٔ زبان شناسی ارج فراوانی در کار ماداشته‌است .

ازهم کاری‌مستقیم‌دانشمندان افغانی‌نیز دراین خصوص برخوداری داشته ایم .بسیاری از دوستان افغانی که به اتحاد شوروی تشریف آوردند به ماحتی الامکان کمک نمودند. همکاری بناغلی دکتورا سدالله حبیب حین اقامت شان درمسکو قابل تذکر میباشد . موصوف نه تنها درجریان تدوین قاموس کمکها می‌مکرد بلکه بخش آمادهٔ فرهنگ را واز آنجمله‌حرف های‌الف ب ، پ، ت، ج وچ را از نظر گذراند .

تدوین قاموس امر ساده یی نیست .

درجریان کار بالای فرهنگ یك سلسله دشواریهایی ظهور نمود که باناکافی بودن مطالعه لغات زبان دری ونبودن قواعد ثابت کاربرد کلمات مربوط است .

۱ـ نخست تحدیدحجم‌ذخیره کلمات‌معمول‌زبان‌دری(لغت‌نامه Vocabulary )بادشواری فوق العاده یی عرض وجود نمود. دراین خصوص هیچ تحقیق صورت نگرفته است،ما هم‌دراین مورد چنان آزمایشی پشت سر نگذاشته بودیم که برآن می شد اتکاء کرد.

---

(۱) تحلیل مفصل تمام این منابع را میتوان دراثر «مقاله ها در بارهٔ لغات‌شناسی‌زبان‌دری» (مسکو ۱۹۷۳ )جستجو نمود .

(c) ketabton.com: The Digital Library



در آغاز موضوع واضح و ساده به نظر می‌آمد. چون قاموس زبان ادبی معاصر دری تدوین می یافت چنان قاموس می بایست کلماتی را احتوا کند که در معاشرت و مفا همهٔ اعضای جامعهٔ معاصر افغانستان ضروری پنداشته می شد. اما لغات متداول و معاصر زبان دری یا هر زبان دیگر تنها آن کلماتی نیست که در زندگی روزمرهٔ اعضای جامعه مورد استفاده قرار گیرد. زیرا ما نه تنها آثار ادبی زبان معاصر خود را می خوانیم و میفهمیم بلکه آثار ادبی را که در زبان دوره های کهن نگارش یافته است نیز مطالعه مینمائیم. هر چند بسیار چیزها را که بروشنی می فهمیم درگفتار و نگارش اصلا بکار نمی بریم. مثلا شاید هیچ یکی از دری زبانان امروزی به فکر آن نیفتد که فعل «سیاست کردن» را به معنای «مجازات کردن» بکار برد هر چند که این کلمه را ازلا بلای تاریخ بیهقی بیاد داشته باشد.

از اینجا معلوم می شود که در هر زبان ادبی معاصر ذخیرهٔ لغات مانوس و ذخیرهٔ لغات نامانوس وجود دارد. ذخیرهٔ کلمات نامأنوس زبان با آثاری مشخص میشود که در جامعه توسط اعضای آن به کثرت مطالعه میشود (۱) عصری که ضرورت مطالعهٔ آثار آن در یك جامعه محسوس است برای زبانهای مختلف، مختلف می‌باشد. برای افغانستان عصریکه آثار آن برای مطالعه ضروری پنداشته میشود و قابل فهم هر فرد جامعه میباشد عبارت است از نیمه قرن گذشته و آغاز قرن بیست یعنی شروع نشرات جریدهٔ سراج الاخبار یعنی همان زمانیکه ریشه های ادب معاصر افغانستان از چشمه های آن سیراب می شوند.

واضح است که قاموس زبان معاصر دری بایدحجم معین کلمات آن دوره وفی الجمله کلماتی از آثار منظوم آن دوره، جنگ نامه و اکبر نامه و نشرات زمان امیر حبیب‌الله خان را شامل باشد بنابرین در قاموس دری به روسی چند کلمهٔ آن دوره را مانندلات Lat، سروس Saros، سر سروس Sar Saros و سرسات Sorsat را داخل کرده ایم. و همچنین مصطلحات کهن مانند عرض بیگی و ایشك آقاسی را که در جریدهٔ سراج الاخبار بکار رفته است نیز در آن جا داده‌ایم.

این کلمات و کلمات مشابه آنها در قاموس با علامهٔ مخصوص «ایست» مشخص شده است. واین علامه به قدیمی بودن وتاریخی کلمات مذکور دلالت مینماید.

هرگاه قاموس جامع زبان دری تدوین گردد باید شمار وسیعی از کلمات ادبی قدیم فارسی یعنی از رودکی تا جامی را در برگیرد زیرا این آثار را اقشار تعلیم یافته جامعه افغانی مطالعه مینمایند.

---

(۱) ل. و. شربا

(c) ketabton.com: The Digital Library



چون قاموس ما از نگاه حجم به آن بزوگی نیست از نوع کلمات مذکور در آن تعداد اندکی گنجانیده شده است.

ذخیرهٔ کلمات معمول هر زبان در تحرك و تغییر پیگیر قرار دارد. چیز هایی در آن کهنه و فرسوده می شود و چیزهایی تازه به وجود می آید. و همچنان در زبان دری چند سالی قبل یك سلسله کلمات از حیطه استعمال خارج گردید. این کلمات اساساً عبارت است از مصطلحات اداری القاب و عناوین و درجات صاحب منصبان عسکری مانند جلالت مآب، حکومت اعلی بلوك سر وغیره. ما قسمتی از این کلمات را در قاموس خود گنجانیدیم و باعلامت «اوست» مشخص ساختیم که این علامت به متروك بودن لغات مذکور دلالت می نماید.

در اینجا بی مورد نخواهد بود تا چند کلمه در بارهٔ علامات اختصاری که در قاموس بکار رفته است گفته شود. علاوه بر علامات ذکر شده ما علامات مخصوص برای کلمات نادر و برای کلمات گفتاری و عامیانه نیز بکار برده ایم. باید تذکر داد که این علامات خصلت تقریبی دارند نه مطلق، زیرا تقسیم دقیق لغات دری به سبك های مختلف تا آن وقت که این موضوع کاملا بررسی و مطالعه شود ناممکن است.

چون قاموس مورد نظر ما قاموس گزارشی است یعنی از دری به روسی، باید تقاضا های خوانندهٔ روسی را نیز پاسخ گفته بتواند. به این منظور شماری کلمات اطلاعاتی و معلوماتی که دانستن آنها برای خواندن آثار مطبوع افغانستان ضروری است درقاموس راه یافته است. نامهای رسوم قدیمی مردم اعیاد، واحد های پولی کهنه و واحد های وزن و پیمایش مانند بسوه، بسواسه، کودی قلبه گاو، ازجملهٔ این کلمات میباشند.

نامهای نواحی و کارته های معروف کابل، هرات، قندهار و شهرهای دیگر افغانستان چون خرقهٔ مبارکه، چارچته، خیابان، گازرگاه، باغ بالا و کوه آسمایی که در قاموس دری بروسی جای داده شده است برای خواننده مفید می باشد.

همچنان در قاموس نامهای قبایل معروف افغانستان و ملیت های آن مانند یوسف زی، هزاره وغیره داخل شده است. واز نامهای قبایل و مردمان قدیم و خانواده های فرمانروا دراعصار کهن در قاموس ما آنهایی راه یافته است که با تاریخ افغانستان بستگی داشته است مانند کوشانی ها و سلجوقیان و غیره.

تعداد زیاد کلمات غیر دری که در زبان دری دخیل بودند درقاموس مورد نظر جاداده شده است از آنجمله کلمات عربی، اروپائی عمدتاً انگلیسی و کلمات زبان پښتو.

(c) ketabton.com: The Digital Library



کلمات انگلیسی در قاموس به‌شکل فونیتیکی پذیرفته شدهٔ آنهادر زبان‌دری داخل ساخته‌شده اند مثلا : کلینر، ردیتر ،فیشن و غیره .

از کلمات انگلیسی مانند سنچری (یعنی قرن) و یا ایوالیوشن (یعنی تحول) بصورت عموم صرف‌نظر شده است امالغاتی مانند ریز رو وترکیب فعلی ریزارو کردن،ساینس، پالیسی (یعنی سیاست) در قاموس پذیرفته شدند.به این دلیل که در ادبیات به کثرت دیده می‌شوند .

از کلمات پښتو که‌در زبان دری‌داخل شده است‌نامهای بعضی وسایل زندگی مردم چون غزدی، و نامهای دوائرو مؤسسات مانند بناروالی، روغتون، پوهنتون‌را در قاموس پذیرفته‌ایم .

تقریباً پانزده فیصد تمام لغات‌قاموس‌رامصطلحات علمی‌و تخنیکی‌تشکیل‌میدهد.چون‌سیستم مصطلحات مذکوردر زبان دری تازه درحال تشکیل شدن‌است گزینش مصطلحات،دشواری خاص دیگری محسوب میشد .ضروری بود تا اهمیت اجتماعی اصطلاح و پیمانهٔ‌پذیرش آن در زبان در نظر گرفته شود و این مطلب بنابه نبودن مدارك کافی میسرنبود .بهرصورت درقاموس اساسی‌ترین مصطلحات که در تخنیك ومعماری بکار برده‌میشود گنجانیده شده است .

کلمات و عبارات محاوره‌یی وعامیانه جای‌زیادی را در قاموس اشتغال نموده است .لغات محاوره‌یی عبارت از آن بخش کلمات زبان‌دری است که‌تاحدی‌موردمطالعه‌قرار گرفته‌است (چنانکه یاد آور شدیم هم‌دستور زبان وهم قاموس زبان عامیانه رادر دسترس داریم ).بنا بر آن این بخش کلمات دری به پیمانه گسترده تری در قاموس ما راه یافته است .

زبان محاوره یی در سیستم مفاهمهٔ جامعه‌جای‌خاصی رااحراز میکند وتاثیر بارزی‌برزبان ادبی نگارشی دارد .ما کوشش کردیم تاچنان کلمات محاوره‌یی ،عبارات‌و کنایات و ضرب‌المثلها را درقاموس‌جادهیم که به وفرت استعمال می‌شوندود رآثار مکتوب‌به نظرمیرسد.مثلا کلمهٔ«سات وگری»و یا عبارت باغ سرخ و سبز نشان دادن، یاسرخود خانهٔ قاضی‌رفتن‌ویا ضرب‌المثل هامانند کور خودبینای مردم و غیره .

در اینجا یك مشکل دیگر بوجود آمد و این عبارت‌بوداز‌طرزنوشتن ضرب‌المثل هادر قاموس. قاعده اینطور است که ضرب المثلها باید زیر کلمهٔ اساسی آنها ثبت شوند باین ترتیب که‌ضرب‌المثل:«دو تربوز بیك‌دست‌گرفته نمی‌شود»بایدزیر کلمهٔ تربوزبیا یدویامثل «جنگ شدیارسرشدیار!» - زیر کلمه شدیا رکه اساسی‌ترین کلمه‌این‌جمله است‌باید ثبت گردد. امادربسیاری‌ازموارد کار با این سادگی‌نبود .چنانچه ضرب‌المثل «تاجان به‌تن‌است‌جان‌بکن است» نمونه‌یی‌ازاین موارد دشوار میباشد .

در برابر ضرب‌المثلها تا جاییکه مقدوربود معادل آن‌را از زبان‌روسی نهاده ایم . در قاموس

(c) ketabton.com: The Digital Library



لازم می افتد تا بسیاری از کلمات را درهردوشکل ادبی و گفتاری از نگاه تلفظ و رسم الخط چنانکه امروز در آثار چاپی افغانستان دیده می شود ثبت نمائیم ،مانند «تهداب» و «تادو» «تابه خانه» و «تاوه خانه» .

مجموعه لغوی زبان دری که قاموس ما براساس آن قرار گرفته است بدین نهج میباشد .

با یداعتراف کرد که این گام نخستین است و «ما هنوز اندر خم یك کوچه ایم» . تارسیدن به مجموعهٔ لغوی که واقعاً غنای زبان دری وحدود گنجینهٔ لغوی آن را نشان دهد راه درازی پیش روست.

چنان مجموعهٔ لغوی Vocabulary تنها می تواند بانظارت پیگیرو دوام داربالای وضع کلمه‌ها بوجود بیاید. و این کار متضمن تهیهٔ کارتها وثبت کلمات باموارد استعمالشان از آثار می باشد.

چنانکه اشاره کردیم شماری از کلمات زبان دری به مرور زمان از کار افتاده است اما در مقابل لغات نو به کار گرفته شده است. برای مثال می توانیم کلمه قانو نمندی» (به معني با قاعده بودن یک شی یا یک پدیده) و «کلمهٔ گزینش» و کلمه «کار برد» (به معنی استعمال) و کلمهٔ «آغا زگر» را که در آثار علمی وجرائد فراوان دیده می شود، ذکر کنیم، تعداد اینچنین کلمات جدید روز بروز زیادتر می شود .

از همه این نوآوریها ویانوآیی ها آنگاه می توان مطلع بود که لغات زبان دری بصورت مرتب از مآخذ با صورت استعمال آنها ثبت شود .تحلیل وتصنیف کارتهای مذکور اجازه خواهد داد تاگنجینهٔ لغات دري را در دسترس داشته باشیم که شکل انبوه کلمات پراگنده را نخواهد داشت بلکه در سیمای سیستمی کاملا منظم جلوه گر خواهد شد .

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می توان گرفت که تهیهٔ یک وکابولاری خوب (یک مجموعهٔ لغوی خوب) وتدوین قاموس براساس آن از وظایف زبانشناسان است .

این را هم باید در نظرداشت که زبان دری اکنون در مرحلهٔ معیاری شدن است و قاموس نویسی بهترین وموثر ترین وسیله یی برای معیاری کردن زبان می باشد زیرا هم تلفظوهم املاي کلمات وهم موارد استعمال ومعنی آنها بطریق پذیرفته شده درقاموس ثبت می گردد .

۳ ـ قاموس نویسی آئینه ونمودار وضع زبانشناسی نظری میباشد به این معنی که نتایج تحقیقات علمی زبان در آن عملا تطبیق میشود. اگر کدام پدیدهٔ زبان وکدام مسأله بطور کامل تحقیق نشده باشد بازهم تدوین کنندهٔ قاموس مجبور است این مسأله را فیصله کند وبه سوالهایی که بوجود میاید و اضحاً جواب بگوید. از جملهٔ چنین پروبلم هاساخت کلمه وتفریق آن از ترکیب نحوی میباشد.

معلومدار است که مفهوم کلمه در هر زبان خصوصیاتی دارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library



در زبان روسی کلمه هم ازلحاظ معنی وهم از نگاه ساختمان وشکل بخوبی تجزیه و مشخص میگردد وتفریق کردن آن از ترکیب نحوی آسان است. به‌عکس آن در زبانهایی مانند زبان دری تفریق کلمهٔ مرکب از ترکیب های اضافی وغیر اضافی در بعضی موارد میسر نمی باشد. دراین زمینه تحقیقات مفید صورت گرفته است ولی باز هم یک مطالعهٔ عمیقتری بکار است .

مادر قاموس دری به روسی برای تجزیه وتفریق کلمات مرکب از واحدهای نحوی از اصولیکه تاکنون در آثار علمی مطرح گردیده است استفاده نموده ایم (۱) ازجملهٔ این اصول داشتن یک فشار اصلی ،طرز جمع بستن ،صورت پیوند شدن وندهای اشتقاقی وصرفی به کلمه و غیره میباشد .

متمرکز شدن ترکیب های نحوی وتبدیل آنها به کلمهٔ واحد یک جریان دایمی است که پیوسته صورت میگیرد ، بنا برآن مرحله های گوناگون در آن دیده میشود وشاید بعضی ترکیب ها هنوز به شکل یک کلمهٔ واحد در نیامده باشد، اما از نگاه معنی ورول آنها در جمله کاملا برابر یک کلمهٔ مستقل و واحد هستند. چنین ترکیب های اضافی را ما در قاموس خود به حیث کلمات مستقل گرفته ایم .چنانچه ترکیبهایی مانند نل آب ، رنگ بوت، براعظم، آمر کار، رئیس جمهور، نقل قول، نقطه نظر ،مواد خام ،ماشین گوشت ، بند برق ،دستور زبان ـ از جملهٔ آنها می باشند .

این بود بعضی مسائل عمدهٔ تدوین فرهنگ دری بروسی. امید وارم این مختصر بتواند نمونه یی از معضلات و مسایلی باشد بآن روبرو شدیم .

در خاتمه باید به تکرار بگویم که آنچه که ما کرده ایم قطره یی از دریابیش نیست، ذره یی از خاک است اما چنانچه میگویند .

قطرات کوچک آب و ذرات ریزهٔ خاک

بحر های بیکران میسازد وسر زمین های دلپذیر.

---

(۱) رجوع کنید به دستور زبان معاصر دری تالیف پوهنوال محمد نسیم نگهت سعیدی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال محب الله رحمتی

# بحثی از جغرافیای شهری افغانستان

## شهر هرات

### موقعیت جغرافیایی :

شهر هرات از جمله شهر های بزرگ افغانستان محسوب میگردد. بنابر داشتن سابقهٔ تاریخی مانند سایر شهر های باستان این خطه حایز اهمیت خاص میباشد. شهر فعلی هرات که شامل شهر کهنه و جدید است و امور شهر داری آن توسط بناروالی هرات اداره میگردد ، ۴۴ کیلو متر مربع مساحت دارد. یعنی بعد از شهر کابل ومزار شریف (کابل ۱۳۵ کیلو متر مربع و شهر مزار شریف ۴۸ کیلو متر مربع) از لحاظ وسعت سومین شهر بزرگ افغانستان است.

(کندهار ۳۹ کیلو متر مربع و جلال آباد ۲۰ کیلو متر مربع مساحت دارند). (۱)

قرار احصائیه سال ۱۳۵۴ نفوس شهر هرات به ۱۷۵ هزار نفر بالغ میشود که باین حساب در هر کیلو متر مربع آن بصورت اوسط ۳۵۶۸ نفر جابسر می برد. بمقایسه سایر شهر های افغانستان از لحاظ تمرکز نفوس بدرجهٔ سوم یعنی بعد از شهر کابل وشهر کندهار قرار میگیرد. (تراکم نفوس در شهر کابل ۵۵۴۸ نفر و از کندهار ۵۳۵۹ نفر در هر کیلو متر مربع میرسد).

شهر هرات که دارای یك حوزهٔ وسیع وباز میباشد از سطح بحر ۹۳۰ متر ارتفاع دارد و در عرض البلد شمالی ۳۴ درجه و ۲۱ دقیقه و طول البلد شرقی ۶۲ درجه و ۱۲ دقیقه واقع است.

---

(۱) توضیح در بارهٔ تخمین تعداد نفوس کشور برای سالهای ۴۸ - ۱۳۵۴ ریاست احصائیه مرکزی ص ص ۱ - ۱۴ - طبع گستتز نمرهٔ مسلسل (۱۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library



شهر هرات تقریباً در وسط ولایت موقعیت دارد بنابر آن با تمام واحد های اداری آن که در زوایای ولایت هرات واقع اند فاصلهٔ نسبتاً مساوی دارد .

ولایت هرات در شمال غرب افغانستان موقعیت دارد با داشتن ۳۸۷۹۹ کیلومتر مربع مساحت بمقایسه سایر ولایات افغانستان از لحاظ وسعت بدرجه ششم قرار میگیرد. بروی احصائیه سال ۱۳۵۴ در این ولایت ۷۳۳ هزار نفر زندگی میکند. چون وسعت این ولایت زیاد است باین ملحوظ تراکم نفوس این ولایت به ۱۹ نفر در هر کیلومتر مربع بصورت اوسط میرسد .

ولایت هرات از طرف شمال به ولایت بادغیس و خط سرحدی اتحاد شوروی، از طرف جنوب به ولایت فراه، از طرف شرق به ولایت غور و از طرف غرب به خط سرحدی ایران محدود است .

ولایت هرات شامل سیزده واحد اداری است. بترتیب عبارت اند از بنار والی هرات، ولسوالی انجیل، ولسوالی گذره، ولسوالی پښتون زرغون، ولسوالی گلران، ولسوالی کشك، ولسوالی غوریان، ولسوالی اوبه، ولسوالی کرخ، زنده جان، ولسوالی کوهستان، ولسوالی ادرسکن و علاقه داری چشت .

## موقعیت طبیعی :

حوزهٔ هرات شامل کوهستانها، دره ها و نواحی هموار است. سلسلهٔ پارو پامیزاد که در حقیقت ادامهٔ سلسلهٔ کوه بابا است بشکل یك خط طولانی در کنار درهٔ هریرود امتداد می یابد و در شمال شرق هرات بطور منحنی از بین منطقهٔ مرتفع و کوهستانی گذشته و بطرف شمال غرب پیش رفته است. خاك و سنگ های آتش فشانی در اکثر نقاط آن به مشاهده میرسد .

(چشمه های آب گرم این منطقه نمایندگی از فعالیت آتش فشانی سابقهٔ این حوزه میکند)

در جنوب هریرود سلسلهٔ نسبتاً کوچك دیگر امتداد یافته که بطرف غرب تا ایران پیش رفته است. شاخهٔ سومی که جانب جنوب غرب امتداد دارد بنام سفید کوه یاد میگردد . و در جنوب دریای هریرود تا حصهٔ ولسوالی انجیل امتداد دارد. شاخهٔ از آن تا ادرسکن و شیندند امتداد پیدا میکند و در حصهٔ شاه بید کوتل مرتفع را در شاهراه هرات کندهار تشکیل میدهد وهمچنان سلسله جبال دیگر مانند بند بابان، کوه سنگ، کاسه مرغ، سیاه کوه و غیره در این حوزه واقع است که باعث بوجود آمدن دره ها و وادیها گردیده است(۱)

حوزهٔ مرکزی یا جلگه هریرود که از درهٔ تنگ بین سیاه کوه و سفید کوه در شرق از حصهٔ چشت، غورات آغاز یافته وبجانب غرب الی غوریان در شمال و جنوب دریای هریرود امتداد

---

(۱) آریانا دایرة المعارف، انجمن آریانا دایرة المعارف افغانستان، کابل جلد سوم ۱۳۳۵ ص ص ۲۷۰ - ۲۸۰

(c) ketabton.com: The Digital Library



دارد و بهر اندازهٔ که بجانب غرب پیش رفته شود به همان اندازه حوزه وسیع تر گردیده اراضی هموار و حاصل خیز را تشکیل میدهد. در همین حوزه وسیع و هموار تعداد زیاد نفوس سکونت دارد ،ویک موضع شهری را از زمان باستان تا اکنون پدید آورده است. تراکم نفوس این حوزه که شهر معمور هرات را تشکیل داده است بصورت اوسط بیش از ۳۰۰۰ نفر در هر کیلو متر مربع میرسد .

هریرود که از انتهای غربی کوه با با سرچشمه میگیرد با یکجا شدن دو نهر که بنام (لعل) و(سرجنگل) معروف است بجانب غرب امتداد پیدا میکند . تگاویشان که ازجمله شاخهٔ وسیع دریای هریرود است موازی به دریای هریرود جریان دارد ودر نزدیکی قریه بوریاباف باهم یکجا میشوند و بصوب غرب جریان پیدا کرده از جنوب شهرهرات میگذرد وحوزهٔ هرات را با نهرها و کانالهای که از آن کشیده شده است خرم و شاداب میسازد .

بنابر وضع توپوگرافی وموقعیت جغرافیایی شهر هرات بصورت عموم دارای آب و هوای معتدل است وهوای آن مشابه به هوای نیمه صحرایی است. بترتیبیکه اختلاف درجه حرارت شبا روزی آن از ۲۰ درجه تجاوز نمیکند. حد اعظمی درجهٔ حرارت هرات درایام تابستان به ۴۲ درجه سانتی گراد وحد اصغری آن در ایام زمستان به منقی ۱۵ درجهٔ سانتی گراد میرسد .رطوبت نسبتی این ناحیه از ۲۰ به ۴۰ فیصد تزاید می یابد. (۱)

بارندگی سالانهٔ آن که اکثر در ایام بهار و زمستان صورت میگیرد بصورت اوسط به ۲۲۰ ملی متر ثبت شده است. بارندگی این ناحیه درایام زمستان بصورت عموم بشکل برف است و از ۱۵ حوت تا اخیر ماه ثور آب وهوای هرات معتدل وبارندگی بشکل باران صورت میگیرد .از آغاز ماه جوزا تاختم ماه میزان آسمان در این ناحیه صاف است وبارندگی صورت نمیگیردو درجهٔ حرارت هوا به حد اعظمی میرسد .

باد معروف ۱۲۰ روز که به اثر فشار بلند فیروز کوه ،پا را پا میزوس، کاسه مرغ وسیاه کوه در ایام تابستان وفشار پست حوزه هرات ،فراه وسیستان پدید می آید آب وهوای این منطقه را متاثر میسازد .این باد از ۱۵ جوزا شروع شده تا ۱۵ میزان دوام پیدا میکند .

## قدامت تاریخی شهر هرات :

حیات شهر نشین در هرات وبلخ تقریباً باحیات شهر نشین بین النهرین ، مصر ،سند و چین

---

(۱) عارض ،غلام جیلانی. اقلیم افغانستان .موسسه جغرافیه،پوهنځی ادبیات ۱۳۴۸ ص ص ۱۴-۱۵ - ۷۳ - ۷۴-۳۰۰

(c) ketabton.com: The Digital Library



همعصرمیباشد. اما درشکل شهر ونوعیت ساختمان خانه ها، بازار ها وراه ها اختلاف زیادوجود داشت واین اختلاف نظربه تفاوت ثقافت ومواد دستیاب شده محیطی وموقعیت فزیکی بوده است.

بناغلی صدقی می گوید: یک شهر کهن افغانستان است، نام آن در اوستادیده میشود وبعد ها در کتیبهٔ داریوش بشکل (هری وه) Hariva آمده است. نام قدیم هرات آریه و آریانا بوده و احتمال دارد که نام (هری‌وه) هم ازهمین نام قدیمی مشتق شده باشد. (۱)

موقعیکه مهاجرت آریه ها باین سرزمین آغاز یافت در نقاط مساعداین خطه اساس دهستانها وقریه ها گذاشته شد وآهسته آهسته نظر به پیشرفت صنایع وتجارت مواضع شهری نیزپدید آمد. در حوزهٔ، هرات بنا بر موقعیت مناسب وآب وهوای مساعد شهر های بزرگ و معظم اساس یافت. شهر فعلی هرات از همان زمان باستان سر آمد تمام شهر های گرد ونواحی آن حوزه شناخته میشد.

هنگامیکه هخامنشی های فارسی (خاصتاً در دورهٔ کوروش) اقتدار را بدست آوردند چشم طمع بشهر بلخ وهرات که در آن زمان از جمله شهر های معمور وباتمدن بود، دوختند. بعد از یک سلسله جنگ ها شهر بلخ وهرات بدست آنها افتادویک سلسله تغییرات درشکل شهروساختمانهای شهر پدید آمد. این تغییرات هنوز انتظام نیافته بود که حملات اسکندر در این خطه آغازگردید. در زمان لشکر کشی سکندرمقدونی هرات که بنام (هری‌وه) یاد میگردید یک مرکز مهم ثروت وقدرت نظامی شمرده میشد. حکمران آنوقت هرات ساتی برزان (ساتی بارزن) در مقابل یونانی مقاومت شدیدی از خود نشان داد. (۱) اما اسکندر موقعیت مهم سوق الجیشی هرات را درک نموده وپی برده بود که هرات یگانه گذرگاهی است که میتواند در صورت تسخیر آن سایر سرزمین این نواحی وخاک هندر امتصرف گردد. همان بود که در سال ۳۳۰ ق م هرات و بعضی شهرهای دیگر افغانستان رابه تصرف خود درآورد. اسکندر شهر هرات رابنام ارتاکان یاد کرده است (۲). ارتاکانا یا ارتاکانا یاارتاکوانا غالباً شهری بود درمحل ارگ هرات ومرکز آن حوزه شناخته میشد. بهمین لحاظ اسکندر این شهر رابنام ارتاکان یاارتاکانا خواند. همانطوریکه قوای نظامی اسکندر باعث تخریب شهر هرات گردید اسکندر قلعهٔ نظامی را درآن شهر اعمار کرد که تا مدت مدید آن قلعه در آنجا پا برجا بود و همچنان بعضی نقاط دیگر شهر بنابر تاثیر ثقافت یونانی ها تغییراتی در آن بعمل آمد.

---

(۱) صدقی، محمدعثمان، شهرهای آریانا، بیهقی کتاب خپرولو موسسه، ۱۳۵۴، ص ۹۸، ۹۹.

(۲) صدقی، محمد عثمان. شهرهای آریانا. بیهقی کتاب خپرولو موسسه ۱۳۵۴ ص ۹۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library



بعد از اسکندر کوشانی ها ، هیاطله (یفتل ها) وساسانی ها یکی بعد دیگر در هرات به حکمرانی پرداختند .

عساکر اسلام بعدازشکست یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی داخل خاک افغانستان شد وبعد از دو قرن اسلام در افغانستان گسترش یافت .

بعد آطاهریان ،صفاریان ،سامانیان ،غزنویان ،غوریان ،خوارزم شاهان یکی پی دیگر دراین خطه که درآن وقت باسم خراسان شهرت داشت حکمروائی کردند وشهر تاریخی هرات یکی از بهترین مراکز ویا بخش خراسان را تشکیل میداد .

مورخین زیادمانندابن حوقل ،اصطخری ،یاقوت حموی ،مقدسی ،لسترنج وغیره در بارهٔ بخش های خراسان و اعتلای آن دوره خاصتاً دربارهٔ شهرهرات شرح مبسوط ارائه کرده اند.شرح هر یک از بخش های خراسان دراینجا خارج از موضوع میباشد،بناء بیجا نخواهد بود که اظهار نظر محققین ورزیده را در باره شهر هرات وترقی آن قبل از حملهٔ چنگیز ،در ینجا ذکر کنیم .

لسترنج در کتاب سر زمین های خلافت شرقی چنین اظهار میدارد: «ربع هرات خراسان که تمام ساحهٔ آن مربوط به افغانستان کنونی میباشد وتقریباً تمام این ساحه در آن زمان از دریای هریرودسیرآب میگردید زیرا دریای هریرود توسط نهر های متعدد (هفت نهر) مجزا وبه هرسمت کشیده شده ویک تعداد ازین نهر هاشهر ونواحی آنرا وسباقی ساحهٔ زراعتی پایین تر را آبیاری میکرد » (۱)

ابن حوقل درصورت الارض چنین می نویسد: «هرات نام شهر است وحصاری استوار داشته است در بیرون واندرون آن آبهاست و در داخل آن قهندز است و وربض نیز دارد که مسجدجامع درآن است .دار الاماره درخارج حصن در جایی به نام خراسان آباد که ازشهرمنقطع است قراردارد وخراسان آباد ازشهر ثلث فرسخ فاصله دارد و بر طریق بوسنج (بوشنگ) دوغرب هرات واقع وبناهای آن از گل است .مساحت شهر نیم فرسخ است وقسمت داخلی چهار دروازه دارد.نخست دروازه سرای که در شمال است واز آنجا به بلخ روند دوم دروازهٔ زیاد که در غرب است و ازآن به نیشاپور روند سوم دروازهٔ فیروزآباد که در جنوب است واز آن به سیستان روند،چهارم دروازهٔ خشک که در شرق است وازآن به غور روند .همه دروازه ها چوبین است جز دروازهٔ سرای که آهنی است. هر دروازه بازاری دارد ودر اندرون شهر وربض آن آبهاجاری است.حصن(قلعه)را نیزچهار در است چنانکه روبرو هر یک از دروازه های شهردری است وبه نام همان دروازه شهرخوانده میشود.دربیرون

---

۱ - لسترنج .جغرافیای تاریخی سر زمینهای خلافت شرق .ترجمه محمود عرفان . تهران مطبعهٔ بانک ملی ایران ۱۳۳۷ ص ص ۴۳۷ - ۴۴۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



قلعه دیوار است که قلعه را فرا گرفته وبلندی آن دراز تر ازقد آدمی است ومیان دیو ار وقلعه بیش ازسی قدم فاصله است .» (۱)

لسترنج در سر زمین های خلافت شرقی چنین مینویسد: «دارالا ماره دریک میلی خارج شهر که بنام خراسان آباد یادمیشد، واقع بود. این محل نیز دارای دروازه ها ،بارو، باز ار ومسجدجامع بزرگ بود که ازلحاظ کثرت نماز گزا ران درتمام خاک خراسان وسیستا ن بی نظیر بود .

شهر مشهور هرات در زمان حکمروائی ملکان غور دارای دوازده هزار د کان،شش هزار حما م وکار وانسرای وطا حونه وسه صدو پنجاونه مدرسه وخانقاو آتش خانه وچهار صدو چهل و چها ر هزار خا نه نشیمن بو د .»(۲)

یا قوت حموی که در سال ۶۱۴ هجری یعنی چهار سا ل قبل از حمله چنگیز درآنجا بوده است چنین اظهار میدارد: «۳) در خراسان شهر بزرگتر ومهم تر ونیکوتر و بارونق تر و پر جمعیت تر ا ز هرات ندیده ام واز باغهای معمور وآب فراوان آن نیز تعریف میکند(قزوینی هم عصر او گفته وی ر ا تأ یید میکند. )

خلاصه گفته میتوانم شهرتاریخی هرات یکی از بهترین مراکز این خط بوده شهرت اعتلای آن بهمه جا پخش گردیده بود. تااینکه درسال ۶۱۸ هجری مطابق ۱۲۱۴ میلادی حملا ت چنگیز درافغانستان شروع گردید. درضمن این حملات شهرهرات هفت ماه درمحاصره بود بعداز مفتوح شدن این شهر تاریخی بخاک وخون یکسان گر دید .

بعد از چنگیز یان سلاله کرت درهرات بنای جهانداري را گذاشتند وتاحدی به اصلاحات شهر هرات پر دا ختند .

درسال ۷۸۳ هجری تیمور بر هرات تسلط یافت بمانند چنگیز ظلم وستم زیاد برشهر هرات روا داشت . عمارات باشکوه شهر را تخریب کردیک تعد اد ز یاد اهالی راقتل وتعداد د یگر را بفر ار مجبو رسا خت .

بعد از تیمور پسرش شاه رخ درسال ۷۹۹ بهرات آمد وآنرا مرکز خود قرار داد. شاه رخ به آبادی واعتلای شهر توجه خاص مبذول داشت وآن خساراتی راکه از هجوم تیمور بر آ ن وا رد

---

(۱) ابن حوقل. صور ة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارت بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵ ص ۱۷۲.

(۲) لسترنج . جغر افیای تار یخی سر زمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمو د عرفان تهران مطبعه با نکملی ایران ۱۳۳۷ ص ۴۳۸ .

۳ - یا قوت حموی، شیخ الا مام شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغد ادی . معجم البلدان .چاپ مصر ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۰۶) جلد هشتم ص ۴۵۱ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



شده بود جبران کرد. چون موقعیت هرات نسبت واقع بودن آن در شاهراه تجارتی مسلم بود و به زودی انکشاف قابل ملاحظه میکرد بدین لحاظ بعداز مرگ تیمور شهر هرات مرکز امپراطوری تیموری گردید. شاه رخ مدت ۴۳ سال سلطنت کرد و همه عمر خود را صرف اعتلای شهر هرات نمود. دیوار های شهر را دوباره اعمار کرد. دروازه ها را اصلاح وبا تزینات ونقاشی شهررا رونق خاص بخشید.

بعد از شاه رخ سلطان حسین بایقرا بر هرات مسلط شد. این سلطان بزرگ باوزیر دانشمندش امیر علی شیر نوائی در راه پیشرفت علم وعرفان وانکشاف شهر هرات بذل مساعی نمودند. دربار سلطان حسین مجمع علماء وفضلا بود. این عهد برای افغانستان زمان امنیت وآسایش ود وزه ترقی علم وصنعت بود. دراین عهد خطاطی، رسامی، نقاشی، شاعری، موسیقی ومعماري، کاشی سازی و سایر شعبات صنعت وعلوم بدرجهٔ کمال رسیده بود. آثار ویادگار های آندوره هنوز باقی است. سلطان حسین بعد از ۳۵ سال سلطنت درسال ۹۱۱ وفات کرد وبعد از وي دولت تیموری روبه زوال رفت. (۱)

بعداز تیموریان شهر هرات بدست شیبانی ها افتاد ومتعاقب آن صفویها بر هرات تسلط یافتند تا اینکه درسال ۱۷۴۹ احمد شاه بابا درانی بحیث پادشاه این خطه انتخاب شدودوباره شهر هرات بیک شهر منظم مبدل گشت.

موقعیکه تقسیمات اداري افغانستان (در زمان امیرعبدالرحمن) بصورت منظم انسجام پذیرفت حوزه هرات نسبت تمرکز نفوس وانکشاف واهمیت منطقه بحیث یک ولایت در بین پنج ولایت بزرگ افغانستان کرسی خودرا احراز کرد (۱) وشهر هرات بنا برداشتن سابقه تاریخی وتمرکز نفوس وانکشاف موضع شهری بحیث مرکز اداری ولایت هرات که یک ساحه وسیع را احتوا میکرد انتخاب شد. درسال ۱۳۴۲ زمانیکه تقسیمات اداری افغانستان بشکل منظم ترصورت گرفت ولایت هرات با یک وسعت معین ترکه از لحاظ وسعت بمقایسه سایر ولایات افغانستان بدرجه ششم قرار میگیرد درآمد (در سال ۱۳۴۳ افغانستان به ۲۸ ولایت ودرسال ۱۳۵۲ به ۲۶ ولایت تقسیم گردید). بنا بر تقسیمات جدید باز هم شهر هرات بحیث مرکز اداری ولایت تعیین شد وتا اکنون از لحاظ وسعت، شکل، نقش های گوناگون، جاده های متعدد، تعمیرات دولتی و توسعهٔ منازل، مغازه ها وپارک هاوغیره تحولات زیاد دیده است.

---

(۱) صدقی، محمد عثمان. تاریخ برای صنف یازدهم. وزارت معارف ۱۳۲۵ ص ص ۶۴-۶۵-۶۶

(c) ketabton.com: The Digital Library



## وجهٔ تسمیه هرات :

هرات اسم باستانی است که در اوستا دیده شده است وبعد ها در کتیبهٔ داریوش بشکل (هری‌وه) آمده (۱) در بعضی جاذکر است که نام باستانی هرات آریه وسحتملاً آریانا بوده، احتمال دارد که نام (هری‌وه) هم از همین نام قدیمی مشتق شده‌باشد. در زمان اسکندر هرات بنام (ارتا کوانا) یا ارتا کوان یا ارتاکان) یعنی شهر شاهی خوانده شده است .(۲)

بطلیموس نیز این شهر را ترو پولیس یاد کرده است وحدود آنرا چنین بیان میدارد: ولایت مرگیانا وباکتریانه در شمال پارتیا ودشت بزرگ کران در غرب درنگیانا در جنوب و سلسله پارا پامیز وس در شرق .

ابو اسحق ابراهیم اسطخری در کتاب مسالك وممالك مینویسد:

«و خراسان را جانبی هست میان بیابان پارس ومیان هراه و غور وغزنین، و جانب دیگر در حد غربی از حد قوس تا نواحی فراوه.

شهر های خراسان کی بر اعمال جمع کنند روانرا نام برند و بازگویند چهار شهر است: نیشاپور ومرو و هراة و بلخ»(۳)

هراه نام شهر است و اعمال ونواحی آن این است: ماسن، خیسار، استراییان، اوبه، ماراباد، باشان کروخ، خشت، به اسفزار، ادراسکر، کواران، کوشك، کواشان . (۴)

همچنان بعضی روایات در باره پدید آمدن شهر هرات، موجود است که مختصر آنرا در اینجا ذکر میکنیم .

سیف بن محمد بن یعقوب الهروی در باره شهر هرات چنین عقیده دارد:

شهر هرات در عهد طهومرث بن هوشنگ بن کیومرث پدید آمده است. چون وی دست تعدي بطرف خلایق دراز کرد پریشانی به جمع رعایا راه یافت و مردم آن دیار بطرف قندهار و کابل مهاجرت کردند.

---

(۱) صدقی، محمد عثمان .شهرهای آریانا . بیهقی کتاب خهرواو موسسه ۱۳۵۴ ص ۹۸

(۲) Afghanistan. Imperial Gezetter of India.
Afghan and Nepal super intendent of government prints. Calcutta 1908 pp. 30-40.

(۳) اصطخری، ابو اسحق ابراهم . (المسالك والممالك) بکوشش ایرج افشار. بنگاه ترجمه ونشر کتاب ۱۳۴۷ ص - ۲۰۳

(۴) رر　　رر　　رر　　ص ۲۰۹

(c) ketabton.com: The Digital Library



(۱) همچنان روایت است که دختر ضحاك باسم (هرات) بعد از طوفان نوح دو قلعه یکی در اوبه و دیگر در محل هرات امروزی بنا کرد و اسم شهر هرات از اسم وی گرفته شده است .

بعضی ها چنین اظهار میدارند که اسکندر با مادر خود مشورت کرد تا به هرات آید و شهر بزرگ را آباد کند. این بود که مادر اسکندر بنای شهر را گذاشت و بعداً مردم از نواحی مختلف خراسان به هرات روی آوردند.

## علل ایجاد ، اهمیت وانکشاف شهر هرات :

در تاسس و پدید آمدن شهر باستانی هرات عواملی چند دخیل وخیلی هاموثراست که ذیلا هر یك از این عوامل بررسی میگردد .

دریای هریرود و موقعیت آن با مدنظر گرفتن اراضی وسیع اطراف دریاو انهار یکه از آن کشیده شده است برای پدید آمدن موقع شهری در محل کنونی هرات خیلی ها موثر بوده است .

حوزهٔ مرکزی یا جلگه هریرود که از درهٔ تنگ بین سیاه کوه وسفید کوه در شرق از حصهٔ چشت غورات آغاز میگردد وجانب غرب الی غوریان در شمال و جنوب دریای هریرود امتداد دارد .

بهر اندازهٔ که جانب غرب رفند پهنای دریا بیشتر شده ودارای اراضی هموار وحاصل خیز و پر نفوس ترین منطقه هرات را تشکیل میدهد و مهم ترین پیداوار آن گندم ،پنبه ،برنج و خاصتاً میوه میباشد. شهر باستانی هرات در وسط این منطقه دربین جلگه وسیع بشکل دایروی اخذ موقع نموده است .

مساعدت اقلیم و حوزهٔ وسیع وادی هریرود نیز درپدید آمدن موضع شهری اثر بارز داشت. بصورت عموم آب و هوای هرات معتدل و گوارا است. باوجود ارتفاع در ایام زمستان سردی شدید ندارد (حد اصغری درجه حرارت از منفی ۱۶ درجه تجاوز نمیکند) باد ۱۲۰ روز در ایام تابستان از شدت گرمی می کاهد. اختلاف درجه حرارت شهر هرات از ۲۰ درجه بیشتر نمی گردد. بارندگی دراین شهر بصورت عموم در ایام زمستان وبهار صورت میگیرد. از ۲۵۰ تا ۳۰۰ ملی متر محاسبه شده است. این نوع هوای مساعد درتمرکز نفوس بشری خیلی هاموثر است. بنابر علت فوق از زمان باستان تمرکز نفوس درو سط حوزه هریرود درجریان ایام روبه افزایش بود .

— نوعیت خاك مساعد و دارا بودن انواع مختلف مواد معدنی و یا مواد هائی در حوزه هریرود خاصتاً حصهٔ وسطی آن باعث گردیده است تا تعداد کثیر زارعین را بطرف

(۱) اسفزاری، معین الدین . روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات. س ص ۵۵ - ۵۶

(c) ketabton.com: The Digital Library



خود جلب کند. نوعیت خاک این منطقه که از خاک های رسوبی متشکل است برای زرع انواع مختلف نباتات خیلی مساعد است. پنبه هرات که ازلحاظ کیفیت عالی ترین نوع پنبه افغانستان بشمار میرود بنابر نوعیت خاک مساعد رسوبی این منطقه امکان پذیر است. علاوتاً پرورش انواع میوه خاصتاً انگور درین منطقه خیلی مساعد است. حاصل خیزی این منطقه باعث گردیده است تا نفوس بیشتر در آنجا متمرکز شود وفعالیت تجارتی، صنعتی وغیره روبه افزایش نهد.

موقعیت جغرافیای شهر هرات طوریست چه در زمان سابق و چه حالت فعلی از لحاظ خطوط مواصلاتی حایز اهمیت خاص بوده است. چنانچه هرات در مسیر راه ابریشم که چین رابه ممالک اروپای شرقی مرتبط میساخت، واقع بود واز نگاه مرکزیت وپیداوار تجارتی اهمیت فوق العاده داشت وقافله های بزرگ ومتعدد تجارتی از این مرکز عبور ومرور میکرد. این شاهراه تا وقتی حایز اهمیت بود که راه های تجارتی دیگر مانند راه های آبی، زمینی، موتر رو، وهوائی انکشاف نیافته بود اما شهر هرات در موقعیتی قرار دارد که از طرف شمال بااتحاد شوروی واز طرف غرب با ایران توسط خطوط مواصلاتی عصری ارتباط پیدا میکند وهم بداخل افغانستان از طرف شرق باولایات بادغیس وفاریاب وهمچنان باغورات واز طرف جنوب بافراه، کندهار، غزنی و کابل توسط سرک پخته قرو کانکرت وصل میشود.

هرات از نگاه خطوط مواصلاتی همانطوریکه در قرون اولی وقرون وسطی حایز اهمیت بود وبحیث چهار راه شناخته میشد امروزنیز این حیثیت را دارا میباشد. مثلا بصورت فعلی خطوط اتصال بین افغانستان وایران ـ افغانستان واتحاد شوروی راتشکیل میدهد. سرک اسلام قلعه وهرات که بصورت عصری در سال ۱۳۴۵ تمدید یافت در حقیقت خط اتصال هرات و مشهد است (۱۲۴ کیلو متر) این خط مواصلاتی نه تنها از لحاظ اقتصادی مهم است بلکه از لحاظ اجتماعی و کلتوری نیز حایز اهمیت است. این خط مواصلاتی یک قسمت از شاه راه آسیائی را احتوا میکند که از ترکیه وبالاخره از ایران ـ افغانستان وهند گذشته به سنگاپور وشهر هوشی مینه اختتام می یابد.

مفاد اقتصادی این شاهراه عبارت از اینست که اولا باعث تقلیل کرایهٔ ترانسپورتی میگردد وثانیاً سبب تزئید سرعت در ران تجارتی می شود که از نگاه اقتصاد ملی کمال اهمیت را در بردارد.

شاهراه تورغندی ـ هرات که بصورت عصری واز لحاظ استحکام ومقاومت در جمله اولین سرک افغانستان بشمار می آید (طول این سرک ۶۷۸ کیلومتر وعرض ان ۱۲ متراست)

کار تعمیر این سرک در سال ۱۳۴۵ به اتمام رسیده واین سرک عصری و بزرگ مشکلات موانع طبیعی را از بین برده تجارت و مبادله بین اتحاد شوروی وافغانستان را قایم نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library



علاوتاً شرایط سهل سفر بین اهالی منطقهٔ تورغندی ـ هرات راباعث گردیده وتماس کلتوری واجتماعی بین مردم را زیاد تر ساخته است .

هرگاه پروژه شاهراه آسیائی از راه هزاره جات واحداث خط آهن تحقق پذیرد در آیندهٔ نزدیک اهمیت تاریخی و کلتوری، اقتصادی و سیاسی حوزه هریرود نسبت به سابق بیشتر میگردد . تمدید این شاهراه علاوه براینکه شرایط سهل حمل ونقل بین مناطق غرب وجنوب غرب و در آینده صفحات مرکزی کشور را مهیا میسازد زمینهٔ توسعه‌تجارت بین افغانستان وممالك غربی ترکیه و ایران رابیشتر آماده میگرداند.

ـ موقعیت سوق الجیشی هرات درگذشته عامل دیگر بود که درپدید آمدن و توسعه شهر هرات اثر بارزوعمده داشت از همین جهت بود که جهان کشایان چون ،هخامنشی های‌فارسی، عالم اسلام ،چنگیز ،ناپلیون وغیره فاتحین متوجه این‌نقطه بوده و تصرف آن راکلید سایر نقاط معمور میدانستند . واز تسخیر آن لحظهٔ فروگذاشت نمیکردند .

طوریکه قبلا ذکر شد موقعیت سوق الجیشی این نقطه‌در زمان سابق که‌جز راه زمینی‌دیگرراه وجود نداشت حایز اهمیت بود اما درقرون معاصر نیز این‌منطقه باوجود اهمیت راه بحری وهوایی باز هم موقعیت هرات کمال اهمیت را دارا میباشد .

چنانچه فضل الربی پژواك در تاریخ دپلوماسی افغانستان مینویسد« باظهور ناپلیون فرانسه دوباره به‌مستعمره جویی قدعلم کردوبرای‌ازبین بردن‌حریف‌مقتدرخود(انگلیس)میخواست‌به هندوستان حمله کند وآنرا تصاحب نماید واین راه جز طریق ایران و افغانستان ویا اتحاد شوروی تحقق پذیرفته نمیتوانست در غیرآن قدرت دریانوردی انگلیس صد فیصد مسلم بودبناءناپلیون‌به‌منظور تسخیر هند تصرف هرات‌را شرط حتمی میدانست ومسیر حرکت خود را هرات ، کندهار ، سیستان بولدك ، بلوچستان و بالاخره هند تعین نمود . اما نقشهٔ وی جنبهٔ عملی بخود نگرفت » (۱) روسیه تزاری به‌منظور پیشبرد اهداف استعماری خودبداشتن راه بحری که‌درهمه‌اوقات‌سال باز باشد ضرورت مبرم احساس‌میکرد. چون بنادر امپراطوری که اکثر درعرض البلد های بلندشمالی واقع وبرای‌چندین ماه درطول‌سال یخبندان‌بوده وازآن استفاده شده‌نمیتوانست‌بناءآزارها بنابرو صایای پطر کبیر درنظر داشتندتاخودرا به‌آبهای گرم هندوستان برسانند. باین‌منظور درصددلشکرکشی بطرف‌شرق گردیده قسمت‌اعظم سرزمین های‌شرق راتصرف‌شده‌تااینکه‌به ایران‌رسیدند وبه‌اساس مفکوره‌تزاری برای رسیدن‌به آبهای گرم هندوستان درنظرداشتند تاهرات‌را تصرف‌نمایندزیرا ازنظرآنها هرات‌دروازهٔ هند

(۱) پژواك ،فضل الربی . تاریخ دپلوماسی افغانستان . نوت درسی گستتز شده ص ۱۸

(c) ketabton.com: The Digital Library



محسوب میشد. انگلیس ها که از چندی متوجه خطر پیشرفت روسیه تزاری در آسیای مرکزی و ایران گردیده بود خطر روسیه را جانشین خطر فرانسه دانسته و مخصوصاً این خطر را زیادتر متوجه هرات میدانستند. بناء انگلیسها داخل اقدامات شدند. همچنان روسها ایرانیها را تشویق میکردند تا هرات را تسخیر کنند بنابر آن هرات در محاصره بود، انگلیسها از یک طرف مردم را به مقابله و مقاومت تشویق میکردند و از جانب دیگر هیات تجارتی بدربار کابل فرستادند تا ضمن مذاکره موضوعات تجارتی از خطر اجانب حکومت وقت را حالی سازند. این هیأت امیر دوست محمد خان و سرداران کندهار را تشویق کردند تا هرات را از محاصره رهایی بخشند و ضمنا انگلیسها آرام ننشسته از طریق آب داخل جزیره خارك ایران گردیدند .

موقعیکه انگلیسها موقتاً بر افغانستان مسلط شدند خواستند از طریق معاهدات نمایندهٔ دایمی خود را به هرات تعین نمایند تا اوضاع را از نزدیك تحت نظر داشته باشند بالاخره انگلیسها دست به یك سلسله اقدامات زدند تا جلو روسها را از هرات گرفتند (۱)

سیاستمداران انگلیس در مورد اهمیت استراتیژیکی هرات چنین اظهار نظر نموده اند. هرگاه دشمن بتواند هرات را با قوای کافی نظامی از آن خود بسازد قشون انگلیس بدون آنکه مرمی توپی را پرتاب کند خود را مغلوب خواهند یافت .(۲)

همچنان انگلیسها در روزنامه تایمز لندن شماره ششم سال ۱۸۷۸ مینویسند هرات در راس یك مثلث سوق الجیشی موقعیت دارد که دو راس دیگر آن را کندهار و کابل تشکیل میدهد. هرگاه هرات وجود نمی داشت مثلث استراتیژیکی افغانستان بوجود آمده نمیتوانست، از همین جهت است که در صفحات تاریخ هرات را نقطه اتکائی قبول کرده اند. بناءً بایست در همچو یك نقطه، مهم یك شهر مهم مانند هرات تاسیس می یافت. شهر هرات با داشتن تجارت فعال یك حوزه مهم تجارتی هریرود را تشکیل میدهد. پیداوار طبیعی مانند پشم ، پوست، قرقل، قالین، پنبه، پسته وغیره که از منابع مهم زراعتی این حوزه حاصل میگردد به شهر هرات جمع گردیده و سپس مورد مبادله قرار میگیرد .

اقلام عمده ئیکه فوقاً ذکر یافت علاوه بر مصارف داخلی به پیمانه وسیع آن بخارج نیز صادر میگردد مثلا سالانه بمقدار ۲۰۰۰ تن پشم، ۲۰۰۰۰۰ جلد پوست قره قل، ۴۰۰۰ متر مربع قالین و به پیمانه وتعداد قابل وصف پنبه، پسته نباتات طبی مانند شیر خشت وغیره از هرات بخارج صادر میگردد و فعالیت مهم اقتصادی را بمیان می آورد. علاوتاً نمایندگان تجارتی از تمام شهرهای مهم افغانستان در شهر هرات گرد آمده و این فعالیت نیز باعث انکشاف شهر هرات گردیده است .

---

(۱) پژواك، فضل الربي . تاریخ دپلوماسی افغانستان طبع گسترشده ص (۱۹)

(۲) « « « « « « ص (۲۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library



نقش اداری نیز در انکشاف شهر هرات ارزنده است و باعث تجمع نفوس، وسعت شهر و ازدیاد عمرانات گردیده است ،

شهر هرات از زمان باستانی بنابر اهمیت منطقه بحیث مرکز اداری شناخته شده است. علاوتاً در زمان تیموریان بحیث پایتخت تعین گردیده بود. مراکز اداری و پایتخت باعث پدید آمدن هنر، صنعت، انکشاف تعلیم و تربیه وغیره میگردد بناء شهر هرات به اثر توجه شاهان تیموری در تمام ساحات انکشاف قابل ملاحظه نمود، هنر، صنعت ، تعلیم و تربیه تجارت وغیره به حد اعلی خود انکشاف یافته بود. به همین لحاظ بعضی از مورخین هنر هرات آن زمان را با فلورانس ایتالیا مقایسه می نمایند .

همچنان از زمانیکه شهر هرات بحیث یك مرکز اداری قرار گرفته است و نقش فعال اداری توام با نقش های مهم دیگر باعث اعتلای شهر هرات گردیده است. بصورت. عموم نفوس اداری در یك منطقه باعث رونق تجارتی ، صنعتی ، وسعت و زیبائی شهر میگردد.

امنیت و آرامش ملی نیز از جمله عوامل بشمار میرود که با اطمینان خاطر در انکشاف یك شهر رول مهم دارد و به همین لحاظ درین اواخر نسبت آرامش ملی و دور از جنجال های سیاسی انکشاف قابل وصف در شهر هرات بملاحظه رسیده است .

نسبت داشتن آثار و آبدات تاریخی از نگاه سیاحت و سیاحین که درین اواخر حایز اهمیت بیشتر میباشد و در انکشاف شهر خیلی ارزنده و مهم است با سایر نقش ها در شهر هرات علاوه گردیده است .

سابقه باشکوه هرات آثار و آبدات پس ارزندهٔ تاریخی را بجا گذاشته و تعداد کثیر مردم چه محققین وچه سیاحین را بطرف خود جلب نموده وسالانه تعداد کثیر مردم از آبدات تاریخی هرات دیدن میکنند و بهمین موجب تعداد زیاد هوتل ها، رستورانها، مغازه ها در این شهر احداث گردیده است و یك تعداد کثیر کارگر را به فعالیت های گوناگون واداشته است. شهر هرات آثار و آبدات تاریخی زیاد دارد که اکثر آنها از لحاظ مذهبی نیز حایز اهمیت میباشد . چه علاوه بر سیاحین داخلی و خارجی یك تعداد کثیر زایرین نیز به شهر آمده جهت دعا و مشرف شدن به اماکن متبرکه مدتی چند را بصورت موقت باین شهر سپری میکنند و یك فعالیت اقتصادی را پدید می آورند :

مهمترین اماکن متبرکه و جاهای تاریخی هرات که سالانه تعداد کثیر از آن ها دیدن میکنند عبارت انداز :

مسجد جامع هرات که یکی از نفایس روزگار و از بناهای عالی است . فعلا از لحاظ شکوه و جلال وعظمت ساختمانی از بزرگترین بناها بشمار میرود .

(c) ketabton.com: The Digital Library



گازرگاه شریف که بسمت شمال شهر هرات واقع است مدفن مرد بزرگ خواجه عبدالله انصاری زیارتگاه خاص و عام است و سالانه تعداد کثیر زایرین بانجا جهت زیارت میروند .

خرقه مبارکه که درنزدیکی حصار هرات موقعیت دارد، خواجه علی موفق در شهر جدید هرات، مصلی هرات یکی از بزرگترین مفاخر تاریخی وطن عزیز ما بشمار میرود و در زمان شاهرخ میرزا و سلطان حسین بایقرا اعمار گردیده است. قلعه ارگ هرات از جمله آبدات تاریخی ارزنده و محل دیدنی است و سالانه تعداد کثیر سیاحین ازان آبده های تاریخی دیدن میکنند .

## شکل وانکشاف امروزی شهر هرات:

ساختمان داخل شهر هرات بانظر گرفتن نقشه شهر در مدت چند سال پیش طوری بود که بکلی نسبت به ساختمان فعلی شهر مغایرت داشت. سابقاً شهر هرات به هر چهار سمت دارای بارو ودروازه ها بود چنانچه قبلا ذکر شد دروازه شمالی آن باب سرای، دروازهٔ جنوبی آن فیروز آباد ودروازهٔ غربی آن باب زیاد و دروازه شرقی آن باب خشک مسمی بود . در مرکز شهر قلعه ای وجود داشت که بنام حصار یاد میگردید واین حصار چهار دروازه به چهار سمت داشت وگرداگرد شهر دیوار اعمار شده بود که دور ادور آن به خندق منتهی میشد (۱) ( یکی از شهر های قرون وسطی را بصورت کامل معرفی میکرد ) .

خانه ها بصورت گنبدی ویك منزله و دارای کوچه های تنگ وتاریك بود که فعلا بعضی قسمت های آن تا هنوز باقی مانده است .اما از حصار، برج و باروی شهر سابقه هرات بجز خرابه چیزدیگر باقی نمانده است .

شهر کهنه امروز هرات که در زمان اعلیحضرت امان الله ازجمله شهر های معروف آن زمان بود چنین وصف داشت :(۲)

«رقبهٔ شهر تقریباً یك میل مربع و مسطیلا واقع است. دیوار شمالی دو عمارت دارد وارگ نوبیرون واقع است . دیوار برقبهٔ کلان ساخته شده که بدامن . ۲۵ فت پهناو . ۵ فت بلندی دارد، باز بالای این تپه فصیل ۲۵ فت بلندی و ۱۴ فت ضخامت دارد . یك ونیم صد برج ودیوار را مشتمل است . زیریرش خندق است و ۴۵ فت فراخ و ۱۶ فت عمیق. شهر باین حصار

---

(۱) ابن حوقل ـ ابوالقاسم محمدبن حوقل (بغدادی) . صورة الارض. انتشارات بنیاد فرهنگ ۱۳۴۵ ایران ص ۱۷۲ .

(۲) کتاب درس جغرافیه صنوف رشدیه زمان امان الله خان. چاپ سنگی (چون سروآخر کتاب مفقود بود بدین لحاظ اسم مولف وسنه طبع آن معلوم نبود اما سال طبع آنرا ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۸ حدس زده میتوانیم)

(c) ketabton.com: The Digital Library



بکرات حمله های چنگیز وتیمور وایرانیان را برداشته نهایت مضبوط ومحکم ثابت شده است . شهر پنج دروازه دارد ، چهار سوق از مرکز شهر که گنبد دارد وبچهار طرف میرود زیر گنبد دروسط شهر حوضیست که آش هنگام ضرورت برای اهالی شهر وفوج تابک سال کفایت میتوان کرد. بازارطرف دروازه قندهار مسقف است. دکانهای قشنگ دارد. جامع هرات عمارت عظیم الشان است بارقبهٔ هشتصد کز مربع بحال آراستگی این مسجد ۴۰۸ گنبد ۱۲۰ دریچه ۴۴۴ منار وشش دروازه داشت .اگر چه قد است درعظمتش رخنه انداخته باز هم یکی ازمحال و نفیس ترین عمارت آسیا شمرده میشود . »

در زمان امان الله خان (۱۳۰۳) بنای شهر نوهرات متصل به سمت بیرونی سمت شمال شهر قدیم گذاشته شد. ساحه شهرنو عبارت از اراضی دشت وسیع بود که «تل بنگیان» (تپه بنگیان) نام داشت وامروز هشت کیلومتر مربع مساحه را احتوا میکند. طوریکه قبلا ذکر شد فعلا شهر کهنه و شهر نو هرات شامل شش ناحیه تقسیم شده وامور تنظیفاتی و محصولات بلدی آن از طریق بنار والی هرات صورت میگیرد .

شهر جدید هرات که به سمت شرقی شهرنو و شهر کهنه هرات واقع است اساس آن چندسال قبل گذاشته شده است .

پارک بزرگ وباعظمت درمرکز شهرجدید قرار دارد وجاده های اصلی و فرعی طبق نقشه مرتبه به چهار سمت آن کشیده شده است وعصری ترین مغازه ها ومنازل رهایش چهار طرف پارک اعمار گردیده است. وبعضی از ازین منازل که از ۱۵ تا ۲۰ جریب زمین را احتوا میکند بااسلوب خیلی جدید واعمار گردیده است .

کارته ها در قسمت شمال شهر تا حوالی جوی انجیل و سرک تورغندی ادامه یافته است. کارته ها که جدیداً اعمار شده است به وسعت وهمچنان به زیبایی شهر افزوده است. پارک ها، پارتمان ها، جاده ها با خیابان های خرم، مکاتب، شفاخانه ومراکز متعدد اداری، سینما، تیاتر وهوتل های عصری رستورانهای متعدد، تفرجگاه ها وصدها موسسات دیگر از پیشرفت وانکشاف شهر هرات نمایندگی میکند.

ضمناً درشهر هرات انجمن ادبی (کلوب ادبی) که درحقیقت کانون نهضت ها وتربیه افکار جامعه است تقریباً چهل سال پیش توسط منورین شهر هرات تاسیس شده است. کلوپ ادبی دارای کتابخانه ، صالون کنفرانس وتفریح های سالم است درمورد تنویر افکار جامعه خدمت مینماید و مجله ادبی هرات را ماهانه به نشر میرساند. علاوتاً در شهر هرات دو روزنامه بنشر میرسد .

از طرف دیگر در همین اواخر مراکز صنایع خورد وبزرگ درگرد ونواحی شهر هرات ازطرف

(c) ketabton.com: The Digital Library



حکومت واز طرف مردم اساس یافته است که بیشتر نفوس دهات وکارگر را از اطراف شهر به خود جلب نموده است .

وسایل حمل ونقل مانند بس، تکسی وموتر های شخصی در انکشاف و توسعه شهر هرات خیلی موثر بوده روز وشب در فعالیت میباشد .

سبک ساختمان خانه های شهری هرات نسبت به سایر شهرهای افغانستان فرق دارد. البته سبک عمارات مواد تعمیراتی منوط به هنر هنر مندان سابقه دار بوده واکثریت عمارات سابقه، شهرهرات بیشتر ازگل ،سنگ، گچ ، خشت خام وخشت پخته وکاشی بوده است .واین سبک کاشی کاری یک امتیاز خاصی است که شهرهرات مانند عمارات سایر شهرهای عمده افغانستان بسبک مهندسی مدرن از سنگ ، خشت پخته، سمنت و گادر اعمار میشود .

طوریکه بملاحظه رسید شهر نو و شهر جدید هرات روی پلان های اساسی اعمار شده است ودر سال ۱۳۵۴ پلان تفصیلی شهر هرات تکمیل ودر آیندهٔ قریب در معرض تطبیق قرار خواهد گرفت . دراین پلان تفصیلی یک قسمت ازپلان عمومی شهرهرات درقسمت شمال موقعیت داردو ساحه ۹۱۹۳۹۲ مترمربع را احتوامیکند که بشکل یک پلان عصری ومدرن با کلیه تجهیزات وتسهیلات شهری ترتیب گردیده است(۱) .آنچه دراین پلان به خصوص درنظر گرفته شده است سر سبزی بیشتر مورد توجه است .تمام عمارات عام المنفعه از .قبیل مکاتب، کتابخانه، مساجد ، کلوب، سینما، کودکستان اپارتمان ها وغیره در بین باغ های سبز گنجانیده شده ودر اطراف جاده های شهر خیابان های سرسبز پیشبینی گردیده است.ونیز این پلان تفصیلی سمت شمال هرات ۶۹۲ نمره منزل نشیمن ویک تعداد عمارات بسبک اپارتمان هوس نیزدرآن گنجانیده شده است. که مجموعاً باتطبیق آن برای ۷۲۸۰ نفرمنزل تهیه میگردد. علاوتاً آبرسانی، برق ودیگر تسهیلات پیشبینی گردیده است. یک مخزن آب به ظرفیت ۲۰۰۰ متر مکعب وباتمدید ۴۱ کیلومتر نل ویک حلقه چاه عمیق در مرحله اول به پایه اکمال رسیده است .

فعلا شهر هرات که شامل شش ناحیه میگردد دارای ۶۵۷۸ منزل مسکونی ، ۳۸۳۷ باب دکان ، ۱۳ هوتل ، ۹۰ کاروانسرای ، ۱۷ تیمچه ، ۲۱ حمام عصری و ۱۷۵ مسجد میباشد .

قسمت های جدید شهر هرات از لحاظ شکل دارای مستوی منظم بوده و سرک های اصلی وفرعی یک دیگررا عمودا قطع میکند. خود شهر بصورت مستوی منظم از مرکز به اطراف انکشاف یافته است .

---

(۱) انورزی ، لیلی .نقشهٔ تفصیلی هرات . راپور . روز نامهٔ جمهوریت ۳/۴/ ۱۳۵۴ .

(c) ketabton.com: The Digital Library



## مواضع شهری ولایت هرات :

ولایت هرات دارای ۳۸۷۹۹ کیلومتر مربع مساحت است و شامل ۱۳ واحد اداری میگردد و این واحد های اداری ازلحاظ مساحت ،نفوس وتراکم نفوس ومواضع شهری قرار ذیل اند (۱)

| واحد اداری | مساحت بهٔ کیلومتر مربع | نفوس | تراکم نفوس در هر کیلومتر مربع |
|---|---|---|---|
| ۱ —بناروالی هرات | ۴۴ | ۱۵۷۰۰۰ | ۳۵۶۸ |
| ۲ —ولسوالی انجیل | ۱۲۹۹ | ۱۱۰۰۰۰ | ۸۵ |
| ۳- ولسوالی گذره | ۱۵۹۵ | ۸۵۰۰۰ | ۵۳ |
| ۴- ولسوالی پښتون زرغون | ۱۳۱۳ | ۳۵۰۰۰ | ۲۶ |
| ۵- ولسوالی گلران | ۵۷۰۶۹ | ۶۲۰۰۰ | ۱۱ |
| ۶ - ولسوالی کشك | ۲۹۹۳ | ۴۸۰۰۰ | ۱۶ |
| ۷- ولسوالی غوریان | ۵۵۳۰ | ۴۱۰۰۰ | ۷ |
| ۸- ولسوالی اوبه | ۲۲۴۰ | ۳۴۰۰۰ | ۱۵ |
| ۹- ولسوالی کرخ | ۲۰۵۰ | ۳۳۰۰۰ | ۱۶ |
| ۱۰- ولسوالی زنده جان | ۱۸۲۸ | ۳۹۰۰۰ | ۲۱ |
| ۱۱—ولسوالی کوهستان | ۱۴۰۶ | ۲۴۰۰۰ | ۱۷ |
| ۱۲— ولسوالی ادرسکن | ۱۰۴۴۰ | ۳۹۰۰۰ | ۳ |
| ۱۳- علاقه‌داری چشت | ۱۹۳۶ | ۲۴۰۰۰ | ۱۲ |
| ۱۴ — ولایت هرات بصورت کل | ۳۸۷۹۹ | ۷۳۳۰۰۰ | ۱۹ |

ازجدول فوق چنین استنباط میگردد که درولایت هرات بجزشهرهرات تمام واحدهای اداری آن بقسم متفرق السکنه نفوس داشته ویك سرزمین نیمه دشتی میباشد .نفوس این ولایت بصورت عموم در قریه ها ودهات بصورت متفرق زیست دارندامامر اکزواحدهای اداری که بمقایسه سایر نقاط دارای کثافت نفوس بیشتر است امکان تاسیس مواضع شهری درآنها بیشترممکن میگردد .

قرارمعلومات منابع مختلف فعلا ولایت هرات دارای چندین مواضع شهری است چنانچه وزارت داخله چهارواحداداری ولایت هرات، دارای مقام بناروالی بوده ومنحیث یك شهر روبه انکشاف میباشد. این نواحی شهری که دارای بناروالی هستندعبارت اندازشهرهرات،مرکزولسوالی غوریان،مرکز

«۱» توضیح در بارهٔ تخمین تعداد نفوس کشور برای سالهای ۴۸-۱۳۵۴ ریاست احصائیه مرکزی طبع گستتر ص ۱۱، «احصائیه تخمینی سال ۱۳۵۴» .

(c) ketabton.com: The Digital Library



ولسوالی ا وبه ومر کزولسو الی کرخ. اما پروژهٔ مطالعات د یموگرافی ریاست عمومی احصائیه مرکزی صد ا رت عظمی بنا بر معا یر تصنیف شهری پنج نقطه شهری رادر ولا یت هر ات مشخص ساخته اند واین پنج نقطه که دارای مشخصات شهری میباشد عبارت اند از شهر هرات، مرکزولسوالی کشك، ومرکزولسوالی غوریان، مرکزولسوالی اوبه ومرکزولسوالی کرخ (۱)

معلوما تیکه ا زطرف ریاست شهر سازی وزارت فواید عامه اخذشده است درباره مواضع شهری ولایت هرات چنین وانمودمیگردد .

ما ستر پلا ن ه ویاپلان تفصیلی شهر هرات به پایه اکمال رسیده وتااندازه زیاد کارتعمیرآن در ساحه تطبیق قراردا رد .

سر وی و پلان گذاری مرکزولسوالی اوبه تکمیل وبرای تطبیق آماده است اماسروی وپلان گذاری مر کزولسوالی کشك ،مرکزولسوالی زنده جان و مرکزولسوالی ادرسکن در شرف تکمیل است یعنی سروی این مراکز شهری تکمیل و کارپلان گذ اری آن جریان دارد .

---

۱ـ مواضع شهری افغانستان. پروژه مطالعات دیموگرافی اداره مرکزاحصائیه صدارت عظمی حمل ۱۳۵۴ ص ۶

## شاخ یاسمن

بهاربود یکی صبحدم شکوفه تنی
نشسته مست بپای نهال نسترنی

لباس یاسمنی برتن روا نتابش
بدست نازو اداداشت شاخ یاسمنی

صفای پیکراو درحد تصورنیست
بجان حور که دیده است موج پیرهنی ؟

چوآبشار که ریزد بمر مرین دوشی
بروی سینه پرافشانده زلف پر شکنی

صفای خاطر مارانخواست بانگهی
چواشك روشن اهل ادب صفا بد نی

نه خسروی است به دوران ما، نه شیرینی
به بیستون محبت نماند کوهکنی

— «ازنقش امید— .حیدری وجودی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

بوها ندرحیم الهام

# بحثی درباره فرهنگ

## ۱- تحلیل لفظی

کلمهٔ «فرهنگ» که‌مابه حیث معادل و مرادف «کلتور- کلچر» زبانهای غربی بکارمیبریم یکی از لغات اصیل وقدیم زبان‌دری‌است که‌در آثار ادبی، ازنظم‌ونثر، به کثرت‌وبه‌مفاهیم‌گوناگون به کار رفته است. این کلمه دربعضی ازقاموسهای زبان‌دری‌به صورتهای آتی معنی شده است :

«فرهنگ : بروزن ومعنی فرهنج است که‌علم‌ودانش وادب وعقل وبزرگی‌وسنجیده‌گی‌و کتاب لغات فارسی ونام مادر کیکاوس باشدوشاخ درختی رانیزگویند که درزمین خوابانیده ازجای دیگر سربر آورند و کاریز آب را نیز گفته‌اندچه دهن فرهنگ جایی رامیگویند ازکاریز که آب‌بر زمین آید.» (برهان قاطع )

«فرهنج وفرهنگ :ادب واندازه وحدهرچیزی، وادب کننده‌وامربه‌ادب کردن ،وبر این قیاس فرهنجیدن وفرهنجیده و فرهنجید و فرهنجد» (فرهنگ رشیدی)

«فرهنگ : جایی ازکاریز که‌آب برروی زمین آید- دهن کاریز آب.»(فرهنگ معین )

«فرهنج :به‌فتح اول‌و ثالث ...به‌معنی ادب واندازه و حدهرچیزی‌وادب کننده‌و امر به ادب کردن واصل این‌لغت فرهنگ‌است، چه هنگ‌مرادف هوش‌است‌و کتابی‌راگویند که‌دراوتحقیق معانی الفاظ و لغات نماید ودر لغت عرب‌ادب به‌معنی‌نگهداشتن‌حدهر چیزی و علوم عربی است...

فرهنجیدن به معنی ادب کردن است وامر بدان است ، چنانکه فخرگرگانی گفته:

بفرمودش که خواهر را به فرهنج  به شفتا هنج فرهنجش برآهنج

سنایی:

مرد را در هنر بفرهنجد  تا منی ازسرش بیاهنجد

(c) ketabton.com: The Digital Library



کمال اسماعیل:

فلک ز قدر تو اند و خته بسی رفعت　　خرد زرای تو آموخته بسی فرهنگ

سنایی:

به دست حکم یکی ماش سپهر بده　　اگرچه صعب توان کرد پیل را فرهنگ

نظامی مرادف عقل و دانش گفته:

نه دانش باشد آن کس را نه فرهنگ　　که وقت آشتی پیش آورد جنگ

و به معنی کتاب لغت فرس، حکیم سوزنی گفته:

نوشتست بخت از پی کام خویش　　براوراق فرهنگ او نام خویش»

(فرهنگ انندراج)

«فرهنگ: مرکب از «فر» که پیشاوند است و «هنگ» از ریشهٔ «ثنگ» اوستایی به‌معنی کشیدن و فرهختن. و فرهنگ مطابق است با ریشه «ادوکا - Educa و education» و «ادور» Edure» درلاتین که به‌معنی کشیدن و نیز به‌معنی تعلیم و ترتیب است (حاشیهٔ برهان...) به‌معنی فرهنج است که علم و دانش وادب باشد.

«کتابی که مشتمل باشد بر لغات فارسی [مرادف قاموس عربی]، شاخ درختی راگویند که آنرا بخوابانند وخاك بربالای آن ریزند واز آنجا برکنده به‌جای دیگر نهال کنند. نام دوایی نیز هست که آنرا کشوث گویند وتخم آنرا بذرالکشوث خوانند و نیزاسم کشوث است.»

(لغتنامهٔ دهخدا)

افزون براینها جزء «هنگ» زور وآهنگ کردن است، کسایی:

ای زدوده مایهٔ تو زاینهٔ فرهنگ زنگ

بر خرد سرهنگ و فخر عالم از فرهنگ و هنگ»

(لغت فرس اسدي)

به این صورت فرهنگنویسان «فرهنگ» را معادل لفظ «ادب» در عربی نیز دانسته اند. کلمه ادب در عربی، چنانکه زمخشری در قسطاس، سیدشریف جرجانی در تعریفات، ابن خلدون در مقدمه، هاشمی در جواهر الادب، جرجی زیدان در تاریخ ادب اللغة العربیه، بستانی در دایرة المعارف، ساسی‌بک در کشف الظنون و نیز مؤلفان معیار اللغة، نفایس الفنون و آثار دیگر آورده اند، به فضیلت کیاست و ظرافت لسان و ذکاوت قلب وحسن تناول وتهذیب در معاشرت و نگهداشت حد هرچیز وامثال آن به کار رفته است. در تعریف معنای اصطلاحی آن گفته اند که «ادب» ریاضات

(c) ketabton.com: The Digital Library



دانشی است که انسان را صاحب فضیلت سازد و از خطا و لغزش در عمل بازش دارد. این تعریف را، چنان که گفته شد، به ادب نفسی و فضایل اخلاقی از قبیل اعتیاد نفس به سخا و ایثار و بردباری وشکیبایی و دلاوری و امثال آن راجع دانسته‌اند که به‌حیث مجموع مباحث عمدهٔ اخلاق عملی را تشکیل میدهد. اما نوعی دیگر از ادب را اکتسابی دانسته، آنرا به حیث دانشی که طرق و احوال کلام بلیغ را بنمایاند تعریف کرده اند.

مرحوم داکتر طه حسین و دستیاران وی نیز در کتاب «التوجیه الادبی» (۱) کلمهٔ ادب را دارای دو معنی - یکی خاص و دیگر عام - دانسته معتقد ند که ماده ادب در صدر اسلام بدو معنای مختلف، ولی به هم نزدیك، دلالت میکرد. یکی ریاضت نفس به تعلیم و تمرین نیکوییهای اخلاق و دیگر اثر گرفتن وسود جستن از این ریاضت و کسب اخلاق نیك. این کلمه سپس به معنای تعلیم به کار رفت و مؤدب (به صیغهٔ اسم فاعل). مرادف کلمهٔ معلم استعمال شد.

لفظ ادب دلالت بر اطلاعاتی میکرد که معلم از شعر وقصص و اخبار و انساب و هر آن چیزی که نفس کودك را مهذب میساخت و باعث حظ وی از معرفت میگردید، میآموخت. استعمال کلمهٔ ادب و تأدیب به این معنی در اثنای قرن اول هجری تداول یافت. در این عصر ثقافت عربی صرف دو جنبه داشت، یکی دینی و دیگر غیر دینی. ثقافت دینی قرآن، احادیث و متعلقات آنها را احتوا میکرد، اما ثقافت غیر دینی شعر، اخبار، انساب و متعلقات آنها را در بر میگرفت و همین ثقافت غیر دینی بعداً به «ادب» موسوم گردید و «علوم ادبیه» از ان نشأت کرد.

ما اکنون، پس از تأسیس وزارت «اطلاعات و کلتور» با همین عنوان رسمی، کلمهٔ «کلتور» را نیز به جای «فرهنگ» دری به کار میبریم و جزء لغات متداول پښتو و دری گردیده است. تلفظ «کلتور Culture» در زبانهای ما به تلفظ فرانسوی آن نزدیك است و در زبان انگلیسی به همین اسلا «کلچر» تلفظ میشود. ریشهٔ آن کلمهٔ لاتینی «کلتورا Cultura» میباشد که از فعل کولیر - Colere» مشتق شده و به معنای «دهقانی کردن، شدیار کردن، رهنمایی کردن» است. اسم «کلتوس - Cultus» که «زراعت، تربیت» معنی دارد نیز از همین فعل مشتق است و دو کلمهٔ agriculture به معنای زراعت نیز همین ماده دیده میشود. در فرهنگهای غربی چون لاروس قرن بیستم (فرانسوی) و قاموس و بستر (انگلیسی) برای «Culture» بیشتر از ده معنی نوشته

(۱) طه حسین، احمد امین، دو کتور عبدالوهاب عزام، دو کتور محمد عوض محمد، وزارت معارف، دار الکتاب عربی، ۱۹۵۴، ص ص ۱ - ۳.

(c) ketabton.com: The Digital Library



شده اند که اهم آن : زراعت ، تعلیم و تربیت، ارتقاء وپیشرفت تهذیب و تنور وامثال آن است، باهفاهیمی که لفظ کلتور در زبانهای غربی دارد معادلت آن در بسیاری از مفاهیم با کلمهٔ «فرهنگ» دری آشکا رمیگر دد . اصطلاح کلتور در بعضی از آثار غربی مرادف «تمدن Civilization» دانسته شده است .

کلمهٔ « کلتور- کلچر» در بیولوژی به معنای زرع جراثیم و انساج حیه، در کاوشها و آزمایشهای علمی یا در کار برد دارو ها به کار میرود .

استعمال کلمهٔ « کلتور» در انسانشناسی (انتروپولوژی) به حیث اصطلاح علمی در قرن نزدهم آغاز و تداول یافت و(۲)، سپس این اصطلاح ومفهوم آن در دانشهای اجتماعی دیگر چون جامعه شناسی و روانشناسی و غیره معمول گردید .

## ۲- تعریفهایی از کلتور :

در یک قاموس انگلیسی (ویبستر) کلتور (فرهنگ چنین تعریف شده است که عبارت ازان مجموعهٔ رسم وراه زندگی انسانیست که یک گروه اجتماعی از آن متابعت میکند واز نسلی به نسلی دیگر منتقل میگر دد .

چنانکه گفته شد، درجهان غرب اکثر مردم درمحاوره، حتی در کتابها ومقالات اصطلاح کلتور را مرادف اصطلاح تمدن ودرمورد جنبه های متعالی زندگانی اجتماعی انسان ازقبیل دین ، فلسفه، شعروادب ، موسیقی نقاشی مجسمه سازی وامثال آن به کار میبرند وانسان با کلتور اشخاصی راگویند که درست تربیت شدهٔ باشند از دانش بهرهٔ کافی بدارند ، باادب باشند ، سلوک و کردارشان مهذب باشدو آثارهنری را بپسندند.

هرچند ، اکنون اصطلاح کلتور در گفتگوهای عادی روزمره ودر دانشهای گوناگون زیاد به کار میرود ، مگر تعریف اصطلاحی آن تثبیت نشده ودر آثار دانشمندان به گونه گون عبارات بیان شده است.

در بسیاری از کتابهای جامعه شناسی و بشر شناسی تعریف قدیم ومشهور تایلر Tylor بشر شناس معروف انگلیسی (۱۸۷۱) به کثرت وتکرار نقل میشود که گفته است: « کلتور یا تمدن همان مجموعهٔ مختلطی است که دانش ، عقیده ، هنر، اصول اخلاقی، قانون، رسوم وهرگونه امکانات وعاداتی را احتوا میکند که انسان به حیث عضو جامعه میآموزد . » (۳)

---

(2) Keesing, Felix M., Cultural Anthropology, Rinehart and Company, 1958, p. 17.

(۳) ازجمله ر . ک . به : Keesing, Felix M., Cultural Anthropology, Rinehart and Company, 19 58, p. 18;
Chinoy, Ely, Society —An Introduction to Sociology, Random House, 1966; p. 20;
Herskovits, Melville J., Man and His Works, Alfred A. Knopf, 1967, p. 17;

(c) ketabton.com: The Digital Library



پس از تایلر دانشمندان دیگر، این تعریف را به عبارات گوناگون وبا افزایش و کاهش بعضی از نکات و کلمات ،مطابق به نظر وروش خویش آورده اند .

لنتن ( Linton ۱۹۴۰) به حیث مثال گوید : «مجموعهٔ قابل انتقال نمونه های مشترک دانش ،تلقیات و سلوک اعتیادی مردم یک جامعه کلتور است.» (۴)

کلوکون Klukhohn و کلی Kelly ۱۹۴۵) گفته اند : « کلتور عبارت از مجموع راه ورسم پنهان و آشکار، معقول ونامعقول تاریخی زندگانی است که در هرزمان مشخص وجود میدارد وبه حیث نیرویی پنهانی کردار انسانان را رهنمونی میکند .» (۵)

کروبر (۱۹۴۸) گوید: « کلتور مجموعهٔ مشترک و اکتسابی و اکنشها، عادات، تخنیکها، مفکوره ها، ارزشها و کردار مبتنی بران است.» (۶) ونیز گوید :« کلتور زبان، دانش، عقیده، رسوم هنر ها ،تخنیکها وقوانین را احتوا میکند.» (۷) همو در جای دیگری گوید : « کلتور مجموعهٔ عنعنات وسنن یا مواریث اجتماعی است. » (۸)

هرسکوویتس چنین گوید: «فرهنگ همان بخش محیط است که انسان ساخته باشد. دراین تعریف این نکات مضمر است که آدمیزاده درمسکنی طبیعی بسرمیبرد ،وفرهنگ کدام پدیدهٔ بیولوژیکی نیست. فرهنگ کلیه عناصر پیروزیهای پخته شدهٔ انسان را احتوا میکند که با فراگیری آگاهانه یاعملیه مشروط از جامعهٔ خود میاموزد و مشتمل است برتخنیکهای گوناگون، تأسیسات اجتماعی و غیرآن، معتقدات ونحوهٔ کردار مشابه مکررا لوقوع .» (۹)

نایدا معتقد است که: «فرهنگ کلیهٔ کردار های مکتسبی است که به صورت اجتماعی فراگرفته میشود ومشتمل است برمظاهر مادی وغیر مادي که نسل بالنسل منتقل میگردد ... از برای وجود فرهنگ انسانی وجود جامعه انسانی ، که نه تنها آن فرهنگ را نمایش بلکه انتقال هم میدهد حتمی است . » (۱۰)

---

(4—5) Keesing, Cultur al Anthropology, p. 18

(6—7—8) Kroeber, An thropology, Rinehart, Brace and Company, 1948, pp. 252-310.

(9) Herskovits, Melville J., Man And His Works, Alfred A. Knopf, 1967, p.7.

(10) Nida,, Eugene A., Customs And Cultures, Harper And Brothers, 1954, p. 28.

(c) ketabton.com: The Digital Library



کیسنگ گوید: «فرهنگ مجموعه کردار اکتسابی وآموخته شده ازجامعه یا رسم ورواج است.» (۱۱)

هوبیل گوید: «فرهنگ نظام مختلط نمونه های سلوک مکتسب است که مشخصهٔ مردم یک جامعه را نمودار میسازد.» (۱۲)

اما براون نکات دیگری براین تعریفها افزوده چنین گوید: «فرهنگ عبارت از مجموعهٔ نمونه های کردار پذیرفته شده یک جامعه بوده تمامیت تفاهم مشترک راتشکیل میدهد. ترکیب عمومی مجموع نظم ونسق تفکر، احساس و شیوه های کردار دستهٔ انسانی است. همچنان فرهنگ آن قسمت از تبارز فیزیکی جامعه را احتوا میکند که در ساختن اشیاء، مانند لباس، مسکن، افزارها آلات، اسلحه، ظروف وچیز های دیگر نشان میدهد.» (۱۳)

آرنالدوف گوید: «فرهنگ طبیعت مدنی وثمره دانش وابتکار انسان است وتمام چیزها یرا که دست آورد مغز ودستهای انسان باشد احتوا میکند. پس فرهنگ به این مفهوم فراخ محتوای ارزشهای مادي ومعنوی است که در عملیهٔ فعالیتهای انسانی به میان میآید واین خود سویهٔ فرهنگی یک جامعه را نشان میدهد. پس محتوای فرهنگی به حیث خصوصیت اجتماعی به دوشکل ظاهر میشود یکی به شکل ارزشهاي دست آورد انسان ودیگر به شکل کرداری که به منظور تولید این ارزشها صورت میگیرد ومجموع تولیدات انسانی را احتوا میکند.» (۱۴)

روز Rose ادعا میکند که تعریف ذیل را از آثار مولفان مختلف ترتیب وتنقیح کرده است: «فرهنگ عبارت است از شیوه های مشابه ومکرر الوقوع تفکر، احساس وواکنش که علی الخصوص به صورت رمزی آموخته ومنتقل میشود وپیروزیهای بزرگ دسته های انسانی را، به شمول صنایع، احتوا میکند. هستهٔ مرکزی فرهنگ را مفکوره هایی (که به صورت تاریخی پدیدار و گزیده شده اند)، خاصتاً ارزشهای متعلق به انها تشکیل میدهد.» (۱۵)

---

(11) Keesing, Cultural Anthropology, p. 18.

(12) Hoebel, Adamson Er Man In the Primitive World, McGraw—Hill, 1958,p. 151.

(13) Brown, Ina Corin ne, Understanding Other Cultures, Prentice Hall, 1963, pp. 3—4.

(14) Arnoldov, A. Cul tural Revolution, Novosti Press, pp. 7—8.

(15) Rose, Arnold M., Sociology, Alfred A. Knopf , 1965, p. 55.

(c) ketabton.com: The Digital Library



در بالا چند تعریف فرهنگ را به حیث نمونه نقل کردیم ،اما درواقع از برای فرهنگ ،این محصول پیچیدهٔ جوامع انسانی ،تعریفهای رنگارنگ به حدی زیادو مطابق به جهان گوناگون دانشمندان آورده شده است که نقل وتحلیل همهٔ آنها اگرممکن هم باشدمشکل است. کیسنگ ضمن اشاره به این نکته گوید که کروبیرو همکاروی کلوکون (۱۹۵۲) از آثار بشر شناسان و دانشمندان دیگر یکصدوشصت تعریف مختلف را گرد آورده است(۱۶) و یقین داریم که اکنون شمارهٔ تعریفهای فرهنگ حتماً بیشتر شده است.

بحث بر اجزای متشکله ومشخصات عمومی فرهنگ، دقت ،حوصله وتفصیل کافی میخواهد وکتابهای مستقل وبسیار در این زمینه تالیف گردیده است، واگردراین کار بر نظریات دانشمندان ونویسندگان اتکا به عمل آید ،نظریات وروشهای گوناگون به چشم میخورد که مجال سخن گفتن برهمه دراین جا مقدور نیست .

نویسنده سعی خواهد کرد تا خاکه یی از خصوصیات مجموعی فرهنگ را به صورت بسیار فشرده تقدیم وسپس بعضی از مشخصات مهم آنرا بررسی نماید.

## ۳ ـ فرهنگ خاصهٔ انسان است :

فرهنگ خاصهٔ انسان است ،ولی خاصهٔ بیالوجیکی و فطري و فردی نیست. به همین جهت گروهی از دانشمندان ،به شمول هربرت سپنسر، از خصوصیت «ماورای عضوی» و «ماورای فردی» فرهنگ سخن میگویند. مفهوم خصوصیت ماورای عضوی فرهنگ این است که فرهنگ به حیث میراث بیولوژیکی وعضوی منتقل نمیگردد، بلکه به صورت تاریخی انتقال میابد (۱۷)، یعنی هرنسل مابعد آنرا ازنسل ماقبل فرا میگیرد. همچنان که فرهنگ میراث بیولوژیکی نیست و میراث تاریخی است و میراث فردی هم نیست بلکه میراث اجتماعی است، هرگاه این دو کلیه را خلط کنیم، میتوانیم بگوییم

(16) Keesing, Cultural Anthropology. p. 18
(17) Chinoy, Society, p. 22

(c) ketabton.com: The Digital Library



که فرهنگ واقعیت مکتسب و مشترک است. به همین گونه فرهنگ خاصهٔ انسان است. در جهان گستردهٔ جانوران تنها انسان در مسیر حیات تطوری و بقای خویش، از لحاظ جسمانی و ذهنی واجد استعدادی شده است که بر تشکیل وابداع فرهنگ پیروز گردد. هرجنبه وهر پهلو و هر برخ فرهنگ محصول ابتکاری است که سلوک انسانی را به چنان طریق وشیوه یی رهنمونی میکند که باوراثت بیولوژیکی انسان ارتباطی ندارد. این طریق برروی اعضای دیگر جامعه باز میشود و شکل سلوک معیاری گروهی را اختیار میکند. هرچند جانوران دیگری، چون مورچه گان وزنبوران عسل و غیره، زنده گانی گروهی حتی تشکیلات کم وبیش منظمی دارند، اما چنین سلوک گروهی را فرهنگ نتوان نامید، زیرا ترتیب شیوهٔ زنده گانی این جانوران براساس ما یحتاج بیولوژیکی و اکنشهای فطری شان در برابر محیط خارجی تنظیم می‌شود وخصوصیت کامل بیولوژیکی (ژنریک) دارد. اما انسان در زنده گانی اجتماعی معینش نمونه های پذیرفته شدهٔ کردار راابداع وانتخاب میکند، مجموعه یی از تفاهم مشترک را میپذیرد، به طرز فکر اجتماعی، احساس اجتماعی وسلوک اجتماعی گردن مینهد. مفهوم مفاد ومضار مشترک اجتماعی را درک میکند. دین، ملیت، زبان، نظام سیاسی واقتصادی وقوانین داشته میباشد. از برای وطنپرستی وانساندوستی، اساسها ومعیارها یی وضع و بران عمل میکند، واین همه تاسیسات، مفاهیم، مصنوعات واعمال را با هم ترکیب و تنظیم میکند. به همین گونه تنها انسان مشکلات زنده گانی اجتماعیش را به صورت فیزیکی و مادی از بین میبرد واز برای رفاه و دوام زنده گی به ساختن لباس، سرپناه، افزار وآلات، اسلحه، ظروف واشیای دیگری ازین قبیل دست می آزد. مجموعهٔ ترکیبی تمام این گونه اشیاء درجامعهٔ انسانی، درحال رشد باشد، یا رشد یافته، به یک شکل یاشکل دیگری، به سویهٔ پایین یا بالا حتماً وجود میدارد.

فرهنگ انسان را به چنان دانشها وتخنیکها یی مجهزمیسازد که از برای ادامهٔ حیات اجتماعی ودرک ونظارت محیط زیست خویش به آنها ضرورت دارد. انسان چنان مهارتهای فطری بسیار کم دارد وچنان دانش فطری هرگز ندارد که به صورت انفرادی یا داخل اجتماع بقای خود را حفظ نماید. مجموعهٔ کردار دیگر جانوران همه فطریست، اما انسان صرف به برکت آموزش زنده گی میکند.　　(دنباله دارد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

## اخبار علمی و اداری

# ترفیعـــات علمی

یکعده از استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری که شرایط معینه ترفیع علمی را طی نموده وترفیع شان ازشورای عالی پوهنتون ازتاریخ (۲۶ سرطان ۱۳۵۵) تأیید واز مقامات ذیصلاح منظور گردیده است :

۱- ښاغلی غلام جیلانی عارض استاد درشعبهٔ جغرافیه از رتبه پوهنوال برتبه پوهاند.

**استادانیکه از رتبه پوهنمل بر تبه پوهندوی ترفیع کرده اند :**

۲-ښاغلی شاه علی اکبر از شعبه لسان فرانسوی

۳- « دکتور عبدالخالق وفایی « ادبیات دری

۴- « دکتور گل محمد نورزی « « پښتو

۵- « عبدالرسول رهین « علوم اجتماعی

۶- « عبدالرحمن سدید « جغرافیه

۷- « غلام احمد صدیقی « تعلیم وتربیه .

**استادانیکه از رتبه پوهنیار بر تبه پوهنمل ترفیع کرده اند:**

۱-ښاغلی جلال الدین از شعبه ادبیات پښتو

۲- « محمد ابراهیم « تعلیم وتربیه

۳- « عبدالخالق شتاب « تعلیم وتربیه

۴- میرحیات الله بدیار « «

**استادانیکه از رتبه پوهیالی بر تبه پوهنیار ترفیع کرده اند:**

۱-ښاغلی محمد صابر ازشعبه ادبیات پښتو

۲- « هدایت الله « تاریخ

۳- « عزیز احمد « جغرافیه

۴- « محمد حسین یمین « ادبیات دری

۵- عبدالستار « تعلیم وتربیه

۶- ښاغلی اسدالله عزیزی « « «

۷- « عبیدالله « « «

۸- محترمه لیلی ابراهیم « « «

(c) ketabton.com: The Digital Library



وهمچنان بناغلی محب‌الله رحمتی استاد شعبه جغرافیه از رتبه پوهندوی به رتبه پوهنوال ترفیع کرده است.

# ترفیعات رتبوی

یکعده استادان این پوهنځی که بسلسله ترفیعات سنویه مامورین به یك رتبه ترفیع نایل گردیده‌اند:

۱- پوهندوی ولی محمد رحیمی از رتبه چهارم برتبه سوم

۲- دوکتور قیام‌الدین راعي ازرتبه ششم برتبه پنجم

۳- بناغلی نورمحمد غمجن ازرتبه هشتم برتبه هفتم

۴- بناغلی محمد طاهرعلمی ازرتبه نهم برتبه هشتم

## رفت و آمد ها

پوهندوي حمیدالله امین که بااستفاده از یک بورس علمی وتحقیقاتی حکومت اتازونی بتاریخ ۲۲ اسد ۱۳۵۴ به امریکا رفته بود در برج قوس (۱۳۵۵) بوطن بازگشت.

***

بناغلی محمدحسن استادشعبهٔ تاریخ که جهة تحقیقات علمی وتحصیل عالی دربعضی از پوهنتونهای اتازونی در برج اسد ۱۳۵۰ باسریکا رفته بود. در برج میزان ۱۳۵۵ پس از اخذ دکتورا بوطن بازگشت.

* * *

بناغلی نورمحمد غمجن که جهت تحصیل عالی بااستفاده ازیکبورس حکومت هند به آنجا رفته بود در برج میزان (۱۳۵۵) بعد ازختم تحصیل بوطن بازگشت.

* * *

بناغلی محمد معصوم که‌قبلا غرض تکمیل تحصیلات عالی باسریکا اعزام گردیده بوداخیرا بوطن بازگشت.

* * *

بناغلی پوهنمل الف شاه بغرض ادامه تحصیلات عالی بتاریخ ۲۰ سنبله ۱۳۵۵ عازم اتازونی گردیده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library



## مقرری

ښاغلی عبد الرحیم یسیر جدیداً درکدر شعبه تعلیم وتربیه این پوهنځی مقرر گردیده است.

## مکافات

### اعطای تقدیر نامهٔ درجه سوم

پوهاند عبدالسلام عظیمی معاون علمی پوهنتون ، از مقام وزارت معارف باخذ تقدیر نامهٔ درجه سوم نائل گردیده است .

• • •

یکعده از ماموریـن این پوهنځی در اثر جدیت در وظیفه باخذ مکافات نقدي نائل گردیده اند:

| | | |
|---|---|---|
| ۱ـ ښاغلی امیر محمد | عضو تدریسی شعبه پښتو | یکماهمه معاش |
| ۲ ـ ښاغلی عبد القدیر رؤفی | مدیر اداری | پانزده روزه معاش |
| ۳ ـ « عبدالقیوم | مامور حاضري محصلین | بیست روزه« |
| ۴ ـ محترمه فایقه قاسم زاده | ماموره تدریسی | پانزده روزه« |
| ۵ـ محترمه انجلا | رر کتابخانه پوهنځی ادبیات | رر رر |
| ۶ ـ « نجیبه عثمان | رر رر | رر رر |
| ۷ ـ محترمه حمیده | رر رر | رر رر |
| ۸ـ ښاغلی غلام غوث غمگسار | مامور مدیریت تدریسی تعلیم وتربیه | رر رر |
| ۹ـ ښاغلی احمد شاه | مامور مدیریت تدریسی تعلیم وتربیه | رر رر |
| ۱۰ ـمحترمه علیا | ماموره مدیریت تدریسی تعلیم و تربیه | رر رر |
| ۱۱ ـ ښاغلی محمد امان (کریمی) | عضو نشرات (مجلهٔ ادب) | رر رر |
| ۱۲ ـ « نیك محمد | رر رر جغرافیه | رر رر |
| ۱۳ ـ « لامان (مراد) | رر رر پښتو (و پښه) | یکماهه رر |
| ۱۴ ـرر عجب گل | عضو شعبه گستنر | پانزده روزه رر |

(c) ketabton.com: The Digital Library



**NOTE:**

A la suite d' évenements **politiques,... Zamân Shâh** mourut en Inde et y fut **enterré.**

**Résumé des ouvrages d'un contemporain, Aziz-uddin Wakili Popal Zaï sur Timour Shâh et Zamân Shâh) ...**

**(à suivre)**

# مجمل مقاله

بمقصد تقدیم مواد خواندنی در بارهٔ افغانستان که بیشتر از روی اصل پارچه های تاریخی و ادبی باشد ، به علاقمندان خارجی که به متن اصلی دسترس علمی ندا رند، در مقاله یی که بخش نخست آن در بالا آمده، در موضوع خاص شهر کابل متن های آتی ترجمه شده است:

۱- حدود العالم (چند سطر در بارهٔ کابل).

۲- تاریخ بیهقی (گذشتن سلطان مسعود از کابل) .

۳- از نزهت المشتاق ادریسی.

۴- کابل در بابر نامه .

۵- قصیدهٔ صائب در وصف کابل.

۶- چند شعر در بارهٔ کابل از زمان درانی .

در بخش دوم مقاله در شمارهٔ آینده ترجمه هایی از سراج التواریخ واز پارچه های ادبی بناغلی عبدالرحمن پژواك وبناغلی یوسف آیینه در بارهٔ کابل ترجمه خواهیم کرد.

مقصد تهیهٔ اسکان خواندن ترجمه های پارچه های مور خان وشاعران قدیم ومعاصر دریك موضوع معین به علاقمندان خارجی میباشد. ر.ف .

(c) ketabton.com: The Digital Library



Hendaki de Tchâr-Dehi construit au siècle suivant.

Le Bangalow doré:

Shâh Zamân, pendant la cinquième et la sixième années de son règne, après une expédition au Panjab, a convoqué des peintres et des artistes dans la capitale. Il a paré le Bangalow doré de peintures représentant des oiseaux et des scènes de la vie courante; de bois précieux, venant de plusieurs régions de l'Empire, sculptés par des artistes.

* * *

Voici le début d'une poésie du même auteur:

O Seigneur, ce bienheureux manoir, ce château béni,

Qu'il soit source de fortune pour l'Empereur du Temps,

Que les meilleurs personnages de l'époque soient à son service,

Que la bonne renommée soit le lot de ses partisans.

* * *

Bâgh-é-Shâhi et le palais de Del Kousha:

Shâh Zamân construisit le parc royal et le palais dt Del Kousha à Baâa Hissâr. voici quelques vers de la même poésie:

"Le Roi du Monde, le Sultan du Temps, Shâh Zamân

Devant qui Alexandre n'est qu'un simple mendiant

Edifia un parc et un château; en le contemplant

L'architecte de la Nature fut stupéfait.

Chacune de ses arcades est haute comme le "Mehrâb" de l'Amour

Chacune de ses voûtes est captivante comme les sourcils des Belles.

* * *

Le mausolée de Timour Shâh

Timour Shâh a été enterré dans un jardin où il aimait se reposer de son vivant. C'était un jardin du temps des MONGOLS, appelé Bâgh-é-Shâh. Zamân Shâ a fait construire le bâtiment et le dôme du mausolée mais il n'a pas eu le temps de le décorer.

* * *

La Grande Mosquée de Nour-Ul-Islam

La construction de cette mosquée a été prévue sous Timour Shâh et réalisée sous Zamân Shâ, C'est la mosquée de Tchoub-frûshi à côté de Ketâb-frûshi, et de pakhta-frushi,, qui plus tard a été réparé et restaurée.

* * *

La mosquée de Bâgh-é-Khah-Gah-é-lab -é-Daryâ

A côté de pol-é-Khishti, se trouvait le jardin de KHAB-GAH. Timour Shâh avait ordonné que soit construite une grande mosquée, dans le coin du jardin, au bord de la rivière. Des pierres et des briques furent rassemblées pour cette construction.

C'est Zamân-Shâh qui, a fait construire la mosquée, aujourd 'hui, dite de Pol-é -Khishti. A l'époque de l'Emir Habibollah (1901-19) à l'époque moderne elle a été restauré et dècorée. Elle est aujourd 'hui, la plus grande mosquée de la capitale.

(c) ketabton.com: The Digital Library



Voici le nom de certaines rues de cette époque:
— Rue de Diwân—Bêgui (bâtie par Wakil-udDawla Sardar Abdullah Diwan-Begui; Il y construisit des maisons, des mosquées, des Khâniqas etc...
— Rue du Qazi Fayzullah Khân.
— Rue d'Ali Reazâ Khân Construite, par Mirzâ Ali Rézâ cousin d'Abdul Hâdi le Munshi (le secrétaire) du Roi.
— Rue Morâd Khâni construite par Sardar Morâd Khân Popal—Zai.
— Rue des Amala (les gens de la maison du Roi).
— Rue des Atchak-Zaï
— Le Sérail du Prince Abbas (près du Darakht-é-Shèng).
— La rue Ahan-gari (les ateliers des forgerons de l'Etat étaient a cet endroit).
— La rue de Têl-Khâna centre de distribution de l'huile, prés le la grande mosquée de pol-é-Khishti).
— La rue de Sham-Rézâ (où on fabriquait des chandelles).

Timour Shah lui-même était poète. Voici le début d'un de ses poèmes sur l'hiver.

"Lorsque les Turcs (les attaquants) ont pris leurs arcs de la cachette de l' hiver

Ils ont fait don à la montagne de Kaboul d'une armure d'argent."

Voici un autre vers de Timour Shâh:

"Semblable à tes joues, aucune rose ne s'est éclose du jardin de Kaboul!
Semblable à ta taille élancée. aucun Cyprès ne s'est élevé du jardin des Dorrânis!"

Extraits du liver "Timour Shah Dorrâni" écrit par Aziz-ud-din Wakili en 1965.

**KABOUL SOUS ZAMAN -SHAH**

Zamân Shâh, fils de Timour Shâh (1793-1799), au cours des trois premières années de son règne et quelques années suivantes, entre deux expéditions vers le Panjab s'est occupé des bâtiments et des jardins de Kaboul.

Le Tchihil Soutoun de Kheyâbân.

Pendant la troisième année de son règne, à l'est du Bâlâ Hissâr, il fit construire le palais de Tchihil Soutoun de Kheyâbân qui avait quatre étages. Le grand canon appelé Zabar Zang, construit par un artisan indien, se trouvait devant le palais.

Mirza Laal Mohammad (de Kaboul), médecin et poète de l'époque, a composé un "Qassida" dont voici les premiers vers:

* * *

A l'Est du Bâlâ Hissâr de Kaboul

Le Roi a construit un bâtiment qui s'elance vers les étoiles

Tchihil Soutoun: pour le respect du trône de l'Empereur

Sur quatre côtés les colonnes sont rangées comme des esclaves."

* * *

Ce palais de Tchihil Soutoun ne doit pas être confondu avec le palais du même nom se trouvant à

(c) ketabton.com: The Digital Library



hawar. En rentrant de Peshawar à Kaboul, il dit aux personnalités de son entourage, qu,il désirait faire de Kaboul le centre de son empire et y rester le plus souvent possible (1774).

Les études historiques nous indiquent que Timour Shâh avait quatre raisons de choisir Kaboul comme lieu de résidence permanent:

Premièrement, d'avoir accés dans les affaires d'Etat dans la plus large partie du vaste empire qu,il avait hérité de son père Ahmad Shâh.

Deuxièmement, d'avoir plus grande attention aux provinces situées loin de Kandahar. Troisièmement, il désirait rassembler à Kaboul, les notables et les chefs do tribus du Nord et du Sud du pays pour qu,ils y vivent le plus souvent possible et qu' ils soient plus facilement consultés pour les affaires de l'Etat. Le climat de Kaboul convenait à cet effet. Il est évident que le climat de Kaboul avait également plu à Timour Shâh lui—même.

Remarques:

L' Empire d'Ahmad Shâh comprenait l'Afghanistan d'aujourd'hu le Pandjâb, le Sindh (y compris Hyderabad prés de Karachi), le Kashmir, une partie de l'Iran y compris Meshhed et Nishapour. Timour Shah est monté sur le trône à l'âge de 32 ans. Il régna 22 ans. Il parvint à transmettre à son fils, les territoires qu'il avait hérités. Pour cela il a dû se battre avec l,Emirat de Boukhara. les Sikhs du Pandjab, les insurgés du Kashmir et du Moultan. Il gagna toutes ces batailles.

En 1207/1793 il fut enterré dans le Châr—Bâgh de Kaboul. Au début, les alentours de son mausolée étaient nus, puis les gens y ont construit des maisons. Vers 1971, une partie autour de ce mausolée a été dégagée.

## LES CONSTRUCTIONS DE KABOUL SOUS TIMOUR SHAH

A cette époque, les construcaions étaient groupées dans le quartier du Bâlâ—Hissâr. En effet, c,est-de là, que la ville était défendue par des canons. Timour Shah, alors qu' il résidait au Bâlâ-Hissâr de Kaboul, a établi le plan de la nouvelle ville en deux parties.

—Les terres et les jardins asséchés ainsi que les maisons déjà écroulées autour du Bâlâ—hissâr, ont été attribués pour les bâtiments du gouvernement, les résidences des grands de l' Empire.

— Le reste de la ville fut divisé et attribué aux notables et aux hommes importants, grands fonctionnaires, pour la construction de leurs maisons, des mosquées, des résidences pour voyageurs, des "Khâniqa" (lieux de réunions des soufis ), des hammâms, des caravansérails et des casernes.

(c) ketabton.com: The Digital Library



Du mauvais oeil des ermites.

* * *

Pourquoi Khidr s,est refugié
Au pied de sa montagne
Si ce coin montagneux
N,est pas plus argréable
que le paradis?

* * *

Pourquoi le turban du soleil
Est tombè de sa tête ?
C,est en regardant vers la tour
Qui gratte le ciel.

* * *

Ses murailles en spirale
Ressemblent au dragon du trésor. )
Mais chaque brique du mur
Equivaut à un trésor royal.

* * *

Chaque passage dans cette ville est intéressant à regarder
Car des Caravanes d' Egypte.
Parviennent jusqu'à son bazar.

* * *

Qui pourrait compter le nombre
Des visages de lune sur les toits.
Au pied de chaque mur
Combien de visages semblables au soleil.

* * *

Le visage du matin de Kaboul
Sourit hautainement au matin de "Id"
Les boucles de sa nuit
Sont pareilles à la Nuit sacrée de la Destinée.
Louange au Seigneur! Concernant
Les jardins de Jahan-Arâ et Shah—Arâ.
Toubâ (l'arbre du paradis) en est tellement jaloux
Qu'il a séché sur place.

* * *

Ceux qui sont pieux
Croient qu'il est temps pour la priére du matin
Lorsqu'à minuit Son jardin de "yâssaman" resplendit de blancheur.

* * *

Les chants de ses rossignols
Brûlent la gorge mieux que le vin,
Lorsque les étincelles tombent
Du bout de leurs becs.

* * *

Khidr, toi qui à la source de jouvence
N'a pu que tirer une fléche dans l'obscurité,
Viens à Kaboul auprés de ses ruisseaux
Pour chercher la vie éternell!"

* * *

Kaboul sous les DORRANIS
Kaboul sous le règne de Timour Shâh Dorrâni
Transfert de la capitale, de Kandahar à Kaboul

* * *

Timour Shâh Dorrâni nomma un représentant à Kandahar. Il obtint les lettres d'allégeance des chefs de tribus et des provinces. Partout il envoya des instructions.

De Kandahar il voyagea jusqu'à Ghazni où il resta quelques jours.
De là, il vint à Kaboul. Il entra dans le Bâlâ Hissâr. De Kaboul il alla à Peshawar. En rentrant de Pes-

(c) ketabton.com: The Digital Library



LES CONSTRUCTIONS DE KABOUL SOUS LES MONGOLS

Depuis l'époque de Babor jusqu'à la fin des grands Mongols, Kaboul fut célèbre pour ses jardins dont aucun ne subsiste aujour'hui.

— Châr Bâgh
— Bâgh-é-Shahr Arâ
— Bâgh-é-Jahân Arâ

Les fils de Timour, c'est-à-dire les descendants de Babor sont reconnus comme les grands Mongols de l'Inde. Leur capitale se trouvait en Inde, ils nommaient des gouverneurs à Kaboul. Quelques-uns de ces souverains sont venus à Kaboul passer l'été.

En été et en automne, les souverains donnaient des audiences publiques dans ces jardins. Il y avait aussi un autre jardin qui s'appelait Orta-Bâgh (le jardin du milieu) ou Bâgh-é-Mahtâb. Homayoun y est venu en 952/1545 et y a organisé la fête de la circoncision de son fils Akbar.

Le Chârchata grand bazar de Kaboul, construit sous Shah-Jahân possédait des decorations. A cette époque Ali Mardân Khân était gouverneur de Kaboul. Les Britanniques ont détruit le Châr-chata pour punir les citoyens de Kaboul en 1842.

Sous Awrang-zêb, deux grandes mosquées ont été construites à Kaboul, la mosquée de Shôr-Bâzâr et la mosquée de Gôdri (les deux mosquées au Sud de Jadê Maïwand).

Il y avait aussi le jardin d'Ali Mardân Khân sur la rive droite du Kaboul, mais il n'en reste rien tandis qu'un quartier portant ce nom existe encore.

POESIE SUR KABOUL ECRITE PAR MIRZA SAYEB

(XVII. siècle)

A la fin de l'époque de Jahanguir: Mirza Sâyeb (de Tabriz) est venu d'Isfahan en Inde. Il est passé par Hérat puis il est venu à Kaboul, ou il a été reçu par Zafar Khân qui en était le gouverneur.

Il a écrit des panègyriques. L'un de ses poémes commence par une description de Kaboul:

"Quel plaisir d,être dans cette demeure de béatitude de Kaboul et ses piémonts.
Les cils de ses èpines
Rendent jalouses les roses!

* * *

Quel plaisir pour mes yeux
D'avoir sa terre comme "Kohl."
Que je devienne épris de cette ville
Comme l,ont été Ashéqân-è—Aréfan!

* * *

Quand je décris ses tulipes
Mes poémes se colorent.
Quand je contemple ses arbres de Judée
Mon regard prend la couleur du sang.

* * *

L'arcade sourciliére du pont
De pol-e—Mastân est de toute beauté.
Que le Seigneur le préserve

(c) ketabton.com: The Digital Library



pas de climat semblable à celui de Kaboul.
En été. Pendant la nuit, on ne peut pas dormir sans couverture.

Il tombe beaucoup de neige en hiver mais le froid n'y est rigoureux.

Samarkand et Tabriz ont la rèputation d'avoir un bon climate, mais on truve à Kaboul et dans ses, environs; des pommes, des abricots, des noix. J'ai apportè des plantes de cerisiers, je les ai fait planter et on a obtenu de bonnes ctrises. Les fruits des pays chauds comme l'orange amère; "torondj" et la canne à sucre viennent des Laghmân.

C'est moi, qui ai fait planter la canne à sucre. Les pignons viennent de Nidjraw et il en vient beaucoup. Il y a aussi des lieux de production de miel, mais seulement des montagnes de Ghazni. Les coings et les prunes sont bons. Les concombres sont aussi très bons. L'un des raisins s'appele "âb-e-angour" et il est délicieux... .....le Helmand, le Sindh (l'Indus) le Koundouz et le Balkh-âb priviennent de la Même montagne. On dit qu'en l'espace d'un jour on peut boire de l'eau de ces quatre rivières.

Au pied de la montagne il y a beaucoup de raisin: Istalif, Istarghitch. Paghmân est proche de ces deux lieux. La montagne enneigée est celle de Paghmân. Un lieu comme Istalif est introuvable dans d'autres pays. Un grand torrent coule en cet endroit. De chaque côté du torrent se trouvent des jardins pleins d'herbe et de verdure. Il y a des jardinets. L'eau y est fraîche.

A Istalif, bâgh-e-Kalan est le jardin que mon oncle Olough-Beg avait confisqué. Moi. J'ai donné le prix du jardin au propriétaire et je l'ai pris. A la porte de ces jardins se trouvent des platanes. Sous les platanes il y a de l'ombre fraîche et verdoyante. Au milieu des jardins coule constamment de l'eau en quantité suffisante pour actionner un moulin. Sur les bords de ce ruisseau se trouvent des platanes et d'autres arbres. Au début, ces arbres étaient plantés en zigzag et sans ordre. J'ai ordonné qu'on mette ce ruisseau et ces arbres en ligne droite et c'est devenu un lieu très agréable.

Plus bas qu'Istalif se trouve une source qui s'appelle la source de Khodja sé yârân. Aux altntours il y a trois sortes d' arbres. Au-dessus de la source il y a des platanes. Près de la source, vers le désert, se trouvent de grands arbres de judée. Lorsque les fleurs de ces arbres s'ouvrent on ne connait pas dans le monde un lieu où il y en ait autant. Il y a beaucoup d'arbres de judée jaunes."

* * *

(c) ketabton.com: The Digital Library



jardins.

Vers le Sud de la citadelle, à l'Est de la ville, se trouve un grand étang. Le pourtour de cet étang mesure un mile. Du bord de la ville de Kaboul, lorsqu'on regarde vers la ville, on voit couler trois sources. Deux de ces sources sont dans les environs de Guil-Kana. Près d'une de ces sources se trouve le mausolée au nom de Khwâja Shamô. L'autre source est reconnue comme un lieu d'apparition d'un prophète, Khidr. Ces deux lieux sont des promenades pour les habitants de Kaboul. Le troisième source se trouve près de la tombe de Khwâja Abdol Samad et on l'appelle Khwâja Roshnâyi. De la ville de Kaboul émerge un bout de montagne qu'on appelle Oqâbaïn (les deux aigles); c'est ici que se trouve une petite montagne où est bâti le palais (ARG) de la citadelle. Ce palais est curieux, dans un site élevé et dans un bon climat. En plus du grand étang, il y a trois autres "olang" (pâturages pour les chevaux). Tous ces pâturages sont très accessibles et dans la verdure. Au printemps et en été le vent ne manque pas, on l'appelle "le vent de Parwân." Dans le palais, côté Nord, il y a des chambres à fenêtres où il fait bon. Le mollah Mohammad Taleb récite une poésie décrivant Kaboul.

"Bois du vin dans le palais de Kaboul.
Fais apporter les verres les uns après les autres.
C'est aussi bien montagne que rivière
C'est aussi bien ville que prairie."

L'Indien appelle Khorassan tout ce qui n'est pas l'Inde, comme l'arabe apelle 'Ajam tout ce qui n'est pas Arabe. Entre l'Inde et le Khorassan par la voie de terre il y a deux arrêts: Kaboul et Kandahar. Les caravanes arrivent à Kaboul de Farghana, du Turkestan, Samarkand, Boukhara, Balkh, Hissar (près de Douchambé dans le Tadjikistan actuel) et de Badakhshan.

du Khorassan, les caravanes viennent à Kandahar. Entre le Khorassan et l,Inde, Kandahar et Kaboul font la liaison. Cette région est un grand lieu de commerce. Les commerçants, même s,-ils allaient à Roum (Anatolie) et à Khita (Turkestan chinois) feraient à peine autant d'affaires. Chaque année 7 ou 8 mille chevaux viennent à Kaboul. Ainsi à Kaboul, peut—on trouver des marchandises de l,-Inde, du Khorassan, de l,Iraq, de Roum et de Chine; de l,Inde, parce que c'est un point d'arrêt avant d'y parvenir. Des régions chaudes et froides se trouvent à proximité.

De Kaboul, en une journée. on peut aller dans un lieu où la neige est éternelle. Dans les terres attachées à Kaboul on trouve des fruits de climats chauds et de climats froids. Le climat y est agréable; on ne connait

(c) ketabton.com: The Digital Library



L'Afghanistan était divisé et plusieurs descendants des Timourides régnaient dans plusieurs provinces. Ils se battaient les uns contres les autres et Babor en a profité pour conquérir Kaboul, en 910/1504.

De Kaboul, Babor a attaqué l'Inde; En cours de route, au nord de Peshawar il s'est lié avec les yossoufzaï. Il a épousé la fille de Mansour Khân, chef de tribu, et de cette façon certaines tribus afghanes se sont attachées à son armée. Babor a mené cinq campagnes contre l'Inde. La bataille de Panipat a eu lieu lors de la cinquième. Il a battu le Sultan Ibrahim Ludi et s'est installé sur le trône de Delhi en 1525. Par la suite, l'Afghanistan jusqu'à Kaboul, Badakchân et Kandahar était administré par Babor depuis Delhi. Il nomma son fils, le prince Homayoun, gouverneur de Kaboul. Babor est mort en 937/1530 à AGRA. Selon ses voeux, son cercueil a été transféré six mois après sa mort à Kaboul dans le jardin de Babor. C'est un de ses descendants, Shah Jahan qui a construit les bâtiments qui se trouvent dans ce jardin.

Babor fut un homme brave et savant. Il régnait sur un vaste empire, de Balkh, Badakhchân et Kaboul jusqu'à Delhi. Il écrivait des poèmes en dari aussi hien qu'en Tchughtaï (Turc oriental).

Il a rédigé ses Mémoires en Tchughtaï, traduits en dari sous le titre: "Expériences des Rois".

Cet ouvrage est couramment appelé" Babor nâma." En voici "des extraits:

.....A la fin du mois Rabi II, le Seigneur par sa bienveillance m'a fait accorder Kaboul, Ghazni et leurs règnes.

Les provinces rattachées à Kaboul appartiennent au quatrième Iqlim. Kaboul se trouve au milieu d'agglomérations. A l'Est se trouvent les Laghmân, Ashnaghar et certaines provinces de l'Inde A l'Ouest se trouvent des zones montagneuses; Ghôr se trouve dans ces montagnes.

Au Nord se trouve la province de Koundouz et d'Andârâb. La montagne de l'Indou Kouch se trouve au milieu. Au sud se trouve Formoul. C'est une province plutôt limitée, s'étalant en longueur de l'est vers l'ouest. Aux environs de Kaboul se trouvent des montagnes. La citadelle est intégrée à la montagne. Entre l'ouest et le sud se trouve une petite montagne. Comme le roi de Kaboul y avait bâti on l'appelle la montagne de "Shâr -e- Kaboul"- Le contour en serait d'un mile. Aux flancs de ces montagnes se trouvent des jardins. Sous le règne de mon oncle Ologh-Bêg Mirza, un canal a été creusé dans cette montagne (prenant l'eau de la rivière de Kaboul) pour irriguer ces

(c) ketabton.com: The Digital Library



des corridors, des places et un jet d'eau près du ruisseau que coulait dans le jardin.

LA VILLE DE KABUL SOUS IES MONGOLS
HODUD — OL — ALAM ( 382/ 922)
Dans cette gèographie historique dont l'auteur est inconnu on lit sur Kaboul:
"Kaboul est une petite ville qui possède une citadelle célébre pour sa rèsistance. A Kaboul vivent des musulmans et des hindouistes. Il y a des temples avecs des idoles."

* * *

NAZHAT — OL — MOSHTAQ (549/1154) de SHARIF IDRISSI.
"Kaboul est une ville qui possède de beaux monuments. On y achéte du bois d'aloés, des noix de coco, du halela (myrobalanus, astringent) et du safran, transportés dans d'autres pays. La citadelle de Kaboul est célébre pour sa rèsistance et elle a une seule voie d,-accès. Des tissus de coton sont transportés de Kaboul en Chine et au Khorassan. Autour de Kaboul il y a de grandes fermes fortifiées (Qalas) en liaison les unes avec les autres."
Note: Des produits indiens ont étè cités ici parmi ceux qu,on trouvait á Kaboul. Ils venaient de l'Inde par Ningarhar et Kaboul servait d'entrepôt.
MAZARAT — E — KABOUL D,IBRAHIM KHALIL
Livre écrit par un ècrivain contemporain, vivant.
La ziârat Asheqân et Âréfân:
Ces deux saints hommes s,-appelaient Abdol Salâm et Abdol Samad.
Dans le Babor nâma aussi bien que dans les mémoires de l'empreur Akbar les mémes noms sont mentionnès.
Cè sont deux fréres et ils sont les fils de Jaber, lui—même fils de Abdollah Ansari de Herat.
C. est à l,èpoque de Bahrâm Shah le Ghaznévide, fils de Massoud III, fils d,Ibrahim. fils de Massoud Ier, fils de Sultan Mahmoud (Bahrâm est mort en 544/1149), que ces deux fréres sur la demande du souverain sont venus d'abord de Herat â Ghazni puis de Ghazni á Kaboul.
Ils ont apprécié le climat de Kaboul et s,y sont installés."

**KABUL A L'EPOQUE DE BABOR**

Lorsque les Timourides d'Hérat furent en décadence, Zahir-ud-din Mohammad dit Babor (Babor: Tigre en mongol), petit-fils du petit-fils de Timour Lang, s'est installé sur le trône à l'âge de onze ans (899/1492) en Transoxiane dans la ville d'Andéjân à Farghâna.

Plus avancé en âge il a dû se battre avec un descendant de Gengis Khan qui s'appelait Chaybâni Khân. Comme son adversaire était très puissant, Babor a traversé l'Oxus et conquit Badakhchân, Takhâr et Koundouz.

(c) ketabton.com: The Digital Library



En 213 (828 de l'ère chrétienne) Abdollah fils de Taher gouverneur Abbasside du KHORASSAN qui administrait HERAT, FARAH et NIMROZ, reprit KABOUL.

Cependant une bonne partie de la population de Kaboul était restée hindouiste et payait le tribut (jazya) au gouverneur du KHORASSÂN.

En 256 (870 de l'ère chrétienne) seulement le chef d' une dynastie locale du Seïstan "Ya' qub bin Laïth le Saffâride" a envahi BALKH, BAMYÂN, le PANJSHER et ensuite, le NINGARHAR.

La conversion de Kaboul à l'Islam n'a été achevée qu'au quatrieme siécle (Xe siècle de l'ère chrétienne).

La ville est devenue par la suite une partie de l'Empire Ghaznévide.

* * *

Extrait du Livre VII de l'histoire de "BAIHAQI" (Scribe de la cour des Ghaznévides):

L'Emir, (MASSOUD fils du conquérant MAHMOUD) quitta Ghazni le jeudi, au milieu du mois de Shawal 422 (1031 de l'ère chrètienne, au mois d'Octobre) et parvint à Kaboul . Il y resta trois jours. La parade des éléphants eut lieu. Il y en avait 1670, mâles et femelles. Cela lui plut. Ils étaient charnus, gros et gras et en bonne santé. Le commandant des cornacs fit l'admiration de l'Emir qui dit:

— "Il est dommage que cet homme soit seulement chef des cornacs; c'est un homme capable, sachant donner des conseils, parler, connaissant les habitudes du service des Rois."

L'Emir ordonna qu.on l'emmèna au dèpot des costumes pour qu,on lui mette un costume de Ministre.

Il revint avec un costume noir, un chapeau á daux pointes, une ceinture dorée et il prèsenta ses respects á l,Emir.

Celui-ci nomma un autre chef des cornacs. Cent èléphants furent choisis pour accompagner la cour á BALKH, les autres furent renvoyes á leurs places. L' Emir alla à PARWAN ou il resta cinq jours, chassant et s,amusant en attendant que les bagages et les èléphants passent la montagne de GHOR (le SHIBARGHORBAND).

Le roi voyagea à Walwalej (règion de Koundouz), il y resta 2 jours puis vint à BALKH où il arriva le mardi 13 DH,UL QADA 422 (1031 de l,ère chrétienne, au mois de novembre).

Il resta une semaine au palais, ensuite il alla au grand jardin où tous les bagages avaient été transportés.

Comme le Roi avait donné des instructions, des arrangements avaient été faits, des lignes tracées avec

(c) ketabton.com: The Digital Library

# KABOUL D'HIER
# A Aujourd' hui

Traduction de lextes classiques sur le théme de "Ville de Kaboul"
Des morceaux à lecturefacile ont été choisis pour ceux qui n'ont pas accès aux textes originaux.
R.F.

Kabul est situè à 1750 m. au-dessus du niveau de-la mer, sur le passage de la la voie vers l'Inde, qu'on vienne du Nord ou de l'Ouest.

Autrefois. dans les temps anciens, Kaboul n'était pas une grande ville.

Après la conquête grecque, Bagram et Kaboul ont fait partie du royaume gréco-bactrien.

Sous les "Kouchans", le boudhisme a fait un grand progrès dans le PARWAN, à KABOUL et à NINGARHAR, comme nous le prouvent les "Stoupâs" de TOPDARA près de CHARIKAR, celui de GOLDARA dans le LOGAR et ceux près de CHIWAKI.

Il en est de Même de l'art gréco-boudhique où pour la première fois le boudha est représenté sous forme de statues.

Hsuan-Tsang, pèlerin Chinois parle de Kaboul comme d'une petite ville, d'une bourgade.

Plus tard, l'influence de l'Inde grandit à Kaboul et à Ghazni où l'Hindouïsme croît en importance à côté du Boudhisme.

Dans le "Tapé Sardar" de Ghazni, les deux religions sont représentées; le boudha couché aussi bien que le "maêsha", buffle illustrant les légendes hindouïstes.

Pendant la naissance de l'Islam, Kaboul est gouverné par les "Indou-Shâhi" appelés aussi "Kaboul-Shâhi" ayant le titre de Zumbêl (lu par erreur Rutbêl).

A l'époque "Omeyade" l'ouest de l'AFGHANISTAN (region de Hérat, Farâh et Nimrôz) est devenu une partie du "Khalifat". A plusieurs reprises des batailles ont eu lieu près de Kaboul. (Les murailles de Kaboul construites grâce aux travaux forcés imposés par les Indou-Shâhi datent de cette époque).

En 179 (795 de l'ère chrètienne), sous les "Abbassides," l'officier arabe Ibraïm ibn-e-Jibrayil, a conquis Kaboul dont le chef s'est converti à l'Islam.

(c) ketabton.com: The Digital Library


مدیر مسؤول — پوهندوی شاه علی اکبر

# هیأت تحریر

پوهاند محمد رحیم الهام — پوهاند دکتور مجروح

پوهاند محمد فاضل — پوهنوال م.ن. نگهت سعیدی

دکتور سید مخدوم رهین



آدرس

* * *

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل، کابل، افغانستان

تلفون: ٤٢٥٥٦، ٤١٣٦٢

* * *

اشتراك سالانه

| | |
|---|---|
| شاگردان مرکز | ۲۰ـافغانی |
| مشترکان دیگر | ۲۵ رر |
| مشترکان ولایات | ۳۰ رر |

قیمت یك شماره (۵) افغانی

مقالاتیکه نشر نشود، به نویسنده پس داده می شود.

اقتباس مضامین مجله باذکر نام مجله مجاز است.


## تصحیح

از خوانندگان گرامی خواهشمندیم که در شمارهٔ دوم سال ۲۴ (۱۳۵۵) اغلاط زیر را اصلاح فرمایند:

۱ - صفحه (۱۶۱) سطر (۶) زیر کلیشه عبارت «بناغلی جلیلی رئیس ارتباط بین المللی پوهنتون تهران» به «بناغلی حسین خدیوجم مستشار فرهنگی سفارة کبرای ایران در کابل» تصحیح شود.

۲ - در صفحه (۱۶۴ در سطر ۶): «پوهنمل عبد الرسول امین» به (پوهنمل عبد الرسول رهین) تصحیح شود.

۳ - در مضمون «اصول تاریخ وتاریخ نگاری»: که از ص ۱۳۰ - ۱۳۹ نشر گردید: در صفحات (۱۳۱ سطر ۲۳) و (۱۳۲ س ۶) «حل» به «حك» تصحیح گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

# ADAB

## QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXIV, No. 3, 12 Dec. 1976

Editor

POHANDOY SH. ALI AKBAR

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

**Get more e-books from www.ketabton.com**
**Ketabton.com: The Digital Library**